

سالگرد فاجعه ملی

اعدام زندانیان سیاسی در بند



«...ناکستار»

خاطرات یک زندانی سیاسی

بامداد اوین

شعری از اسماعیل خوئی

در صفحه ۴

جبهه دوم خرداد، رهبری یا یک گروه تولید فکر و برنامه ندارد

عیسی سرخیز

در صفحه ۳

مهدی اخوان ثالث

به نابی چزن روان آب،

به پکی چون دل آتش!

خسرو باقرپور

در صفحه ۵

زنان

تناقض در برخورد جمهوری اسلامی با مشارکت اجتماعی زنان

بهروز خلیق

زنان شهرستانها در حصار سنت

در صفحه ۶

در این شماره

تعریف و خصلت نگاری نیروی چپ در ایران

فرخ نگهدار
در صفحه ۹

احزاب سیاسی، ستونهای مردمسالاری

احمد فرهادی

این کابینه فرجام خوشی نخواهد داشت

دانش باقرپور
در صفحه ۱۰

مرکزی اتحادیه و نظارت بر عملکرد این شورا انتخاب شده بود، با صدور اطلاعیه‌ای خطاب به شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت، شورای مرکزی این اتحادیه را غیرقانونی اعلام کرد و خبر از انتخابات قریب‌الوقوع شورای مرکزی داد. در این اطلاعیه آمده بود: پس از گذشت یک سال از پایان مهلت قانونی شورای مرکزی، از طرف آن شورا نه تنها اراده مصمی جهت برگزاری انتخابات وجود نداشته بلکه با کارشکنی و اخلال در نظم تشکیلاتی ممانع این مهمل گردیده‌اند.

حمایت ۳۲ شکل دانشجویی

از اطلاعیه «شورای تحکیم»

به دنبال موضعگیری شورای تحکیم، ۳۲ شکل دانشجویی در حمایت از شورای تحکیم اطلاعیه‌ای صادر کردند. در این اطلاعیه گفته شد: «جنبش دانشجویی بعنوان یکی از نیروهای پیش‌برنده حرکت دموکراتیک اصلاحی در ایران از ابتدا با تکیه بر توان و انسجام تشکیلاتی خویش در این راه قدم‌گذارده و هزینه‌های سنگینی را پرداخته است و می‌پردازد. آنچه این مجموعه را بعنوان قشر

دفتر تحکیم وحدت بر سر دوراهی انتخاب گرایش مدرن یا سنتی؟

● دو فراکسیون مدرن و سنتی در اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های کشور شکل گرفته است

● اجلاس هشتم از دوی دفتر تحکیم وحدت به صحنه دو گرایش تبدیل شد

● علی افشاری: از هیچ یک از مواضع خود نسبت به قبل از بازداشت عدول نکرده‌ام



نسبت به کاندیداتوری خاتمی نتوانست اطلاعیه رسمی صادر نماید.

در اجلاس اخیر باز هم کشاکش‌ها سر باز کرده، اما با حدت بیشتر. «شورای تحکیم» انتخابات دفتر تحکیم وحدت را در نشست مهر ماه سال ۷۹ در دانشگاه تربیت معلم جهت برگزاری انتخابات و بررسی صلاحیت کاندیداهای شورای

اختلافات می‌خواستند شکاف درون دفتر را تشدید کنند و زمینه را برای انشعاب و یا انحلال آن آماده سازند.

گرچه نقشه تمامیت‌گرایان عملی نگشت، ولی کشاکش‌ها در دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی وابسته به آن ادامه یافت و در جریان انتخابات ۱۸ خرداد علی‌گشت. دفتر تحکیم به خاطر اختلاف بر سر نوع موضعگیری

هشتمین اردوی سالانه دفتر تحکیم وحدت فضای متفاوتی با اردوهای قبلی داشت. سال قبل اردوی دفتر تحکیم وحدت که قرار بود در خرم‌آباد برگزار گردد و در آن چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب از جمله سرور شخزانی نماید، با تهاجم گروه‌های فشار مواجه شد و نیمه تمام ماند. امسال شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت ترجیح داد که اردو در دانشگاه تهران برگزار گردد تا از گزند تهاجمات حزب‌اللهی‌ها مصون بماند و اجلاسی در آرامش برگزار شود. اما ارشاد اجلاسی این بار توسط دانشجویان بهم ریخت و اختلافات در دفتر تحکیم به تشنج منجر شد.

از مدت‌ها قبل خبرهای اندکی در روزنامه‌ها به ویژه در کیهان و رسالت انتشار می‌یافت که بر اختلافات درونی در دفتر تحکیم وحدت دلالت داشت. این روزنامه‌ها با انتشار خبر

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

رای اعتماد مطلق مجلس شورا به کابینه

به زیان تداوم اصلاحات است

در صفحه ۳

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

تعمینه میلانی باید بیدار شود

از قلع و قمع زنجیره‌های اندیشه جلوگیری کنیم

در صفحه ۲

اعتراض مردم سبزوار به طرح تقسیم خراسان به سه استان

گرایید. در این تظاهرات ۴ شعبه بانک در آتش سوخت و ساختمانهای فرمانداری، دادگستری، امداد امام خمینی و شرکت گاز بیش از دیگر ساختمان‌ها آسیب دیدند. نیروهای انتظامی برای مقابله وارد عمل شدند و بر روی مردم آتش گشودند. گفته می‌شود که در این جریان یک نفر کشته و بیش از ۳۷ نفر زخمی شدند. در پی اعتراض مردم سبزوار جاده اصلی استان توسط مردم بسته شد.

بعد از فرونشاندن شورش مردم، دستگیریهای وسیع شروع شد که به گفته رئیس دادگستری سبزوار ۱۵۴ نفر توسط نیروهای انتظامی و امنیتی دستگیر شدند. زندان می‌سازد.

مردم سبزوار در واکنش به تصمیم دولت در مورد تقسیم خراسان به سه استان دست به راهپیمایی و تجمع زدند. بر اساس این طرح که به گفته وزیر کشور برای مجلس شورا ارسال شده است، خراسان به سه استان شمالی به مرکزیت سبزوار، جنوبی به مرکزیت بیرجند و مرکزی به مرکزیت مشهد تقسیم خواهد شد. معترضین معتقدند به جای بجزورد باید شهر سبزوار به مرکزیت استان شمالی در نظر گرفته می‌شد.

معترضین ابتدا اقدام به برگزاری یک راهپیمایی آرام در سطح شهر کردند. اما این راهپیمایی با حمله به بانکها و ساختمانهای دولتی به خشونت

دسترسی معنادار، برنامه‌های طرح جمع‌آوری معنادار از سوی نیروی انتظامی شمار زندانیان را امسال ۲۸ هزار نفر افزایش داد. به گفته وی در تیرماه پارسال تعداد زندانیان ۱۴۲ هزار نفر بود که این میزان در تیرماه امسال به

افق تازه در دفتر تحکیم وحدت فراکسیون مدرن یا سنتی؟

دفتر تحکیم وحدت بر سر دوراهی انتخاب قرار گرفته است. انتخاب بین دو فراکسیون مدرن که خواهان استقلال جنبش دانشجویی از حکومت و جناح‌های حکومتی، اتکا به بدنه جنبش دانشجویی، تدوین استراتژی جنبش دانشجویی مستقل از استراتژی جناح اصلاح‌طلب حکومت با دوری از انحصارگرایی و پذیرش تکرر در عرصه تفکر و تشکل‌های دانشجویی است و یا فراکسیون سنتی که تمایل به حفظ پیوند با حکومت از جمله جناح اصلاح‌طلب، بهره‌گیری از رانت حکومتی و اتکا به احزاب سیاسی حکومتی دارد.

دفتر تحکیم وحدت برآمده از جنبش دانشجویی سالیهای قبل از انقلاب است. این دفتر در اوایل انقلاب از انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های مختلف کشور تشکیل شد و بتدریج به یکی از نهادها وابسته به حکومت تبدیل گردید. دفتر تحکیم در آن سالها با حکومتگران در راه انداختن انقلاب فرهنگی، تصفیه دانشگاهها از دانشجویان، مدرسین و استادان دگراندیش همراهی کرد. اما بعد از رانده شدن جناح چپ از دولت، قوه قضائیه و مجلس شورا، دفتر تحکیم وحدت از حکومت فاصله گرفت ولی نزدیکی و پیوند خود را با جناح چپ حفظ کرد. رفسنجانی و جناح تمامیت‌گرا که در دانشگاه پایگاهی نداشتند، در صدد غیرسیاسی کردن دانشجویان و رقیب‌تراشی برآمدند اما نتوانستند جای پانی در دفتر تحکیم وحدت بیابند. انتخابات دوم خرداد نقطه عطفی در حیات دفتر تحکیم وحدت بود. آنجا فعالان در انتخابات شرکت جستند و جوانان و مردم را برای ریختن آرایسود خاتمی بسیج کردند.

زمانیکه دفتر تحکیم وحدت در صحنه سیاسی کشور فعال شد و پرچم اعتراض علیه تمامیت‌گرایان را افراشت و به دفاع از اصلاحات و مردمسالاری روی آورد، زمینه‌های شکل‌گیری گرایش نو در این دفتر بوجود آمد. در دفتر تحکیم وحدت با فاصله گرفتن از حکومت بتدریج از خصلت بوروکراتیک کاسته شده و بر خصلت جنبشی آن افزوده گردید. ادامه در صفحه ۲

امسال شمار زندانیان کشور ۲۸ هزار نفر افزایش یافت

۱۷۰ هزار نفر رسیده است. بختیاری می‌گوید: این امر مشکلات بسیاری را برای سازمان زندانها بوجود آورده و در برخی از زندانهای کشور با تعطیلی کارگاهها و نمازخانهها، نسبت به پذیرش زندانیان اقدام شد. وی با بیان اینکه حجم بالای

به گفته مرتضی بختیاری رئیس سازمان زندانها، اجرای طرح جمع‌آوری معنادار از سوی نیروی انتظامی شمار زندانیان را امسال ۲۸ هزار نفر افزایش داد. به گفته وی در تیرماه پارسال تعداد زندانیان ۱۴۲ هزار نفر بود که این میزان در تیرماه امسال به

دسترسی معنادار، برنامه‌های طرح جمع‌آوری معنادار از سوی نیروی انتظامی شمار زندانیان را امسال ۲۸ هزار نفر افزایش داد. به گفته وی در تیرماه پارسال تعداد زندانیان ۱۴۲ هزار نفر بود که این میزان در تیرماه امسال به

یادداشت

وقتی آیت‌الله گیلانی دوباره به صحنه می‌آید

ادامه از صفحه اول

آیت‌الله محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور در دفاع از اجرای عملی حدود شرعی به میدان آمده و گفته است این اقدام طبق دستور مستقیم خامنه‌ای به هاشمی شاهرودی صورت می‌گیرد. آقای گیلانی که در سال‌های اخیر از او اخبار زیادی منتشر نمی‌شد، با آب و تاب از نحوه به دست گرفتن شلاق و نوع جراحاتی که شلاق می‌تواند و مجاز است به محکومین وارد آورد، سخن گفته و افزوده است حتی اگر متهم زیر شلاق بسیرد، دیده پرداخت نمی‌شود. آیت‌الله گیلانی وعده زنده زنده سوزاندن متهمان را نیز داده است. تنها نام آیت‌الله گیلانی، کافی است تا روزهای تلخ بیست سال پیش را به یاد بیاورد. روزهایی که اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب و آیت‌الله گیلانی حاکم شرع دادگاه انقلاب تهران، دسته دسته جوانان و نوجوانان را به جوخه‌های اعدام می‌سپردند. در آن ایام، آقای گیلانی در سیمای جمهوری اسلامی یک برنامه ویژه داشت که در باره مجازات اسلامی با اشتباهی فراوان داد سخن می‌داد. اگر گیلانی در آن زمان رئیس دادگاه انقلاب و امروز رئیس دیوان عالی کشور نبود، می‌شد سخنان او را مانند افاضات امثال ملاحسنی امام جمعه ارومیه صرفاً به مثابه تراوشات یک مغز بیچاره تلقی کرد و با پوزخندی از آن گذشت. اما آیت‌الله گیلانی از بالاترین مقامات قضائی جمهوری اسلامی است. او رئیس دیوان عالی کشور است و قبل از آن نیز در طول دو دهه، حساس‌ترین پست‌های قضائی را در اختیار داشته است. به نظر می‌رسد آقای گیلانی خود را مسئول توجیه قساوت‌هایی می‌داند که به نام مجازات اسلامی اجرا می‌شود. اکنون که تقریباً هر روز شهرهای ایران شاهد اعدام‌های علنی و مراسم شلاق‌زنی است، گیلانی بار دیگر به وجود آمده و برای خبرنگاران از جزئیات شکنجه اسلامی و مواهب آن می‌گوید.

به صحنه آمدن دوباره گیلانی، معنایی نمادین دارد. در حالی که رئیس جمهور و جناح او به نوزدن‌های ملایم و طرح خواست اجرای غیرعلنی احکام بسنده کرده است، آقای خامنه‌ای و قوه قضائیه تحت فرمان او تعدد دارند که با پروژه گسترده حدود شرعی، نشان دهند که صاحب واقعی قدرت کیست. شلاق‌هایی که برگردان جوانان می‌خورد و چوبه‌های داری که محکومان نگون بخت بر بالای آن آویزانند، در حقیقت روند اصلاحات را نشانه رفته است. جناح حاکم، عرصه‌ای را برگزیده است که می‌داند در آن، اصلاح‌طلبان حکومتی به علت محدودیت‌های ایدئولوژیک خود یارای مقاومت در برابر پراکندن وحشت در جامعه را ندارند. گماشتگان ولایت فقیده در حقیقت جبهه دوم خرداد و مردمی را تعزیر می‌کنند که در انتخابات به نامزدهای این جبهه رای داده‌اند. این روزها دوره امثال گیلانی است که بار دیگر موقعیت را برای جولان دادن مناسب تشخیص داده‌اند.

در عین حال، مقاومت مردم در برابر اجرای علنی احکام شقاوت‌آمیز رو به گسترش است. تاکنون در چند مورد هنگام شلاق‌زدن جوانان و حداقل در یک مورد هنگام به دار آویختن یک جوان در تهران، این جنایات با تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم مواجه شده است. در صورتی که محافظه کاران به این نمایش‌های مشمتزکننده ادامه دهند، باید انتظار گسترده‌تر و تعرضی‌تر شدن اعتراض‌های مردم را داشت. بی‌شک نیست که برخی مقامات دولت خانی کوشیده‌اند حال که نمی‌توانند با اجرای حدود شرعی مخالفت کنند، آن را منوط به موافقت «شورای تأمین استان» کنند که قاعدتاً باید مسئول پیشگیری از وقوع شورش‌ها و اعتراضات باشد. البته این کوشش مقامات دولت خانی نیز مانند تلاش‌های دیگری از قبیل ملاقات کمال خرازی وزیر خارجه با هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضائیه برای گوشزد کردن عواقب اجرای علنی حدود شرعی برای مناسبات بین‌المللی رژیم، بی‌ثمر مانده است. حال که ولایت فقیده و گماشتگان آن مبارزه را به صحنه‌ای کشانده‌اند که در آن اصلاح‌طلبان حکومتی آچمز شده‌اند، نیروهای آزادیخواه باید مستقیماً تنها عرصه ممکن برای مقابله با این یورش دشمنان آزادی، یعنی عرصه اعتراضات مردمی را برگزینند. زمان اعتراضات گسترده مردمی به نمایش‌های قرون وسطائی اعدام و شکنجه در ملاء عام، فرارسیده است. باید با مقاومت مردمی، هر گونه تلاش گزمنگان ولایت فقیده برای به دار کشیدن و شلاق‌زدن انسانها را به کامیوسی برای خود دژخیسان تبدیل کرد. مردم نشان داده‌اند که برای شرکت در چنین مقاومتی، آماده‌اند.

دفتر تحکیم وحدت بر سر دوراهی انتخاب گرایش مدرن یا سنتی؟

ادامه از صفحه اول

فراکسیون‌های مدرن (تواندیش) و سنتی مشهور شده‌اند. فراکسیون سنتی در حال حاضر در شورای مرکزی از اکثریت برخوردار است ولی در بدنه از اقلیت و برعکس فراکسیون مدرن در بدنه از اکثریت برخوردار است و در شورای مرکزی اقلیت.

فراکسیون مدرن با برگزاری انتخابات می‌خواهد اکثریت شورای مرکزی را بدست آورد و موقعیت خود را تثبیت کند. فراکسیون سنتی می‌کوشد وضعیت فعلی را حفظ کند.

تشنه در اجلاس

هنگام برگزاری پرسش و پاسخ در اجلاس «اردو»، حملات هواداران فراکسیون‌های مدرن و سنتی به همدیگر شدت گرفت که به مرور حملات کلامی میان اعضای شورای مرکزی علی‌الخصوص اکبر عطری از فراکسیون مدرن و حاجتی از فراکسیون سنتی بالا گرفت و در لحظات پایانی حملات فیزیکی طرفداران فراکسیون‌های مختلف به یکدیگر به مشروب شدن افضلی از اعضای شورای مرکزی و جمعی دیگر انجامید.

علی افشاری؛

مواجه با صدا و سیما بزرگ‌ترین هزینه زنده‌یام بود. خواهر علی افشاری در اجلاس دفتر تحکیم وحدت اعلام کرد که علی افشاری از هیچ یک از مواضع خود نسبت به قبل از بازداشت عدول نکرده است و همچنان بر مواضع خود پافشاری می‌کند. وی سخنان برادرش را که در ملاقات اظهار کرده بود برای اجلاس دانشجویان نقل کرد.

به گفته وی علی افشاری به خاطر مصاحبه شرمنده همه دوستان خود و مردم شریف ایران است و این بزرگ‌ترین هزینه‌ای بوده است که وی در زندگی خود پرداخته و در دادگاه عوامل شکنجه‌گر آن مصاحبه را



فضی آن را اعلام خواهد کرد. بنابه اظهار وی علی افشاری حقیقت را فدای مصلحت نکرده و نخواهد کرد و در اولین فرصت تمامی صحبت‌های خود را در دادگاهی که بنابه خواست خود وی - که می‌خواهد علنی باشد - با مردم در میان می‌گذارد.

سخنان خواهر علی افشاری که بعد از ظهر همان روزی اظهار گردید که جلسه صبح آن روز به تشنج کشیده شده بود، به افزایش درگیری‌ها منجر گردید. علی افشاری قبل از دستگیری در راس گرایش مدرن قرار داشت.

فراکسیون‌ها به حدتصاب نرسیدند.

دو فراکسیون دفتر تحکیم وحدت روز جمعه ۹ شهریور در جلساتی جداگانه سعی در انتخاب شورای مرکزی داشتند که به دلیل نرسیدن آرای هیچ‌کدام از این دو فراکسیون به حدتصاب یعنی دو سوم آرا موفق به انتخاب شورای مرکزی نشدند. جلسه فراکسیون سنتی به رهبری حاجتی با حدود ۲۰ تشکیل

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

تهمینه میلانی باید بیدرننگ آزاد شود

از قلع و قمع زنجیره‌های اندیشه

جلوگیری کنیم

دادگاه انقلاب اسلامی تهران، روز جمعه گذشته، اتهام تهمینه میلانی، کارگردان نامدار سینمای ایران، را که دو روز پیشتر دستگیر و زندانی شده بود، اعلام کرد. به موجب اطلاعیه این دادگاه اتهام خانم میلانی «حمایت از گروهک‌های ضدانقلاب و محاربت نظام در آثار هنری‌اش» است.

دادگاه انقلاب اسلامی تهران بازداشت تهمینه میلانی و اتهام وارد به او را بر فیلم «نیمه پنهان» مبتنی کرده است. این در حالی است که فیلم مذکور با طی مراحل قانونی و دریافت مجوز از وزارت ارشاد به نمایش گذاشته شده است.

اقدام دادگاه، انقلاب اسلامی تعرضی است به خانم میلانی و به حقوق شخصی و حرفه‌ای او اما این اقدام تنها تعرضی به یک اندیشه‌ورز و حقوق او نیست. تعرضی است به آزادی فکر و اندیشه تداوم و بسط سیاسی است که مخالفان اصلاحات و آزادی در قوه قضائیه زیر عبای ولایت از مدت‌ها پیش در جامعه ما در پیش گرفته‌اند. اینان قلع و قمع مطبوعات و روزنامه‌نگاران و نویسندگان را اکنون می‌خواهند به دیگر عرصه‌های اندیشه‌گری و فعالیت‌های فکری و هنری گسترش دهند. اقدام مذکور قلع و قمع زنجیره‌های کانونهای اندیشه و اندیشه‌ورزی در ایران را هدف گرفته است.

مزید بر این‌ها، بازداشت خانم میلانی تعرضی به وزارت ارشاد و دولت خانی نیز هست، که تمکین به آن تنها دست قوه قضائیه را برای تعرضات بیشتر به دولت و حقوق مردم بازتر خواهد کرد.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بازداشت خانم تهمینه میلانی را قویاً محکوم می‌کند و خواهان آزادی بیدرننگ او است.

ما جامعه روشنفکری و نیروهای دمکرات کشورمان را به اعتراض گسترده علیه این دست اقدامات و برای دفاع از حق اندیشه و اندیشه‌ورزی فرا می‌خوانیم.

ما همچنین مقامات دولت و شخص آقای خانی را به برآمد فعال علیه این اقدام مطابق تعهدشان به دفاع از حقوق شهروندان فرا می‌خوانیم.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۰ شهریور ۱۳۸۰

تاملی بر اطلاعیه دادگاه انقلاب در مورد دستگیری تهمینه میلانی



زندگی جوانانی می‌پردازد که علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند و بعد از انقلاب نیز مورد سرکوب حکومت اسلامی قرار گرفتند. میلانی در مصاحبه‌ای در مورد این فیلم گفته است که داستان فیلم بر اساس واقعیات تنظیم شده است. وی افزوده است که شمار زیادی از دوستان خود او در دهه ۶۰ اعدام شده‌اند.

و اوایل دهه ۶۰ است. در حالی که «دو زن» به تحمیل‌های جامعه مردسالار به زنان پرداخت و به نوبه خود عصبانیت محافظه کاران حاکم را باعث شد، «نیمه پنهان» با صراحت بیشتری موضوعاتی را طرح کرده است که از نظر سران حکومت ولایت فقیده در حوزه «مطلقاً ممنوع» محسوب

تهمینه میلانی آزاد شد ولی اطلاعیه دادگاه انقلاب در مورد دستگیری وی به علت تهیه فیلم «نیمه پنهان» او که اکنون روی اکران است، تکان دهنده بود. در این اطلاعیه، میلانی به «سوء استفاده از هنر»، «فعالیت علیه نظام و حمایت از گروهک‌های محاربت و ضدانقلاب» و «تظلمیر و ترسویج اهداف شوم گروهک‌های مزبور» متهم شده و از سابقه میلانی در «گرایش به یکی از گروه‌های الحاد» محاربت» سخن به میان آمده بود. گفته می‌شود آنچه چشم دادگاه انقلاب را برانگیخته، فیلم «نیمه پنهان» است که به روایت

تاریخی سرکوب سنگین دهه ۶۰ کشیده‌اند و در نتیجه، بحث سیاسی تاریخی در مورد این هنرمندان و نویسندگان در آثار خود رسالت این یادآوری تاریخی را که برای سلامت هر گونه بحث پیرامون اصلاحات و مردم‌سالاری و حقوق مردم ضرورت مطلق دارد، بر عهده گرفته‌اند. هنرمندان شجاعی مانند خانم میلانی اکنون جور اصلاح‌طلبانی را می‌کشند که به رسالت «تابوشکنی» خود عمل نکرده‌اند.

اتهامات سنگین دادگاه انقلاب علیه خانم میلانی، باید زنگ خطری در گوش کسانی باشد که نگران اقدامات بعدی محافظه کاران و مشت آهنین آنان یعنی قوه قضائیه‌اند.

می‌شود. اکنون دستگاه سرکوب ولایت فقیده با تیزترین تیغ خود یعنی دادگاه انقلاب علیه کارگردانی اقدام می‌کند که از او به عنوان مطرح‌ترین کارگردان زن سینمای ایران و از امیدهای آینده سینمای جوان ایران یاد می‌شود. جنایاتی که حکومت جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ علیه یک نسل از جوانان ایرانی مرتکب شد، به تدریج به صفحات مقالات و کتابها و آثار هنری راه می‌یابد. حال که به نظر می‌رسد اصلاح‌طلبان و محافظه کاران حکومت در نوعی توافق اعلام شده، پرده سکوت بر واقعیات

گرایش مدرن که از حمایت وسیعی در بین دانشجویان و انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های کشور برخوردار است، خواستار برگزاری انتخابات زودرس است. ۳۲ تشکل دانشجویی از برگزاری انتخابات حمایت می‌کنند. اگر گرایش مدرن در یک انتخابات آزاد بتواند در موضع اکثریت قرار گیرد، زمین برای وحدت قرار گیرد، زمینه برای استقلال بزرگترین تشکل دانشجویی از قدرت‌های حاکم، فراهم خواهد شد و افق‌های تازه‌ای به روی جنبش دانشجویی گشوده خواهد شد.

تضاد بین این دو گرایش در ماههای اخیر تشدید یافته و به مسائل تشکیلاتی و درگیری‌های درونی کشیده است. درگیریها در اجلاس سالانه دفتر تحکیم وحدت به اوج رسید و منجر به کنککاری گردید. خامنهای با توجه به این شکاف به این اجلاس پیام فرستاد و از کانال عوامل خود کوشید که گرایش سنتی را تقویت کند. این گرایش نیز که دست بالا را در شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت دارد و از برگزاری انتخابات برای انتخاب شورای جدید اجتناب می‌ورزد، به پیام خامنهای پاسخ داد.

تقویت شده و انجمن‌های اسلامی تعداد قابل توجهی از دانشگاه‌های کشور را در بر گرفته است. این گرایش بر فاصله گرفتن از اصلاح‌طلبان حکومتی، استقلال دفتر تحکیم وحدت از جنبه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، یوئانی جنبش دانشجویی و اتخاذ استراتژی و سیاست‌های مستقل تأکید دارد. در حالی که گرایش سنتی هم‌چنان در موضع پیوند دفتر تحکیم وحدت با اصلاح‌طلبان حکومتی و ولی فقیه ایستاده است. زمانیکه شکاف در درون دفتر تحکیم وحدت در اجلاس‌های آن آشکار گشت،

جناح‌های حکومتی، جنبش دانشجویی را از حرکت مستقل و اتخاذ استراتژی و تاکتیک‌های متمایز از جناح‌ها باز می‌دارد. آنها به عینه دیده‌اند که چگونه جناح اصلاح‌طلب با اتخاذ سیاست «آرامش فعال» و تحمیل آن بر دفتر تحکیم وحدت، جنبش دانشجویی را بسوی انفعال سوق داد. در حالیکه خصوصیت جنبش دانشجویی نه انفعال، آرامش و سکوت بلکه تحرک، یوئانی و اعتراضی است. این امر بمثابة کم‌بها دادن به رشد عقلانیت در حرکات دانشجویی نیست. گرایش نو و مدرن در صفوف دفتر تحکیم وحدت بتدریج

افق تازه در دفتر تحکیم وحدت فراکسیون مدرن یا سنتی؟

ادامه از صفحه اول

می‌توان گفت جنبش دانشجویی که دفتر تحکیم وحدت جزو آن بحساب می‌آید، دوره رکود را پشت سر گذاشته و وارد دوره فعال و یوئانی خود شده است. در چنین شرایطی که جنبش دانشجویی خود را باز می‌یابد، مهم‌ترین مسئله یعنی استقلال جنبش دانشجویی از حکومت و جناح‌های حکومتی در تمام ابعاد مطرح می‌باشد. این موضوع دفتر تحکیم وحدت را

اصلاحات معتدل یا رادیکال؟

خاتمی بعد از انتخابات ۱۸ خرداد با روشی بیشتری نسبت به سابق چهره خود را ترسیم می‌کند و جایگاه خود را در جنبش اصلاحات باز می‌یابد. خاتمی چندین بار در سخنرانی‌هایش روش اعتدال را ستوده و افسراط و تفریط را نکوهیده است. در برنامه، استراتژی و عملکرد خاتمی مشهود است که این اظهار نظر تنها به روش و شیوه کار وی بر نمی‌گردد، بلکه دقیقاً ناظر بر انتخاب او از بین گرایش‌های موجود در جنبش اصلاحات است که از مدتها قبل این تمایزات مشهود گشته است.

کابینه‌ای که خاتمی به مجلس معرفی کرد، نمونه روشنی از گرایش و روش اعتدال او بود. او از معرفی چهره‌های رادیکال و شاخص اصلاح طلب که مواضع پایدار و رادیکالی نسبت به اصلاحات دارند، اجتناب ورزید و ترکیبی را معرفی نمود که عمدتاً از عناصر خنثی و معتدل بودند. در حالیکه در کابینه قبلی (عبدالله نوری و مهاجرانی) حضور داشتند که بحث پایداری در مقابل محافظه کاران و قاطعیت در پیشبرد اصلاحات، حساسیت خاتمی و مخالفین اصلاحات را برانگیخته بودند.

خاتمی می‌خواهد اصلاحات را با هزینه و حساسیت کمتر، با گام‌های کند و با خنثی کردن و یا جلب بخشی از محافظه کاران پیش ببرد. سیاست خاتمی هم چنان دورزدن ولی فقیه، جلب و یا بی طرف نگه داشتن او است. گزینش اعتدال گرانی و پیشبرد اصلاحات با خصوصیتی که بر سرده شده، عکس العمل کثرتی را از جانب گرایش سنتی و مصلحت‌گرای محافظه کاران برانگیزد و زمینه را برای تضعیف بخش افراطی آن فراهم خواهد آورد. خاتمی می‌خواهد با کاهش خشونت در جامعه در جو آرام و دور از تشنج برنامه‌های خود را پیش ببرد. در چنین حالتی الزاماً از وزن توسعه سیاسی کاسته خواهد شد و بر وزن برنامه اقتصادی افزوده خواهد گشت.

اکنون می‌توان گفت که خاتمی با گذران دوره چهار سال اول ریاست جمهوری، در دوره دوم به چنین انتخابی دست زده است. خاتمی با این انتخاب سرز مسعین و روشنی بین خود و گرایش اصلاحات رادیکال (نه الزاماً اصلاح طلبان رادیکال) کشیده است. این سرزبندی تمایزات را در بین اصلاح طلبان

بخش‌هایی از سخنان دکتر علی‌رضا علوی تبار در اردوی سالانه

دفتر تحکیم وحدت

در جبهه اصلاح طلبان

با ۳ دایره مواجه هستیم

ما در جبهه اصلاح طلبان ما با ۳ دایره مواجه هستیم: یک دایره بزرگ که همان جبهه دوم خرداد است کسب نیروی اصلی اصلاح طلبان را تشکیل می‌دهد و پیشینه آنان به خط امام بر می‌گردد و ۲ دایره کوچک که یک دایره متعلق به نیروهای ملی - مذهبی است که با دایره بزرگ گاهی اوقات هم‌پوشانی دارند و دایره دیگر شامل نیروهای لیبرال

دموکرات و سوسیال دمکرات می‌شود که کثرت پیشینه مذهبی دارند و بعد از انقلاب در درون حاکمیت نبوده‌اند. این ۳ دایره در دایره بزرگ تر اصلاح طلبی قرار می‌گیرند. مصلحت - عملی - گراها و چه مدرن ۳ قطب یک مثلث را تشکیل می‌دهند که بطور نمونه حزب مشارکت، دفتر تحکیم وحدت و سازمان

اطلاعیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

رای اعتماد مطلق مجلس شورا به کابینه

به زیان تداوم اصلاحات است

می‌باشد و قادر نخواهد شد اصلاحات را تداوم و تعمیق بخشد و مطالبات مردم را برآورده سازد. عده قابل توجهی از نمایندگان هم جزو معتزضین بودند و از تعهدشان با تعدادی از وزرای ما اقدام خاتمی برای ارائه ترکیب کابینه ضعیف، ناکارآمد و فساد چهره‌های شاخص اصلاح طلب و رای مجلس به آن را کمرش در مقابل مخالفین اصلاحات و به زیان روند تداوم اصلاحات ارزیابی می‌کنیم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اول شهریور ماه ۱۳۸۰

نمایندگان مجلس شورا بعد از چند روز بحث و گفتگو به همه وزرای پیشنهادی خاتمی رای دادند. رای اعتماد مطلق مجلس به همه وزرا با ناپایداری افکار عمومی و محافل سیاسی روبرو شد. کابینه‌ای که خاتمی به مجلس معرفی کرد، برآمده از ۱۸ خرداد و رای اکثریت مردم نبود. زمانی که خاتمی لیست پیشنهادی‌اش را به مجلس شورا ارائه نمود، موج مخالفت و اعتراض در بین افکار عمومی، مطبوعات و مجلس شورا علیه آن برخاست. معتزضین بر این نظر بودند که اساس ترکیب کابینه قبلی حفظ شده و ترکیب معرفی شده فاقد چهره‌های شاخص اصلاح طلب

عیسی سحرخیز:

جبهه دوم خرداد، رهبری یا یک گروه تولید فکر و برنامه ندارد

یکی جنبش اجتماعی است که در جامعه وجود دارد و در واقع بخشی از آن را دولت تشکیل می‌دهد. چنین جنبشی چه مورد اقدام دولت واقع شود و چه نشود، به طور طبیعی، تا مرحله‌ای پیش خواهد رفت. نکته دیگر این است که چه کسی رهبری جبهه دوم خرداد را در اختیار بگیرد و چه جریان‌هایی به عنوان طراحان برنامه و عمل‌کنندگان آن عمل کنند. وی در ادامه با اشاره به موارد یاد شده، اضافه کرد: دولت، کار خود را انجام می‌دهد. من هم گمان می‌کنم با توجه به صحبت‌ها و برنامه‌هایی که آقای خاتمی مطرح کرده است، تمام تلاش وی بر این است که در چهار ساله دوم به جای شعارهای پیشین که مبنی بر پیگیری توسعه سیاسی و فرهنگی است، بیشتر به رفع مشکلات اقتصادی و امور اجتماعی مردم خواهد پرداخت. سحرخیز، در بخش دیگری از سخنان خود، با اشاره به غیرمنتظره بودن پیروزی جبهه دوم خرداد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ تصریح کرد: این جبهه، به دلیل آن که وارد صحنه‌ای شده بود که برای خود، پیروزی مرحله به مرحله‌ای دست یافتن به نهادهای انتخابی را متصور نبود، نه برنامه‌های مدونی داشت و نه کارهایی که آن را به اجرا بگذارند. ضمن آن که آقای خاتمی نیز با مسائلی برای انتخاب وزیرانش روبرو بود و شعار و اقدام اصلی، توسعه

سیاسی و فرهنگی به شمار می‌آید. وی با بیان این که جبهه دوم خرداد، در زمینه‌های توسعه و فرهنگ، قانون‌گرایی و تأکید برای اجرای قانون اساسی در نهادهای جامعه مدنی پیروز بوده است، اظهار داشت: آقای خاتمی در طول این چهار سال، به گونه‌ای عمل کرده که جریان محافظه کار هم مجبور شده که به قانون‌گرایی گردن نهاده و حتی استساک به قانون را بپذیرد. سحرخیز، در ادامه گفتگویی خود با ایستایا نسبتی ارزیابی کردن این موقعیت، افزود: چه دولت و چه جنبش اجتماعی که در ایران وجود دارد، در سمت و سو، موفق بوده است ولی در زمینه سرعت اصلاحات موفقیت لازم را نداشته است. بویژه این که هم زیر فشار روانی و جوسازی‌های جریان ضد اصلاحات و محافظه کار مجبور شده است که در برخی از موارد، عقب‌نشینی کند و هم در جاهاتی که آنان وارد عمل شده‌اند، از ابزارهای لازم، استفاده نکرده است. البته دلیل این امر، آن است که در عمل، رهبری اصلاحات را در کنار قدرت دولت نداشته‌ایم. چرا که تا مدتی بسیاری زیادی گمان می‌شد که آقای خاتمی باید این کار را انجام دهد؛ اما ایشان نشان داد که تمایلی برای رهبری جبهه اصلاح طلبان ندارد. هم‌اکنون نیز کمبود رهبری یا یک گروه تولید فکر و برنامه، ضعف جبهه دوم

ولایت فقیه

سد راه تداوم اصلاحات است

در شیوه حرکت خاتمی بعد از انتخابات ۱۸ خرداد تمایزاتی با یک سال قبل مشاهده می‌شود. او بعد از انتخابات مجلس شورا تا انتخابات ۱۸ خرداد در موارد متعددی مستقیماً وارد عمل شد و هدایت یورش به اصلاحات را در دست گرفت. بدستور او روزنامه‌های منتقد و مستقل بسته شد، لایحه مطبوعات از دستور کار مجلس خارج شد، نیروهای ملی - مذهبی دستگیر و روانه زندان شدند. در بسیاری از اقداماتی که علیه اصلاحات صورت گرفته، او ابتکار عمل را در دست داشت. اقدامات وی و تقابل علنی او با اصلاحات موجب شد که چهره سرکوبگر و ضد اصلاحات او در بین مردم آشکارتر شود. لعن و نفرین‌ها، انتقادات و فحش‌های مردم متوجه او شود. برای اکثریت مردم روشن شد که او هدایت تهاجمات علیه اصلاحات را بدست گرفته است. از انتخابات ۱۸ خرداد به این سو، خاتمی سعی کرد که از نهادهای وابسته به ولایت فقیه هزینه کند. لذا مسائلی را به مجمع تشخیص مصلحت نظام محول نمود و تصمیمات آن را مینا قرار داد. در مسئله «بررسی و تحقیق از صدا و سیما» و نیز انتخاب حقوق دانان شورایی نگهبان او چنین عمل کرد. مینا قرار دادن تصمیمات مجمع تشخیص مصلحت نظام یعنی آن نبود که گویا ولی فقیه از رای ۲۲ میلیونی مردم در ۱۸ خرداد متاثر شده و می‌خواهد با اصلاحات همراهی کند و یا حداقل اینک در تقابل آن قرار نگیرد، تومی که در بین برخی محافل سیاسی پدید آمده بود. او به مواضع رفسنجانی و ایستادگی او در مقابل اصلاحات و ترکیب موجود «مجمع» که بسود جناح حاکم است، آگاه است. از این مجمع مصوبه‌ای بیرون نمی‌آید که بسود اصلاحات باشد. در دو موردی که تصمیم‌گیری به مجمع محول شد، مصوبه مجمع بزیان مجلس شورا بود.

تصمیم خاتمی از احاله مضوعات به مجمع، از زیر ضرب خارج ساختن ولی فقیه است. او پی برده است که هر چه بیشتر علناً وارد کشاکش‌های درون حکومت شود و بزیان اصلاحات و بسود جناح حاکم عمل کند، بیشتر در بین مرد زیر ضرب خواهد رفت. عملکرد وی بعد از انتخابات مجلس شورا، زمینه را برای کانونی شدن شعارهای مردم علیه ولی فقیه فراهم می‌کرد. مشابه آنچه قبل از انقلاب بهمن در مورد محمدرضا شاه پیش رفت.

بنظر می‌رسد که خاتمی با وقوف به این امر، تصمیم گرفته است که بیشتر از نهادهای وابسته به ولایت فقیه هزینه کند نه از ولی فقیه. موضع وی در مقابل اصلاحات تغییر نیافته است. او هم چنان از قوه قضائیه که روزنامه‌نگاران، فعالین سیاسی، نمایندگان مجلس شورا و اصلاح طلبان رادیکال را سرکوب می‌کند، جوانان را در ملا عام شلاق می‌زند، محکومین را در میادین به دار می‌کشد، حمایت می‌کند. قوه قضائیه ابزار سرکوب ولی فقیه است. بدون حمایت همه‌جانبه ولی فقیه، قوه قضائیه قادر نبود که در چنین ابعادی به سرکوب دست بزند. آنچه مشخص است خاتمی با اتخاذ چنین تاکتیک‌هایی قادر نخواهد شد که نقش ولی فقیه را در سرکوبها و ایجاد مواضع در مقابل روند اصلاحات بپوشاند. اکثریت مردم بر عملکرد خاتمی آگاهی دارند و او را مسئول فلاکت و بدبختی‌های خود می‌دانند.

ولی فقیه و ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه سد راه تداوم و تعمیم اصلاحات است. این موضوع به تاکتیک‌های خاتمی در این یا آن مرحله بر نمی‌گردد، بلکه امر ساختاری است. ولی فقیه مشخصاً در مقابل اصلاحات ایستاده است و تاکنون در به رکود کشاندن اصلاحات نقش بارزی ایفا نموده است.

عملکرد ولی فقیه به جنبش اصلاحات امکان نمی‌دهد که او را دور بزند و یا به موضع بیطرف بکشاند. چرا که او نه در موضع انفعال نسبت به اصلاحات، بلکه فعالانه به مقابله با اصلاحات برخاسته است و می‌خواهد آن اصلاحاتی را که مد نظر دارد جایگزین توسعه سیاسی نماید.

اصلاحات در تداومش بچاتی رسیده است که بدون نفی ساختار سیاسی موجود قادر به پیروزی نیست. نهادهای انتخابی که مستحب نزدیک به ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم هستند حدود ۲۰ درصد قدرت را در جمهوری اسلامی در دست دارند و نهادهای غیر انتخابی، ولی فقیه و جناح حاکم که صاحب رای ۱۵ درصد مردم هستند حدود ۸۰ درصد قدرت را قبضه کرده‌اند. طبیعی است که در چنین توازن قوانی اصلاحات به سد ولی فقیه و نهادهای غیر انتخابی برخورد خواهد خورد.

(مروه سیاسی)

در پایین رهبری جبهه دوم خرداد، با چه جریان و گروهی خواهد بود. ضمن آن که ستاد تولید فکر و برنامه جبهه دوم خرداد نیز باید فعالیت خود را آغاز کند. از سوی دیگر، لازم است نهادسازی لازم و تدوین برنامه بلندمدت برای زمانی که آقای خاتمی دیگر رئیس جمهور نیست، انجام شود.

خاتمی به شدت نسبت به اینکده اقدامی بکند که تنش و بحران در جامعه ایجاد شود پرهیز دارد. ۲ - بازسازی مشروعیت کل نظام. بدلیل دلبستگی‌هایی که به نظام جمهوری اسلامی دارد سعی می‌کند این سیستم را از بحرانها دور کند. ۳ - تغییر نظام تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در کشور است. خاتمی پذیرفته است که نظام تصمیم‌گیری دچار نقصهای بیشتری است و باید یک نظام تصمیم‌گیری دمکراتیک و عقلانی را طراحی کرد.

مجاهدین انقلاب اسلامی پیر روی ضلعی قرار می‌گیرند که آن ضلع چه سستی را به چه مدرن متصل می‌کند و حزب هستمگی، حزب اسلامی کار روی ضلعی قرار می‌گیرند که چه سستی را به مصلحت عملی گراها وصل می‌کند و در نتیجه چون مصلحت عملی گراها هم در جبهه اصلاح طلبان وجود دارد و هم در جبهه مقابل می‌توان آنها را یافت، بخشهایی از اصلاح طلبان به بخشی از محافظه کاران بسیار نزدیک هستند. سایر گروهها بدنبال این جبهه

حرکت می‌کنند. خاتمی نماد جنبش اصلاحات است اما نمی‌خواهد رهبری آنرا بر عهده بگیرد. لذا سعی می‌کند از موضع یک رئیس جمهور فراجناحی سخن بگوید که به نظر من این یک خطای استراتژیک از سوی خاتمی است و ایشان باید در حاکمیت نماینده یک گروه خاص باشد. به نظر می‌رسد خاتمی همواره ۴ اولویت را مد نظر قرار می‌دهد و بر اساس این اولویتها رفتار می‌کند: ۱ - پرهیز از درگیری و بحران نخستین اولویت خاتمی است.

زیادی در حاکمیت داشته است و نمی‌تواند این هویت و پیشینه را نادیده بگیرد. ۲ - تقسیم واقعی قوا در ایران. اگر قدرت را در ایران به یک قرص نان تشبیه کنیم بیش از ۵۰ درصد دیگر بین قوا تقسیم شده است که قوه مجریه فقط در ۱۰ درصد آن سهم است. در حقیقت کمترین سهم به دولت داده شده است. همچنین در ایران مرزهای قدرت نیز مشخص نیست و نسبت به شخصیت افراد می‌تواند تغییر پیدا کند. □

خاطرات یک زندانی سیاسی «... تا کشتار»

جاسم خردان

قسمت پایانی



۵- زندان «فجر» اهواز
زندان فجر، ساختمانی شبیه به یک مدرسه شبانه‌روزی داشت و قبل از انقلاب بخشی از کاباره نایت‌کلابی را تشکیل می‌داد به نام کاباره «میترا» که در ابتدای خیابان کمپلو و راه اصلی ورود به شهر اهواز ساخته شده بود.

دهه پنجاه، که اهواز به داشتن بزرگترین مرکز فحشای کشور معروف شده بود، تابلوهای نوانی و بزرگ کاباره میترا، چشم مشتاقان را خیره می‌کرد و عشرت‌طلبان را برای تماشای رقص، آواز و پیرومند شدن از سایر خدمات کاباره فرا می‌خواند. پس از سرنگونی حکومت وابسته شاه، این محل توسط دادگاه انقلاب مصادره شد. سالهای بعد از ۶۰ و آغاز سرکوب نیروهای انقلاب در کشور، هنگامی که جوانان آزادیخواه ایران، فوج فوج گرفتار دادگاه‌های قرون وسطانی جمهوری اسلامی شدند، حکومت با کمبود زندان مواجه گردید. بنابراین نیاز روزافزون، در ساختمان کاباره میترا سابق، تغییراتی داده شد و عجلانه از آن عشرت‌گداز زندانی ساخته و نام «فجر» بر آن گذاشتند. نامی که بزودی در میان زندانیان و بعد خانواده‌ها و مردم شهر تغییر یافت و به زندان «فجر» معروف گردید.

بندهای این زندان بصورت ردیف اطاقهایی بود که در یک راهروی سراسری باز می‌شدند. در هر اطاق تقریباً سه ردیف تخت فلزی سه طبقه قرار داشت و مجیز به حمام و توالت نیز بود. مجموعه زندان شامل چند بخش می‌شد. قسمت اداری زندان، سمت خیابان کمپلو قرار داشت. یک مسجد خیلی بزرگ، محل ملاقات، یک ردیف سلول انفرادی و سه بند مجزای «ا» مانند، کل زندان را تشکیل می‌داد. چهار برج دیده‌بانی در چهار گوشه زندان از دور نمایان بود و نظر مردمی را که در آن مسیر در رفت و آمد بودند جلب می‌کرد.

سه بند سبزی «فجر»، بتدریج به بندهای فرعی‌تری نیز تقسیم شدند. کشیدن دیوار بین اطاقها و جدا کردن زندانیان امری رایج بود و تا سال ۶۷ و کشتار زندانیان سیاسی ادامه داشت.

اولین گروه زندانیان شاید در اواخر سال ۶۲ از کارون به این زندان منتقل شدند. گروه‌های بعدی بتدریج و در پایان سال ۶۳ و ۶۴ تقریباً همه زندانیان سیاسی از کارون به فجر، جابجا شده بودند. یک بند مخصوص زنان، چند بند کوچک و مجزا مخصوص مردان و یک ردیف سلول انفرادی مخصوص

زندانیانی بود که به دلایل مختلف و اغلب برای تنبیه به سلول انفرادی فرستاده می‌شدند.

بطور کلی، زندان فجر زیر نظر نیروهای سپاه و کمیته اداره می‌شد. ابتدا توأب در اداره امور داخلی بندها، نقش اصلی را داشتند ولی سرعت این نقش کم رنگ شد و در سالهای ۶۵ و ۶۶ کاملاً حذف گردید. علت چنین روندی، از یکسو پی‌اثر شدن روشهای توأب‌سازی و از سوی دیگر آزاد شدن توأبین قدیمی بود. با آزاد شدن خر توأبی که برای اذیت و آزار زندانیان از هیچ اقدامی پرهیز نداشت، یک توأب شرمگین و کم‌آزار، بجایش قرار می‌گرفت و بتدریج هم افراد حاضر نمی‌شدند که مسئولیتی در ارتباط با زندانیان بپذیرند و سعی داشتند، خودشان را گرفتار در در سر نکنند. فضا چنان تغییر کرده بود که توأبین در موضع دفاعی قرار گرفته، زیر بار مقامات زندان نمی‌رفتند. علاوه بر اوضاع عمومی کشور هم سیستم نوعی ثبات و آرامش پیش رفته بود. این آرامش گورستانی، در زندان نیز انعکاس داشت. زندانیان با توجه به بی‌اثر شدن شیوه‌های گذشته اعمال فشار بر زندانیان، سعی داشت با روشهای ملایم‌تری مقاومت زندانیان را در هم بشکند و به آنان بقولاند، «همه چیز تمام شده» و باید به فکر خودشان باشند. کم‌کم با اجرای عنف در سالگرد ۲۲ بهمن سالهای ۶۵ و ۶۶ احکام زندانیان شکسته شد. اواخر سال ۶۵ اولین افرادی که مدت محکومیتشان تمام شده بود و ملی‌کشی می‌کردند بدون مصاحبه و دادن امتیازی به زندانیان آزاد شدند. شرایط جدید هم نویدبخش بود و زندانیان را امیدوار می‌ساخت که بدون آلوده شدن هم می‌توان از زندان خلاص شد و هم تحمل حبس را تا حدی فرسایشی کرد. برخی زندانیانی که انگیزه‌های سیاسی - اجتماعی خودشان را بتدریج از دست داده بودند و امید می‌ساختند که بتولادت نداشتند، دچار وسوسه شدند. با این وجود جو عمومی زندان، قابل تحمل‌تر و بسیار مناسب‌تر از سالهای قبل بود. در سال ۶۶ اغلب زندانیان به وضع خویش عادت کرده بودند و تحمل حبس کار چندان دشواری به نظر نمی‌آمد.

۶- سال ۶۷، سال فاجعه
سال ۶۷ با ملاقات چند ساعته زندانیان، بدون حضور سنج مامورین آغاز شد. مقامات به همه افرادی که برای ملاقات آمده بودند، اجازه دادند. زندانیان سیاسی، پس از سالها موقوف شدند بستگان درجه دو و حتی همسایگانشان را نیز ملاقات کنند. در همین ملاقات چند ساعته نوروزی، کتابهایی هم به

زندان آورده شد که تا آن تاریخ سابقه نداشت و موجب مسرت و شادمانی بود. سال ۶۷ با این آغاز خوب و استثنائی، بتدریج رنگ دیگری بخود گرفت و به کشتار ناچواندرمانه زندانیان منجر شد. شکستهای پی‌درپی نیروهای نظامی ایران در جبهه‌های جنگ، گسترش وسیع مخالفت مردم با ادامه جنگ، استفاده عراق از سلاحهای کشتار جمعی، تلفات سنگین جنگ و شاید بیشتر از همه، عود کردن بیماری خمینی که او را در آستانه مرگ قرار داده بود، مجموعه عواملی را تشکیل داد که رژیم را به پذیرش صلح با صدام و اجرای طرح کشتار زندانیان سیاسی واداشت.

در ابتدای سال ۶۷ عده‌ای از زندانیان تنها با دادن تعهد اینکه فعالیت سیاسی نکنند، آزاد شدند. بسیاری از زندانیان توأب دلای مرضی داده شد و حتی با دادن قول آزادی، برخی از آنان در مدت مرضی دست بکار تدارک عروسی شدند و عقد کردند. ولی ناگهان وضع تغییر کرد. اواخر مرداد ماه، همزمان با پذیرش قطعنامه سازمان ملل، هواخوری زندانیان را قطع کردند. تلویزیونها را از بندها بردند و شب‌خنگام، زمانی که زندانیان سیاسی، مضطرب و کنجکاو، توی گوش هم پیچ می‌کردند و به تحلیل اوضاع اشفته مشغول بودند، عملیات کشتار آغاز شد. سر بازاران سراپا مسلح بر سامها مستقر شدند. ناگهان صدای خوف‌انگیزی بلند شد و از طریق بلندگوی دستی شروع عملیات «مرصاد» را به منظور «نابودی کفار و منافقین!!» اعلام کرد. اطلاعیه شروع عملیات، با رمز «یا زهرا» برای نابودی قطعی «کفار و منافقین» چندبار قرائت شد و بدنبال هشدارهای مکرر آن، رگبار گوشخراش مسلسل سربازان اسلام آغاز گردید. این شلیک کور و وحشیانه، چندبار تکرار شد و هر بار با شدت و حدت بیشتری ادامه یافت. زندانیان گرفتار در چنگال مرگ، نوسید و ناگزیر، هجوم وحشی و انتقام‌جویانه لشکر امام زمان را در انتظار بودند. پاسی از شب گذشته همه جا را سکوت مرگ فرا گرفت. شب، هر چند بی‌قرار و بی‌انتهای می‌نمود، ولی گذشت و زندانیان، بی‌قرارتر از شب، ناپاورانه روشنائی صبح را به چشم خود دیدند. با این حال، عملیات را خیال پآبانی نبود و سایه شوم مرگ تداوم داشت و حضور چندش‌آورش در آن فضای خوف‌انگیز کاملاً ملموس بود. ناگاه عده‌ای سرباز مسلح همراه با سه نفر، دادپار، بازجو و مسئول وارد بند شدند. زندانیان را در راهرو بند جمع کردند، دفترتی و دستکی، دادپار زندان

یاد فدائیان اسیر و جان‌باخته در جبهه‌های جنگ را گرامی بداریم!

یداله بلدی

آتش جنگ در منطقه خلیج فارس دامن می‌زد و موجب رونق بخشیدن به صنایع اسلحه‌سازی خود به قیمت قربانی ساختن نیروهای انسانی و ویرانی اقتصاد دو کشور می‌پرداخت. اما جنگ فرصت مناسبی هم برای تامین اهداف سیاسی و ارتجاعی دو رژیم خردکامه ایران و عراق نیز بود و بنا به اظهارات آیت‌الله خمینی «جنگ رحمتی الهی بود»، زیرا که دو رژیم از فرصت به عمل آمده نهایت استفاده را به عمل آوردند و در نقض حقوق شهروندان و سرکوب نهادهای صفتی، احزاب و سازمانهای سیاسی چپ و دمکرات گوی سبقت را از یکدیگر ربودند.

بعدها نیز پس از باز پس‌گیری خرمشهر و میانجی‌گری کشورهای اسلامی در برقراری صلح، سران حکومت اسلامی کماکان بر طبل جنگ کوبیدند و مانع استقرار صلح بین دو کشور گشته، تنها بدین دلیل که رهبران حکومت اسلامی تداوم دیکتاتوری و حفظ منافع اقتصادی خود را در ادامه جنگ می‌دیدند، آنها با سردادن شعارهای ضد ملی و غیر واقع‌بینانه به ادامه جنگ ویرانگر اصرار می‌ورزیدند.

در شهریور ۶۷ رژیم دیگر توان ادامه جنگ را نداشت و به مرور ابتکار عمل را در جبهه‌ها از دست می‌داد و نیز با فزونی یافتن ناراضی توده‌ها از ادامه جنگ، رهبری نظام ناچار به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت شد. سران نظام بویژه شخص آیت‌الله خمینی به تلافی ناکامی‌ها در کسب اهداف ارتجاعی‌اش در صدور انقلاب و به بهانه تعرض نظامی بخشی از نیروی اپوزیسیون، تصمیم به قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی گرفت و در ایام کوتاهی بخش وسیعی از بهترین فرزندان ملت را به جوخه‌های اعدام سپرد.

آنچه که اکنون پس از سیزده سال برای ما قابل احترام و یادآوری است حضور پرشور دهها هزار جوان با اعتقادات مذهبی و غیر مذهبی تحت عنوان

کینه‌توزانه با یکدیگر پرداختند. سران حکومت اسلامی که در صدد صدور انقلاب به جهان اسلام برآمده بودند، از وجود و حضور شیعیان عراق در این کشور بهره گرفتند و اقدام به تحریم، سازماندهی و کسک‌رسانی به نیروهای مذهبی مخالف رژیم عراق نمودند. تا این نیرو زمینه را برای برپائی انقلاب اسلامی در عراق فراهم سازد، از آنجایی که اکثریت مردم عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند، رژیم عراق نیز از مداخلات سران نظام اسلامی در امور داخلی خود و از وقوع یک انقلاب اسلامی در این کشور به هراس افتاد و با برخورداری از حمایت‌های آمریکا و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس، به قصد تجزیه خوزستان به مثابه یکی از استانهای استراتژیک و با اهمیت ایران برآمد. تا با برپایی منطقی آزاد اقدامات سیاسی و نظامی جدیدی را علیه حکومت اسلامی بکار گیرد. آمریکا و دیگر قدرتهای بسزیرگ جهانی با اتخاذ سیاست‌های ویژه، از بروز جنگ در خاورمیانه به دلیل گسترش حضور خود در این منطقه و کسب منافع مادی و سیاسی استقبال شایانی بعمل آوردند. چنانکه بعدها در طول سالهای جنگ رقابت تسلیحاتی بیشرمانه‌ای را برای صدور و فروش اسلحه بین این قدرتها در منطقه شاهد بودیم.

افزون بر آن، جنگ بعنوان آزمایشگاه مناسبی برای سنجش و میزان توانمندی سلاح‌های جدید بکار گرفته شد، که از جمله می‌توان به سیاست دولت آلمان در قبال این جنگ اشاره داشت. بدون تردید این امر نشانگر اهداف جنگ‌افروزانه کسرن‌های تسلیحاتی و قدرت‌های بزرگ جهانی بود. از یک سو دولت و شرکت‌های آلمانی سلاح‌های شیبانی را به عراق صادر کردند و نیز ماسک‌های ضدگازهای شیبانی را به ایران به فروش می‌رساندند و از سوی دیگر به مسداوی مسجروحان شیبانی را بیمارستانهای کشور مطبوع خویش می‌پرداختند، در واقع دولت آلمان با این روش به شعله‌ور ساختن

۲۹ شهریور مصادف با سیزدهمین سال انتمام جنگ ایران و عراق است. جنگی که بنا بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد، تاکنون به صلح قطعی دست نیافته و نزد افکار عمومی به عنوان صلحی مسلح شهرت یافته است. این جنگ که یکی از طولانی‌ترین و ویرانگرترین جنگ‌های معاصر بشمار می‌آید، خسران سنگینی بر ساختار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روانی کشور بر جای نهاد، که تنها در عرصه اقتصادی بیش از هزار میلیارد دلار خسارت به ساختار کشور ما وارد ساخته است. وقوع این رویداد تلخ، سران دو کشور را ترغیب ساخت تا از پیامد این جنگ ویرانگر و وحشت‌زای به سود نظامهای استبدادی خود بهره‌گیرند. اکنون نیز اثرات زیان‌بار این جنگ خانمانسوز سالهاست که زندگی اجتماعی مردم دو کشور را تحت شعاع قرار داده و آنان را گرفتار وضعیت فلاکت‌باری ساخته است که عواقب اجتماعی و روانی ناشی از آن همچنان تا نسلیها گریبان دیو ملت را خواهد گرفت. از سوی دیگر، سران دو کشور سالهاست که هزاران اسیر را به عنوان گروگان جنگی به بند کشیده‌اند و به سرنوشته غم‌انگیز این انسانهای فراموش‌شده بی‌توجهی نشان می‌دهند.

از همان اوایل وقوع خصومت‌ها اگر سران دو کشور مایل بودند، می‌توانستند با اتخاذ تدابیر صلح‌جویانه، حسن هم‌جواری و رعایت مبانی حقوق بین‌المللی و به رسمیت‌شناختن استقلال و تمامیت ارضی یکدیگر از بروز و شعله‌ور گشتن این فاجعه هولناک جلوگیری به عمل آورند، اما آنان به دلیل ماهیت ایدئولوژیک و جنگ‌افروزانه خود، بر خلاف مصالح ملی دو کشور به تشدید اختلافات تاریخی دامن زدند و جنگی ویرانگر را به مردم دو کشور تحمیل ساختند، زیرا که پس از سقوط رژیم شاه، نقش زاندارم منطقه را بعهده داشت، دو رژیم برای پیش‌برد انیال برتری‌جویانه در منطقه به رقابت

شروع کرد به پرسیدن، نام، نام خانوادگی، اتمام، مدت محکومیت؟ به سرعت سیاه‌های تهیه شد که می‌رفت مرگ و زندگی افراد زندانی را رقم بزند و بزودی مشخص گردید که بدبینانه‌ترین تحلیل‌ها در آن لحظات تلخ، فرسنگها از شومی آنچه بر سر زندانیان آمد، فاصله داشت و خوش‌بینانه‌تر بود.

با تکمیل سیاهه زندانیان، حیات مرگ، به سرعت از بند خارج شد. زندانیان کنجکاو هنوز، بخود نیامده بودند که نکهیان با لیستی بلند بالا وارد بند شدند، لیست افرادی که باید هر چه زودتر وسائل خودشان را جمع می‌کردند و از بند خارج می‌شدند. به کجا؟ هیچکس نمی‌دانست و با توجه به اوضاع و احوال، همه ترجیح می‌دادند که ندانند ...

بدنبال لیست اول و به مرور لیستهای دیگر نیز آمد. چند نفری هم جابجا شدند، یعنی از لیستی خارج و به لیست دیگری وارد شدند. حوادث چنان سریع و با شتاب بدوقوع می‌پیوست که امکان هر تحلیلی را از زندانی می‌گرفت، همه گیج و منگ بودند و به این سو و آن سو، می‌رفتند. تو بیبا! ... تو برگرد! ... تو آماده باش! ... و تو وساللت را جمع کن! ...

در فاصله‌های کوتاهی که از نکهیان خبری نبود، زندانیان با کنجکاو از روزنه‌های اطراف کولر بیرون را می‌کاوییدند. حیاط زندان چون میدان جنگ پر بود از بوکه قشنگ، آنچه از این رصدهای دزدانه همراه با خوف و دلهره می‌شد استنباط کرد، تمام زندان در حال حرکت و جابجائی بود، هیچ زندانی از این هجوم گنگ در امان نمانده بود، جمعی را با چشم‌بند، پشت دیوارها ردیف کرده بودند و عده‌ای را به سمت مسجد می‌بردند. در بین زندانیانی که با چشم‌بند رو به دیوار ایستاده بودند، عده‌ای از زندانیان سلول‌های انفرادی نیز دیده می‌شدند. غروب همان روز، همه را لباس زندان پوشانده، توی اتوبوسهایی که از قبل آماده شده بود، قرار

ادامه در صفحه ۸

«دفاع از میهن و بیرون راندن مستجاوز از کشور» می‌باشد که بدون فراگیری آموزشهای لازم و یا سبزی ساختن تخصص‌های نظامی رهنسار جبهه‌های جنگ شدند و خود را در یک آرایش جنگی در مقابل سلاح‌های پیچیده و سرگبار قرار دادند که بسیاری از این جوانان جان خویش را فدای رختانی و آزادی میهن ساختند.

در اوایل جنگ که سازمان ما در صدد تدوین سیاست شکوفائی جمهوری اسلامی برآمده بود، گروهی از جوانان پرشور هوادار سازمان که از صداقتی بی‌حد و حصر برخوردار بودند، برای دفاع از این مرز و بوم و پیشبرد اهداف انسانی سازمان، با تحمل شدیدترین سختی‌ها داوطلبانه راهی جبهه‌های جنگ شدند که بسیاری از آنان جان شیرین خود را در راه آزادی و استقلال میهن فدا ساختند. از همین رو جبهه‌های جنگ ایران و عراق تا فتح خرمشهر شاعر رشادتها و فداکاری‌های فدائیان خلق بود. بخش دیگری از این انسانهای دلاور و میهن دوست در پی نیرهای سنگین به اسارت نیروهای عراقی درآمدند که ضمن تحمل مرارت‌های فراوان نام آنان در شمار اسرا و مقتودان ثبت گشته است.

این درحالی بود که سازمان ما بوسیله ارگانهای سرکوب رژیم در پشت جبهه‌ها خود زیر ضرب بود، رفتاری ما بوسیله ارگانهای سرکوب رژیم دستگیر و در زندان‌ها بودند و یا از دانشگاهها و موسسات آموزشی کشور اخراج می‌شدند و یا به علت فعالیت‌های سازمانی، فروش یا توزیع نشریات و اعلامیه‌ها توسط باندهای فشار مورد ضرب و شتم و تهدید قرار می‌گرفتند. اما با همه این مسائل ما شرکت در جبهه‌ها را وظیفه‌ای ملی و میهنی می‌دانستیم. اکنون که شهر یورماه از راه فرار رسیده است، چا دارد یاد عزیز این دلاوران را در کنار دیگر یاران جان‌باخته فاجعه ملی ۱۳۶۷ گرامی بداریم و باور و عزم راسخ آنان را در پایداری به آرمان بزرگ عدالت و آزادی پاس داریم!

بامداد اوین

اسماعیل خونی

آقای لاجوردی در اوین،

هنوز،
بر این باور است
که هر روز،
بعد از نماز صبح،
یک کار نیک می‌کنی
سر می‌کنی به تک تک سلول‌ها،
و خیره می‌شوی به تک تک زندانیان
و چیزهایی را انگار
در ذهن خویش
از چیزهایی
تقلید می‌کنی.
و شئی‌های او،
در آستان هر سلول،
پر هیبت پرمهتابت یک غول می‌نمایند
تو، تو، تو هم
در آستانه این سلول می‌فرماید،
تو، تو، شما چهار تا هم
در درگاه رذمه‌ی بعدی می‌افزاید،
پس آن مهارب درپوزی کوفه
می‌پرسد از پاسدار ویژه‌ی خویش،
او هم بگو بیاید
و بعد باز؛
تو، تو، شما
و بعد، باز،
همچنان ادامه دارد
این نیاپیش بعد از نماز
در کار این گزینش اسلام‌ساز
حالا.

حیاط زندان است

و از خواب چسته‌گانی

بی باور،

بی یاور،

که چشم‌بند،

دنه‌های کابوس خون‌سرسشته‌ی ایشان را

تاریک می‌کنی،

حالا.

آقای لاجوردی،

از پاسدار ویژه‌ی خویش بویزی را می‌گیرد،

و ماشه و فشاشش را می‌آزماید،

حالا.

چیزی نمانده است

تا آن سوی تپه‌های اوین

آسمان زخمی درشت‌تر از دهانه‌ی یک کوره‌ی

گدازان برآورد

چندان کم‌تر از به‌لای زخمیند این همه ابر سپید

نیز،

خون،

شده، شده، بشارد

حالا.

آقای لاجوردی به آسمان نگاه می‌کنی و

در خون طراز سوخته‌ی گرگ و میش،

چیزی نگاهش را می‌رباید و

در دور دست، دارد او را

به چیز هاری، انگار

نزدیک می‌کنی

چندان که او

در چشمش،

انفجاری از آرزوش

و در گلو،

غریبی از تندر،

فریاد بر می‌آورد؛

الله اکبر!

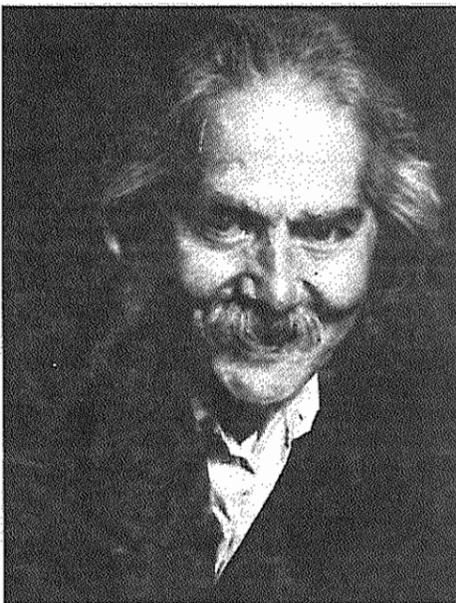
و ناگهان

به رگبار

شلیک می‌کنی.

مهدی اخوان ثالث به نابی چون روان آب، به پاکی چون دل آتش!

خسرو باقرپور



یازده سال از مرگ مهدی اخوان ثالث گذشته است. شاعری که شاید جزو معدود شاعران صاحب‌سبک، تاثیرگذار و معاصر ایران است که مهر و نشان خود را بر شعر نوین ایران زده است. اخوان در سال ۱۳۰۷ در مشهد به دنیا آمد. او در نوجوانی با مطالعه و شناخت سبک‌های کهن در شعر فارسی، در سرایش گونه‌های مختلف شعر کلاسیک فارسی ماهر گردید. اخوان در ابتدا به سبک خراسانی می‌سرود و زندگانی و موضوعات آن را در قالب عروضی می‌ریخت و شعر می‌سرود، شعری که فاقد مایه‌های نوین بود و صرفاً تکرار مکررات در گستره شعر کلاسیک پارسی بود.

مهدی اخوان ثالث، اما در قالب دیرین درجا نزد او با آشنایی و شناخت نیما یوشیج، به این درک رسید که امکان طرح انسان و جهان شعری او در قالب کهن ناممکن است و این زبان دیگر زبانی الکن و فاقد کارآمدی است. اخوان اما به تمامی قالب شعری کهن را دور نریخت، او در تیمار قالب کهن کوشید و در صدد برآمد شیوه‌های کهن را روزآمد کند و شعر امروزی بسراید. و بدین‌گونه بود که «سبک خراسانی» به عرصه نوین پا گذاشت.

زبان اخوان زبانی فاخر و دارای پیوستگی و نظم زبانی زیبایی در شعر است. زبان او در شعر به علت تسلط شگرف و ژرف بر عروض و موسیقی شعری، این زبان را در فاصله‌های دور از دسترس همگانی شاعران قرار داده است. به پیمانی دیگر زبان شعری اخوان برای شاعرانی که آشنایی با موسیقی و آوزان و عروض نداشتند قابل تقلید نیست. از دیگر خصیصه‌های بزرگ شعر اخوان، توجه و ارادت بسیار او به تاریخ اسطوره‌ای ایرانی و غنای تعبیر در تاریخ و ادبیات تاریخی ایران است. از ویژگی‌های شعر مهدی اخوان ثالث، درک و معرفی نیما به تلی از شاعرانی بود که از طریق اخوان، نیما و سبک کار او را شناختند.

در آن زمان مهدی اخوان ثالث به عنوان پدیداری نوین در عرصه سرایش شعر فارسی، موفق شد به عنوان شاگرد خوب و مستعد نیما، عرفان مولوی، دنیانگری ژرف خیام و روح لطیف شعر حافظ را با جنبه‌های نوین شعر نیما تلفیق کند. این همه را به زبانی شورانگیزی در شعر خویش جای دهد. در این مورد او بارها می‌گفت:

دیر پرورده فردوسی و خیام لیک

شیرها خورده ز پستان توام ای شیراز
از خصیصه‌های بارز شعر اخوان آندوه و غم نهفته در آن است. غم و اندوهی که به خاطر تاریخ حزن‌آلود و آکنده از تاریخ، دیکتاتوری، ناکامی و دلنگینی تاریخی این «کهن بوم و بر» از ادبیات و موسیقی و بطور کلی از هنر آن جدائی ناپذیر است. اخوان زمانی با توانایی و قدرت وارد میدان گسترده شعر فارسی شد که هنوز نیما زنده بود، و همانطور که ذکر آن رفت به استنادی در «اوزان نیسانی» رسید و به این سبک و سیاق شعری وفادار ماند.

اخوان شاعری است که برای انسان و آمل او می‌سراید، جهانی را که انسان در آن می‌زیست مورد توجه ویژه قرار می‌دهد. او عیوطف و روح لطیف و آزادیخواه انسان آزاده را با آرزوهای او در هم می‌آمیزد و بر جور و ظلم مستبدین زمان با بیانی لطیف و غم‌آلود می‌خوشد. و به همین سبب است که وقتی بسیاری شعر اخوان را می‌خوانند دچار حالتی وصف ناشدنی از هیجان روحی می‌شوند. من خود بسیاری را دیدم که با خواندن اشعار اخوان، بخصوص اشعاری که او اوضاع و احوال اجتماعی ناشی از شکست جنبش‌های آرمان‌خواهانه را تصویر می‌کنند، بغض گلوشان را می‌فشارد!

اخوان با عاطفه‌ای وصف‌ناپذیر در اشعار خویش خوانان رسیدن به کسی است که پشت در یا پنجره‌ای نشسته است و خود را از وی پنهان می‌دارد. او خواهان گشوده‌شدن این در است. دری که در شعر جاودانه «زمستان» خواهان گشوده‌شدن آن است. یا پنجره‌ای که در پس پشت آن «کسی» ایستاده است، همچون این سروده در «دروغ اما سرد»:

تو بر سلام!

آهای با توام، ای درجه بیدار

از کوچه همیشه‌ترین هرگز و هنوز

آهای... با تو... می‌شوی؟ باز هم سلام.

شوق دیدار این «کس» چون دست می‌دهد، شاعر را با شوری وصف ناشدنی به وجد می‌آورد، و خواننده شعر اخوان در می‌یابد که چه جان عاشق و بی‌قراری در تن او خانه دارد:

لحظه دیدار نزدیکست!

باز من دیوانه‌ام، ستم.

باز می‌لرزدم، دلم، دستم.

باز کوفتی در جهان دیکوی هستم.

های! نخرانی به غفلت مورم‌م، تیغ!

های! لبریزی صفای زلفم‌م، دست!

و آبرویم را نریزی، دل!

— ای نخورده مست!
لحظه دیدار نزدیکست.

اخوان شاعری است که اگر در بند حزبی و دسته‌ای سیاسی نبود، اما دل به بهبود اوضاع اجتماعی میهن خویش بسته بود. او پس از شکست جنبش دمکراسی در ایران و با کودتای ۲۸ مرداد مرثیه این شکست را در سرایش «زمستان» سرود، سیری که در بخش بسیار عظیمی از آثار او ماندگار شده است.

او همچنین در فروردین ۱۳۳۵ زمانی که رهبر جنبش ملی ایران دکتر محمد مصدق در زندان خانگی در احمدآباد زندانی بود، در روزگاری که حتی اسم‌بردن از وی گناه محسوب می‌شد، شعری سرود که عنوان آن «تسلی و سلام» بود اخوان این شعر را به «پیرمحمد احمدآبادی» تقدیم کرد:

دیدی دلاکه یار نیامد

کرده آمد و سوار نیامد

بدخاست شمع و سوخت سراپای

و آن صبح زرتکار نیامد

آن کاخ‌ها ز پایه فرو ریخت

و آن کرده‌ها به کار نیامد

بشکفت بس شکوفه و پژمرد

اما تلی به یار نیامد

خشکید چشم چشمه و دیگر

آبی به جویبار نیامد

دبوی کدشت و چون تو دلیری

در صف کارزار نیامد

چندان که غم به جان تو بارید

باران به کوهسار نیامد.

مهدی اخوان ثالث شاعری بود که در عرصه طرح «شکست» به اعتراض سیاسی محدود نماند، به قول زندیاد محمد مختاری او اساساً به عرصه‌ای پا گذاشت که عرصه اعتراض به جهان، هستی، زندگی و سرنوشت انسان است. مهدی اخوان ثالث دارای آثاری بسیار گرانقدر در عرصه ادب فارسی است. او اولین مجموعه شعر خویش را با نام «ارغنون» در سال ۱۳۳۰ منتشر کرد. آثار دیگر او به قرار زیرند:

زمستان، آخر شاهنامه، از این اوستا، شکار، پانیز در زندان، زندگی می‌گوید: اما باید زیست، دوزخ اما سرد، ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم، بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج، عطا و لغای نیما یوشیج، نقیضه و نقیضه‌سازان و مجموعه داستانی با نام «مرد جن‌زده» چاپ شده است.

از میان شاعرانی که با تاثیرپذیری بسیار از مهدی اخوان ثالث به دیار شعر پاگذارده‌اند، می‌توان از محمدرضا شفیعی کدکنی، اسماعیل خوئی و نعمت میرزآزاده (م آزرم) نام برد. البته این شاعران بعدها شیوه سرایش و زبان شعری خویش را به گونه‌ای مستقل پی گرفتند.

در این میان گمان می‌رود که اخوان بیش از دیگران به اسماعیل خوئی توجه داشته باشد. در آثاری که با اندوهی عمیق پس از مرگ اخوان، دکتر اسماعیل خوئی سروده است، به کرات از اخوان به عنوان «پیر» و «معلم» و «پدر پارسی من» نام برده می‌شود.

دو سال پس از مرگ اخوان، در شهر مونستر آلمان، که افتخار میزبانی اسماعیل خوئی را داشتیم، وی این‌گونه زبان به یاد مهدی اخوان ثالث گشود:

«اخوان به لندن آمده بود و پیش از این که بیاید، من چند رباعی برای خوش‌آمدگونی

به او سروده بودم، که آن‌ها را برایش خواندم، شی که داشت از لندن می‌رفت، پای ورم‌کرده‌اش را به من نشان داد و گفت (به قول دوستان آذربایجانی مرض گندی است) مرض قند داشت اخوان. گفت مرض گندی است پاهام ورم کرده و دارم می‌میرم. این سخن او باعث شد که من همان شب شعر دیگری خطاب به او بگویم، بدبختانه با آن که نسخه‌ای از آن شعر را به ایران فرستادم شعر به خود او نرسید. یعنی وقتی شعر به ایران رسید او مرده بود. شنیدن خبر مرگش باعث شد که من شعر دیگری بسرایم و این سه شعر با هم شدند مفردات یک شعر و نام آن هم شده است (پیشبان، دیدار و بدرقه امید) که از این قرارند:

جان‌پاره دلنوازی از میهن من

می‌آید و جان فزاید اندر تن من

می‌آید و من جانم به خود می‌آیم

که انکار به من باز می‌آید من من.

نه ز حسمت و نه ز حکمت و نه ز جادوی ما

که ز لطف خود است رام ما آخوی ما

نومیدی ما لاف و کزاف است و دروغ

وقتی که «امید» خود می‌آید سوی ما

یک دشت مزار و جان غم‌بازه من

آن میهن من این من آواره من

با این همه تا «امید» باشد کوباش

صد خنجر زخم و دل صدبازه من

گفت آزادی! بگفتنم غیر من است

گفتا شادی! گفتم اکسیر من است

گفت آینده! گفتم آنگ بپرسم

گفتا که «امید» گفتم او پیر من است

خورشید اگرچه ناپدید آمده است

یک کوزه از آفتاب سید آمده است

کوید دل من که ناامید آمده‌ام

کوید دل من متو! «امید» آمده است.

نیمی بیم است زندگی نیم امید

زاید ز امید بیم و از بیم امید

ور زان که خلاف آمد این می‌جویی

بتر که من آدم پس از دم‌امید!

اسماعیل خوئی چنین ادامه می‌دهد:

«چهارشنبه ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۰، شب واپسین

روزی که اخوان در لندن بود، آخرهای شب که

در میهمانی‌ای که در خانه یکی از بستگان

دوستم (احمد میرفخرانی) بر پا بود، شاعر

بزرگ، استاد گرانمایه و دوست بزرگوارم،

اخوان جانم به من خرقه شاعری در پوشاند.

یعنی که به گفته خود خرقه شاعری خود را به

من بخشید. شعر «از شعر گفتن» را خوانده بودم،

که اخوان برخواست و ژاکت پشمی بی‌استین

خود را از تن به درکرد و آن را بر دوش من

افکند. من به جد نمی‌گرفتم، تا آزرده و

خشکین فرمود: پاشو بیوش! برخواستم و

پوشیدم و خواستم دستم را بیوسم که نگذاشت.

آقایان ابراهیم گلستان، پرویز صیاد، هادی

خرسندی و دیگر میهمانان هیچ یک در این آیین

کوچکترین نشانه‌ای از جدی‌بودن نیافتند. به

ایشان گفتم و هم این‌جا و هم اکنون به شما هم

می‌گویم که در ازای چهل سال شاعری، صله‌ای

بزرگ‌تر از این نه کسی به من بخشیده است و نه

خواستام از کسی دریافت بدارم، و به همین

دلیل تیز هست که هیچ باک ندارم از این که

مدعیان بی‌دلیل و شترکینه من رفتار آن شبه

اخوان را شوخی مستانده‌ای بیابند که برآیندی

نمی‌تواند داشته باشد مگر کوچک‌تر نمودن

کوچکتری که من باشم در برابر همه بزرگان شعر

و ادب و اندیشه. آن شب یکی از شادترین

شبه‌های زندگانی من بود به دلیلی که گفتم و

همچنین یکی از غم‌آلودترین شب‌های

زندگانی من نیز شد سرانجام. چراکه پس از

خداحافظی کردن با اخوان، در راه بازگشت به

خانه، و تا آماد روز بعد و تا هم اکنون، تنها

یکی از سخنان اخوان بود که در گوش جانم

طنین‌انداز بود و هنوز هم طنین‌انداز است: (پایم

ورم کرده است، مرض گندی است، دارم

می‌میرم). می‌گویم دارم می‌میرم و این به آوانی

که نه حزین است و نه در خود هیچ رنگ و

آهنگی دارد و گسلیه و نسیب‌یرفتن. (دارم می‌میرم)، غم می‌گیرد (دل‌م می‌سوزد و کاری ز دستم بر نمی‌آید).

پیر جاوید جو امید جوانم، اخوان جان

ای دل شعر من ای جان جهانم، اخوان جان

عادت است این اخوان جانم خواندند، که با من

نیز نزدیک‌تری از اخوانم، اخوان جان

نه همان طفل دبستان تو بودم به جوانی

به کهنسالی خود نیز همانم، اخوان جان

پیر شعری و به پیری اندر قبلات من

همچنان کودکی ابجد خوانم، اخوان جان

شیر مادرت حلال ای پدر پارسی من

زان که تو وازه نهادی به زبانم، اخوان جان

پیش تو ای هنرستان سخن، دانشک من

تا بدان جاست که دانم که ندانم، اخوان جان

نیر شعری که روانی به سوی بحر معانی

موجکت من که به پای تو روانم، اخوان جان

عطری از باغ خدائی که روان بر دل مائی

کرد راهت به سر مژه نشانم، اخوان جان

با من از مرگ خود ای دوست خدارا که مزن دم

جان دل باشی مستکن دل جانم، اخوان جان

سبلی سیل پلا را همه تن رخ به مدارا

از همه سوی و به هر لحظه خورانم، اخوان جان

جون یکی سخره سما به شکیبایم اما

کی بود طلانت این موج کرانم، اخوان جان

داغ صد موج برادر به جگر دارم و دیگر

داغ دریای پدر را نتوانم، اخوان جان

من و تو چون تن و جانم، بزی دیر و بمان خوش

توئی جان تا من تن نیز بنامم، اخوان جان

اندر این غربت نم آب کوارنده نباشد

نزد هواهای سخن در خفتانم، اخوان جان

لیکن ایدر جو هوایم که به پستونی ماند

و آب را مانده به ماندایی مانم، اخوان جان

رود را مانم اندر پس سدی خود، از این رو

همجو مرداب ملول است روانم، اخوان جان

غربت از کوهر خویش است مرا تنها ماندن

ورنه عمری است غربت از دکوانم، اخوان جان

هیچ‌کس با من در غربت من نیست معاصر

چون عدم‌گونی بیرون ز زمانم، اخوان جان

یار و همکار ندارم، نه ز غربی، نه ز شرقی

چون خدا کونی بیرون ز جهانم، اخوان جان

چاره همرنگ جماعت شدن است، این را دانم

چه توان کرد ولیکن نتوانم، اخوان جان

نه ریاست طلبم چون برخی راست‌کاران

لی جبول جلبی همچو فلانم، اخوان جان

شرق و غربی نشناسم، نه از آن باشم و نه از این

که این و آن نیست بغیر از دو مکانم، اخوان جان

وز هر آئین و هر آن رنگ و هر آن بوم که باشد

من طرفدار انسان زمانم، اخوان جان

وز هر آن چیز که انسان زمان کوید و جوید

من هواخواه آزادی و نامم، اخوان جان

جان به آزادی زنده‌ست از آن سان که به نان تن

کرچه نقلی‌ست دونی تن و جانم، اخوان جان

من هم ای عالم عقلی، به همه عالم نقلی

چون تو با عالم این شک نکرانم، اخوان جان

و تو بکوی تن و جان یک چیز آید به کمانم

هم‌نمان باشی با من به کمانم، اخوان جان

من و تو چون تن و جانم، بزی دیر و بمان خوش

توئی جان نامن تن نیز بنامم، اخوان جان

کوهر انسان نیک است، بر این باور من هم

جنتک پدر را جو تو برسته میانم، اخوان جان

همنی بدرقه راه کن این نو سرفت را

کهنه زندقی بزم خوانم، اخوان جان

دکتر اسماعیل خوئی، همان‌گونه که خود گفته

است، «دیدار، پیشبان و بدرقه امید» را در قالب

مفرداتی سه‌گانه سروده است. بخش‌های اول و

دوم این مفردات را در بالا آوردیم، بخش سوم

این مفردات، که بعد از مرگ اخوان سروده شده

است، شاید یکی از غنی‌ترین و زیباترین

سرودهای خوئی باشد. او با ایجازی ماهرانه و

تسلطی چشمگیر در عرصه زبان‌آوری،

زندگانی، اندیشه، دغدغه‌ها و سوز دل خود را

در سوگنامه‌ای با نام «در سوگ آن که تخم سخن

می‌پراکنید» این‌گونه سروده است:

هنوزت بینم از دور

ای چراغ روشنی

ای چشم بیداری

که از بالای این شب دیده‌بانی می‌کنی

ناخوب و خوب کارها را

روشن و پیدار

اختروار.

دل‌ت خون بود برای خاک مادر

خاک غارت دیده مادر

و بر دل دانشی چون بی‌شماران داغ،

جانم ستوران نهانم‌های کین و چهل را

بر سرزمین مهر و دانائی

و ویران بودی از ویرانی ایران

و نازان بر تن و جان تو بود انکار

در هر باری از پس بارها، بسیار

که بر این کستره فرهنگ و فرمندی

هجوم آورد،

دد بینکانه،

و آنگاه از درون،

هم‌کیش خویش بدتر از بیگانگی،

در بیکار اگر برپو نه،

برپروارتر از هرچه برپروار.

هنوز تو را می‌بینم ای زندق مردم دوست!

که از دانائی روشن،



تناقض در برخورد

جمهوری اسلامی

با مشارکت اجتماعی

زنان

بهروز خلیق

در جمهوری اسلامی تناقض آشکاری در برخورد با مشارکت اجتماعی زنان وجود دارد. این تناقض را می‌توان بعینه در جریان انقلاب، دوره جنگ، دوره بازسازی و با دوره اخیر مشاهده کرد. آیت‌الله خمینی در پیامی خطاب به زنان در جریان انقلاب اعلام کرده: «شما باید فعالانه در جنبش انقلابی شرکت کنید. این وظیفه شرعی شماست» در آن سال‌ها در تظاهرات میلیونی، زنان حضور یافتند که قبل از آن بدون اجازه و یا همراه مردان خود نمی‌توانستند از خانه یا به بیرون گذارند. انقلاب بهمن صدها هزار زن سستی را از خانه کند و به خیابان‌ها آورد. آنها که آشنایی چندانی با مسائل سیاسی نداشتند، در تظاهرات شرکت جستند و همراه با مردها علیه رژیم شاه شعارهای سیاسی دادند. در جنگ ایران و عراق نیز زنان فراوانند شدند که بعنوان نیروی پشت جبهه در جامعه حضور یافتند، به بسیج عمومی پیوستند و جمهوری اسلامی را در مقابل با دشمن باری داشتند.

انقلاب بهمن برای زنان اقتضای مسایلی و پائین جامعه چشم‌انداز چندینی را گشود و فرصت‌هایی تازه‌ای در مقابل آنها آفرید. برای آنها امکان خواندن، آموختن و نوشتن و رای دادن فراهم آورد. بعد از انقلاب کلاس‌های متعدد سوادآموزی تشکیل شد و میلیون‌ها زن باسواد شدند.

از سوی دیگر در شهرها و روستاها، امر آموزش گسترش یافت. یسودی کاهش پیدا کرد و برای دختران اقتضای پایش چانه‌ها و روستائیان امکان تحصیل فراهم گردید. گسترش دانشگاه‌های کشور راه را برای حضور وسیع دختران در دانشگاه‌ها فراهم آورد. به گزینای که اکنون تعداد قبول‌شدگان در کشور سراسری بسود دختران چرخیده است. گفته می‌شود که ۶۰ درصد دانشجویان دختر هستند. باسواد شدن، گرفتن دیپلم و اخذ مدرک دانشگاهی بمعنی آمادگی زنان برای اشتغال و مشارکت آنها در عرصه‌های مختلف اجتماعی است. اما در جمهوری اسلامی قوانین، نگرش حکومت‌گران، کتاب‌های درسی و تبلیغات صدا و سیما معیار با این روند است. قوانین جمهوری اسلامی در زمینه حقوق زنان، ارتجاعی، عقب مانده و سنتی است و هیچ تطابقی با روندهای موجود در جامعه ندارد.

زنانی که از خانه کنده می‌شوند یا به تحصیل می‌پردازند و یا در سازمان اجتماعی کار قرار می‌گیرند، آنها در حین تحصیل و کار درک می‌کنند که قابلیت‌ها و شایستگی‌های زنان کمتر از مردان نیست و بطور منطقی به این نتیجه می‌رسند که باید برابری حقوقی زن و مرد تأمین گردد. در حالی که قوانین جمهوری اسلامی، مردسالارانه و ضد زن است و نگرش‌ها و تبلیغات نیز علیه مشارکت اجتماعی زنان است. تسلیفات رادیسو و تسلیز بیرون بسعنوان گسترده‌ترین و مهم‌ترین رسانه کشور سنتی بر این نگرش است که «زن یعنی مادر و همسر» و او تا زمانی که وظیفه منادری و همسری خود را انجام ندهد، نباید وارد جامعه شود. و فرهنگ سنتی و مردسالاری در جامعه ما به زنان این نگرش را تلقین می‌کند. تنها چیزی که به زنان شخصیت می‌بخشد این است که از دواج کنند، مادر شوند، همسر شوند و بر پایه این نگرش زنان هویت فردی ندارند و هویت خود را بر پایه وابستگی به یک مرد کسب می‌کنند. در حالی که مردان در ارتباط با شغلمان مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

این نگاه در کتاب‌های درسی هم بطرح مشاهده می‌شود. در این کتاب‌ها هیچ الگویی از زن کارمند و شاغل وجود ندارد. نگاهها نسبت به کار زنان سنتی است. آنچه تحسین می‌شود زن خانه‌دار، مادر، مهربان و همسر خوب است که به وظایف خانه‌داری و بچه‌داری می‌پردازد. فراهم آوردن زمینه‌های مشارکت اجتماعی زنان با قوانین مردسالارانه و ضد زن، نگرش سنتی و تبلیغات رسانه‌های جمعی در تناقض قرار دارند. از یکسو زنان برای مشارکت اجتماعی قرا خوانند؛ می‌شوند از سوی دیگر با قوانین، تبلیغات و محدودیت جلوی حضور گسترده آنها در جامعه گرفته می‌شود. این برخورد، ناخنجاری‌های زیادی را در جامعه ما بوجود آورده است. زنان می‌خواهند که در سرنوشت جامعه سهم شوند و هویت مستقل خود را تثبیت کنند. ولی جامعه و خانواده برای آنها محدودیت‌های سنگینی ایجاد می‌کند و سرباز اعتراضات، کشمکش‌های درون خانواده، فرار از خانه، خودکشی و دیگر مصایب اجتماعی می‌گردد. تا زمانی که این تناقض به سود مشارکت اجتماعی زنان حل نشود، ما شاهد مساجرات در خانه‌ها و مصایب متعدد در جامعه خواهیم بود.

زنان شهرستانها در حصار سنت

تمایل زنان برای ورود به جامعه و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی روز به روز گسترش می‌یابد. اما در مقابل این تمایل روزافزون، مردان زیادی هستند که هنوز حضور زنان در اجتماع را کاری زشت و ناپسند می‌دانند و برای زن تنها وظیفه خانه‌داری، آشپزی و شستشوی لباس‌ها و ظرف‌ها را قائل هستند. مردانی که دختران و زنان‌شان را در چهار دیواری خانه به جرم زنبودن محسوس می‌کنند.

حضور زنان در جامعه و مشارکت آنها در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در شهرهای بزرگ تا حدودی جا افتاده است. اما در شهرهای کوچک و قدیمی هنوز ساله حضور زنان و دختران در جامعه مشکل پیچیده است. بسیاری از زنان و دختران در شهرستانها از تعقیب‌های زیاد و تفکرات سنتی حاکم بر مردان که کوچکترین حتی برای زنان قائل نمی‌شوند، گله دارند. زنان و دختران این شهرستانها در زمینه ادامه تحصیل، انتخاب دوست و نوع پوشش، برقراری ارتباط با دوستان دختر و حتی اعضای فامیل، تصمیم‌گیری در زمینه ازدواج و حتی مسائل بسیار جزئی با پدر یا برادران خود مشکل دارند.

دره دل‌های دختران شهرستانی گویای وضع آنها است. (نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی) سیه ساکن یکی از شهرستان‌ها است که از مراقبت‌های بی‌دلیل برادر بزرگترش به تنگ آمده است. وی می‌گوید: در خانه حق جواب‌دادن به تلفن را ندارم، حتی اگر هیچ‌کس توی خانه نباشد یا دیگران مشغول کاری باشند و اگر تلفن را جواب بدهم باید منتظر یک دعوی حسابی با برادرم باشم. وی می‌افزاید: وقتی دوستانم برای احوالپرسی یا کاری ضروری به خانه ما زنگ می‌زنند، خانواده بدون اینکه مرا صدا بزنند، تلفن را قطع می‌کنند. سیه اضافه می‌کند: بارها دلیل این رفتار را از برادرم سوال کرده‌ام ولی در جواب با توهین

و تحقیر روبرو شده‌ام. سیه از روزهای سخن می‌گوید که کسی شماره تلفن خانه را اشتباه می‌گیرد یا برای آن‌ها مزاحمت تلفنی ایجاد می‌کند. وی توضیح می‌دهد: چون من تنها دختر خانواده هستم، همه چشم‌ها متوجه من می‌شود و همه یک جور دیگر نگاه می‌کنند و حتی بعضی وقت‌ها مرا به شماره‌دادن به کسی منتهی می‌کنند و تا چند روز جر و بحث لفظی داریم که در برخی اوقات به زد و خورد می‌انجامد.

اعظم در این مورد می‌گوید: پدرم تمام مکالمات تلفنی مرا کنترل می‌کند و همه حرف‌هایی که از پشت تلفن بین من و دوستانم رد و بدل می‌شود می‌شنود. وی می‌گوید: پدر من این کار را نشانه نگرانی نسبت به وضع من می‌داند ولی من اسم این عمل را توهین می‌گذارم. با این رفتار همراه با تحقیر، ترجیح می‌دهم که از داخل خانه به دوستانم زنگ نزوم و بیشتر مواقع از تلفن عمومی استفاده می‌کنم که به خاطر این کار گاهی هم تنگ خورده‌ام. اعظم در پاسخ به این پرسش که چرا در مواقعی که پدرش در منزل حضور ندارد، از تلفن استفاده نمی‌کند، می‌گوید: غیبت پدر من در خانه مساوی است با قتل‌بودن تلفن و گاهی حتی نبودن گوشی تلفن.

خدیجه دختری است که از نعمت مادر محروم است. وی از رفتارهای پدرش دلخور است و از سوءظن‌ها و شک و تردیدهای وی نسبت به خودش بیزار است. خدیجه می‌گوید: من به هیچ‌وجه اجازه تنهاماندن در خانه را ندارم ولی اگر موقعیتی پیش بیاید و احیاناً در خانه تنها باشم اجازه ندارم در خانه را به روی کسی باز کنم حتی اگر مطمئن باشم که یکی از خاله‌ها یا عهده‌های پشت در است. با وجود علاقه و استعداد زیادی که داشتم پدرم اجازه نداد بیشتر از کلاس پنجم ابتدایی درس بخوانم و اکنون با اینکه از موقعیت مالی بسیار خوبی برخوردار است مرا به قالی‌بافی و انجام کارهای طاقت‌فرسا مجبور می‌کند.

فاطمه نیز از دخترانی است که در مورد ادامه تحصیل با برادران خود مشکل دارد. وی می‌گوید: هر چه التماس و تهدید کردم هیچ فایده‌ای نداشت و برادرانم به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دهند که به دانشگاه بروم. مادرم نیز به جای دفاع از من طرف آن‌ها را می‌گیرد و ادامه تحصیل را برای یک دختر کار بیپوده می‌داند. سال پیش در رشته پرستاری دانشگاه تهران پذیرفته شدم و به بزرگترین آرزوی زندگی‌ام یعنی تحصیل در رشته پرستاری رسیدم ولی پدرم اجازه نداد، ثبت‌نام کنم. پدرم دلیل واقعی مسخره‌ای برای این کار داشت، او می‌گفت تهران شهر شلوغ و بزرگی است و یک دختر تنها نمی‌تواند راه درست زندگی‌کردن در یک شهر غریب را پیدا کند.

الیه در این باره می‌گوید: پدر و مادرم سواد زیادی ندارند ولی به تحصیل اهمیت زیادی می‌دهند، دو برادر بزرگترم دانشجو هستند ولی موقع انتخاب رشته به من اجازه ندادند که غیر از رشته‌های دانشگاه اصفهان، رشته دیگری را انتخاب کنم و من به دلیل انتخاب‌های محدودم قبول نشدم.

محبوبه به مشکل دیگری اشاره می‌کند و از سخت‌گیری پدرش در مورد رابطه با دوستانش حرف می‌زند. وی می‌گوید: من اجازه ندارم به خانه هیچ یک از دوستان صمیمی‌ام بروم چه برسد به شرکت در جشن تولد و مهمانی‌های دوستانه.

محبوبه اضافه می‌کند: گاهی بعد از چند هفته التماس و اصرار از مادرم اجازه می‌گیرم و یک ساعت به خانه دوستم می‌روم ولی پدرم وقتی از موضوع مطلع می‌شود هر دو نفرمان را کتک می‌زند. اگر سخت‌گیری در مورد تسامی بچه‌های خانواده به یک صورت اعمال می‌شد، دلم نمی‌سوخت ولی از این موضوع ناراحتم که پدرم هرگونه آزادی را به برادرانم می‌دهد و دختران را محدود می‌کند.

عزت یکی دیگر از دخترانی است که از

رفتارهای پدر و برادرانش به تنگ آمده‌است. وی می‌گوید: نیم ساعت قبل از شروع کلاس‌های مدرسه از خانه بیرون می‌روم و نیم ساعت بعد از پایان کلاس‌ها باید در خانه باشم. بارها اتفاق افتاده که به اتوبوس نرسیده‌ام یا کلاسم چند دقیقه‌ای بیشتر طول کشیده است و بعد از رسیدن به خانه جواب سلام را با کمر بند داده‌اند. اگر مثل بعضی دخترها دنبال مد و آرایش و خردنمانی بودم حرفی نبود ولی همه این سخت‌گیری‌ها و اذیت‌ها در حالی است که من بسیار ساده می‌پوشم و حجابم را رعایت می‌کنم.

نازنین نیز می‌گوید: بیشترین محدودیت و مستزمت اعمال‌شده از طرف خانواده‌ام در انتخاب نوع پوشش است. با اینکه چادر سر می‌کنم ولی فقط مجاز به انتخاب ماترهای بلند یا رنگهای مشکی، قهوه‌ای و سرمه‌ای هستم. گاهی پیش می‌آید که برای خریدن لباسی با رنگ دیگر به التماس می‌افتم ولی در اکثر مواقع بی‌فایده است.

نازنین می‌گوید: سه برادر دارم که هر سه بسیار شیک‌پوش هستند و تمام لباس‌هایشان را با سلیقه خودشان انتخاب می‌کنند ولی من به خاطر دختربودن مجبور به انتخاب لباسی هستم که مورد پسند آن‌هاست.

طیبه نیز می‌گوید: به خاطر تفاوت سنی که با بزرگترهای خانواده دارم معیارها و ملاک‌هایم برای ازدواج با آن‌ها متفاوت است ولی همیشه مجبورم از علایق خودم چشم‌پوشم تا امکان ادامه تحصیل برآیم وجود داشته باشد. خیلی از دوستانم را سراغ دارم که با انتخاب و دستور پدرهایشان سر سفره عقد نشسته‌اند و با کسی که از نظر سنی و فرهنگی فرسنگ‌ها فاصله دارند، ازدواج کرده‌اند.

راضیه از سخت‌گیری پدرش در مورد شرکت وی در کلاس موسیقی سخن می‌گوید. برادرم از کلاس موسیقی استفاده می‌کند ولی پدرم به من اجازه نمی‌دهد که به کلاس موسیقی بروم. از پدر راضیه علت را سوال می‌کنم که در جواب می‌گوید: اگر به راضیه اجازه شرکت در کلاس موسیقی را ندادم به این دلیل بود که نمی‌خواستم کسی پشت سرش حرفی بزند یا بگوید دخترش را مطرب بار آورده است. □

«رقص و مد مجاز» دود دهه بعد از انقلاب!

ترجمه: کامیلا انتخابی فرد

از ماهنامه آمریکائی Mother Jones

«رقص مجاز»

بلیت اجرای برنامه از چند هفته قبل پیش‌فروش شده بود. ازدحام در بعد از ظهر روز نمایش باعث شده بود که صحنی طویل برای ورود به سالن در خیابان شکل گیرد. زنان مرفه شمال شهر با لباس‌های پر زرق و برق آمده بودند تا در یک نمایش خصوصی واقع در مدرسه‌ای وابسته به سفارت ایتالیا در شمال تهران، نظاره‌گر اجرای یک برنامه باور نکردنی باشند. آنها اولین تماشاچیان اجرای یک برنامه رقص مجاز پس از گذشت دو دهه از انقلاب ایران بودند.

برنامه «نمایش حرکت‌های موزون» در سالن مفکرک زیرزمین مدرسه، که به شکل سالن کنسرت درآمده بود، پیست رقص را با گل و شمع بسیار تزئین کرده بودند. با بی‌نظمی پشت صندلی‌های چوبی اجاره‌ای شماره زده بودند تا بلکه بتوانند در سالن نظم را برقرار نمایند. حیجان در بین جمعیت موج می‌زد.

در ایران، هر موقعیتی که زنان بتوانند بدون دغدغه حجاب الزامی خود را بر دارند، انتخابی نادر و پرهیجان محسوب می‌شود. در داخل سالن، زنان با چشم و حس‌چشمی بسیار مشغول نمایش دادن لباس‌ها و جواهرات خود به یکدیگر بودند. علت حیجان و جالب‌بودن این برنامه فقط مربوط به گردهمائی زنان نبود، علت غیرعادی شدن این شب ویژگی خاص آن مربوط به حضور «فرزانه کابلی» بود.

فرزانه معروف‌ترین بالرین ایرانی که از سال ۱۹۷۹، هنگام به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی ممنوع‌الرقص گردیده بود، قرار بود آنشب بار دیگر هنرنمایی کند. برخلاف تمام کسانی که بعد از انقلاب، ایران را در جستجوی کار و زندگی

«مد مجاز»

«اسم من لیخند راستگو است و امروز رویای من به حقیقت پیوست. من یک مانکن هستم». با این جملات یکی از اولین زنانی که عنوان مانکن مد ایران را به خود گرفته بود، خود را به خبرنگاران معرفی کرد. چند لحظه قبل، او و دو دوجین دختر دیگر داشتند اولین شوی مد را در جمهوری اسلامی روی صحنه می‌بردند. بعد از هفته‌ها تمرین برای راه‌رفتن و نشان‌دادن لباس‌ها، کلودیا شیفرهای ایران (سانکن آلمانی) اینک این برنامه را جلوی چشمان بهت‌زده هزاران زن تماشاچی اجرا می‌کردند.

بزرگوارکنندگان از بیم برانگیخته‌شدن خشم محافظه‌کاران، سخت بدنبال آن بودند که هرگونه وجه تشابه و مطابقت این نمایش را با نمایش‌های غربی بی‌ربط جلوه دهند. در آگهی‌ها، نام این برنامه در قالب «نمایشگاه جوانان» تبلیغ شده بود. دست‌اندرکاران با هوش و زیرکی خاصی زمان اجرای این نمایش را همزمان با نمایش کارهای هنری و دستی قرار داده بودند. نمایش مد در دو قسمت اجرا می‌شد. ۱۰ دقیقه اول با نمایش لباس‌های معاصر و قسمت دوم و یا بخش طولانی‌تر آن، نمایش لباس‌های سنتی و قدیمی بود. اما به وضوح بخش جذاب و چشمگیر

برگرفته از سایت «فمینیست‌های ایرانی» IranianFeminists.com

اطلاعیه آغاز کار «فمینیست‌های ایرانی»

IranianFeminists.com

اولین شماره آزمایشی «فمینیست‌های ایرانی» با هدف معرفی تئوری‌های فمینیستی دهه ۹۰، هماهنگی نظری و عملی فمینیست‌های اسلامی و سکولار ایرانی و همچنین طرح دیدگاهها و ارزیابی‌های ویژه سیاسی فمینیستی، بر روی شبکه اینترنت آماده شد.

بیانیه مرکز فرهنگی زنان

در مورد پدیده «زن کشی»

مرکز فرهنگی زنان، «زن کشی» در هر شکل و با هر عنوان را محکوم کرده و خواستار رسیدگی به پرونده مسیبان آشکار و پنهان قتل‌های اخیر شده است. این مرکز غیر دولتی در بیانیه خود تأکید کرده است: طبق گزارش‌های رسیده از مردادماه ۱۳۷۹ تاکنون ۱۹ زن به قتل رسیده‌اند.

این بیانیه می‌افزاید: در طول تاریخ به بهانه‌های مختلف «زن کشی» رواج داشته است. گاهی به بهانه «پاسداری از عفت خانواده» و حالا نیز «پاسداری از عفت جامعه». باید گفت که «جرم‌های اجلاقی» همواره جرم‌هایی بوده‌اند که انبوهی از زنان به این بهانه به قتل رسیده‌اند و این توجیجی برای جنایت‌های بسیار بوده است.

در ادامه بیانیه آمده است: نتیجه این روند غیر انسانی آن است که زنان همواره قربانی شده‌اند و قاتلان آنان عموماً با سرفرازی و افتخار از کار خود یاد کرده‌اند.

تاسیس رشته جدید

مطالعات زنان در دانشگاهها

به‌زودی رشته‌ای جدید با عنوان «مطالعات زنان» در قطع کارشناسی ارشد در سه گرایش زن و خانواده، حقوق زن در اسلام و تاریخ زنان در دانشگاههای کشور راه‌اندازی خواهد شد. تصمیم‌گیری برای تاسیس چنین رشته‌ای به‌طور اخص بنا بر رشد فراگیر مطالعات پیرامون مسائل مربوط به زنان طی دو دهه اخیر در دانشگاههای کشور صورت گرفته و هدف از آن تربیت کارشناس، مشاوران و مدیران صاحب نظر در عرصه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

تاکنون دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه علامه طباطبائی و دانشگاه الزهرا در راه‌اندازی این رشته پیش‌قدم بوده‌اند. دانش‌آموختگان این رشته می‌توانند در زمینه‌های ذیل بصورت کارشناس اجرایی، مشاور یا سیاستگذار موثر باشند: کمیسیونهای مجلس، کمیسیونهای زنان - خدمات مشاوره‌ای، مددکاران اجتماعی، مشاوران وزرا و دفتر مشاوره امور زنان در وزارتخانه‌ها، صدا و سیما، سازمانهای غیر دولتی، جراید و غیره.

هزینه سنگین کار کودکان

مریم بیژنی

نقش و جایگاه تشکلهای کارگری در قوانین ایران

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم!

صادق کارگر

به موجب ماده یکم قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار بمنظور تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامهها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدهای دولتی، صنعتی، کشاورزی و خدمات شورائی از نمایندگان کارگران و کارکنان به انتخاب مجمع عمومی و با شرکت نماینده مدیریت بنام شورای اسلامی کار تشکیل می‌گردد.

ترجمان عملی این ماده این است که اولاً هر شورائی که بطور قانونی و بر مبنای ماده فوق تشکیل گردد نمی‌تواند یک شورای کارگری مدافع منافع کارگران باشد، زیرا که حضور نماینده مدیریت حقیق برابر با سایر اعضا در شورا استقلال شورا را نقض می‌نماید. ثانیاً همانگونه که در قانون آمده است هدف از تشکیل شورا نه دفاع از حقوق و منافع کارگران در مقابل مدیریت، بلکه شورا نهادی محسوب می‌شود که به منظور تأمین قسط اسلامی و ایجاد هماهنگی بوجود آمده و بنابراین قانون برای شورا وظایف اتحادیه‌ای قائل نشده است.

از همین رو حقوق اتحادیه‌ای را نقض می‌کند. در بند ج ماده دوم قانون شوراهای اسلامی کار اعتقاد و التزام عملی به اسلامی و ولایت فقیه و وفاداری به قوانین جمهوری اسلامی ایران آمده است. این بند بکلی با آزادی عقیده مغایرت دارد و برخلاف کنوانسیون سازمان بین‌المللی کار است. طبق بند ۱ این قانون مجمع عمومی هر واحد از کلیه کارگران و سایر کارکنان به استثنای مدیریت تشکیل می‌شود. بر اساس این بند نماینده مدیریت که طبقاً یا نماینده دولت و یا کارفرمای خصوصی محسوب می‌شود بطور انتصابی به عضویت شورا در می‌آید.

بدین ترتیب معلوم نیست که در اینجا چه کسی باید از منافع کارگر دفاع کند و چه کسی از منافع کارفرما. این بند نیز صراحتاً استقلال شورا را که می‌بایستی ماهیت اتحادیه‌ای داشته باشد نقض می‌کند. در مورد چگونگی تشکیل مجمع عمومی شورا نیز این قانون به نحوی است که پیوستن و یا عدم پیوستن کارکنان به شورا نوعی اجبار محسوب می‌شود. زیرا کارگرانی را که مایل به عضویت در شورا نیستند از طریق دریافت حق عضویت که معمولاً از حقوق کارگران کسر می‌شود، عملاً به اجبار به عضویت شورا در می‌آورند.

این بند نه تنها مخالف کنوانسیون سازمان بین‌المللی کار بلکه مخالف ماده ۱۷۸ قانون کار نیز هست. زیرا که طبق این ماده قانون کار کسی را نمی‌توان به اجبار به عضویت تشکلهای کارگری و کارفرمائی درآورد و یا مانع عضویت کسی در آن شد. در بند و ماده مربوط به شرایط انتخاب‌شوندگان تبعیت ایران جزو شرایط انتخاب‌شونده ذکر شده است که این بند نیز حقوق کارگران مهاجر و خارجی را که بایستی در محل‌های کار از حقوق مساوی با سایرین برخوردار باشند نقض کرده و نوعی تبعیض روا می‌دارد. طبق یکی دیگر از بندهای این ماده کاندیداهای عضویت در شورا می‌بایستی از طرف هیئت مخصوصی که در قانون چگونگی آن تعیین می‌شود مورد تأیید قرار بگیرند. این بند عملاً باعث جلوگیری از پیوستن داوطلبانه اشخاص به شورا و نوعی تنفیذ عقیده محسوب می‌شود. به همین دلیل جنبه دیگری از حقوق اتحادیه‌ای را نقض می‌کند. همکاری با انجمن اسلامی نیز جزو وظایف شورا محسوب می‌شود که این خود نیز نقض استقلال شورا و مجبور کردن آن به همکاری با یک انجمن مذهبی و ایندولوژیک است. طبق مفاد ۲۲ قانون کار به منظور بررسی و تشخیص انحراف شورای اسلامی کار از وظایف قانونی خود و انحلال آنان در هر منطقه، هیئت‌هایی بنام هیات تشخیص انحراف و انحلال شورا مرکب از ۷ نفر تشکیل می‌شود.

طبق عرف معمول در کشورهای آزاد و طبق قوانین سازمان بین‌المللی کار اتحادیه‌ها و سندیکاها بوسیله ابتکار اعضا آنان یعنی خود کارگران و مزدبگیران تشکیل می‌شود. انحلال اتحادیه‌ها نیز تنها می‌تواند بوسیله اکثریت اعضا اتحادیه و نه بوسیله یک عامل خارجی مانند هیئت‌های تشخیص انحراف صورت گیرد. بهین دلیل این ماده نیز نقض اصول اتحادیه‌های مستقل است. اصولاً تشکلهای سندیکایی و اتحادیه‌ای که به لحاظ حقوقی نهاد مدنی تلقی می‌شوند در صورت از دست دادن عده‌ای از رهبران خود قابل انحلال نیستند، زیرا که قائم به فرد نمی‌باشند.

اتحادیه‌های کارگری در بسیاری از کشورهای جهان عمری به درازای یک قرن و حتی بعضاً بیش از یک قرن دارند. این در حالی است که در کشور ما هنوز بحث بر سر چگونگی تشکیل اتحادیه‌های کارگری در جریان است. اتحادیه‌هایی که هنوز شکل نگرفته و معلوم نیست که سرانجام کی بتوانند تشکیل گردند. تردیدی نیست که وجود دیکتاتوری طولانی و عدم توسعه متوازن و کانی صنعتی و اقتصادی از جمله عمده‌ترین دلایل عدم تداوم و ادامه کاری اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری مستقل در ایران بوده‌اند و هنوز هم مهم‌ترین مانع تشکیل اتحادیه‌های مستقل وجود دیکتاتوری، عدم توسعه سیاسی و نبود آزادی در جامعه است. البته علل دیگری نیز وجود دارد که فرعی محسوب می‌شوند.

هدف و منظور کارگران و مزدبگیران ایران در حال حاضر تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری مستقل از دولت، کارفرمایان و احزاب سیاسی است. در حالی که در ایران قوانین مدون مناسبی برای کارفرمایان وجود دارند و کارفرمایان می‌توانند بطور قانونی و آزادانه تشکلهای و اتحادیه‌های مستقل خود را تشکیل دهند. قوانین صریح و روشنی برای تشکیل تشکلهای و اتحادیه‌های مستقل کارگری در ایران وجود ندارد. تنها قانونی که در این رابطه وجود دارد قانون بر از تناقض شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی است.

در حال حاضر خانه کارگر جمهوری اسلامی و شوراهای اسلامی کار تنها تشکلهایی هستند که بدلیل وابستگی آنان به حکومت در ایران حیات دارند. خانه کارگر بخاطر وابستگی‌اش به حکومت - علیرغم بهره‌مندی از کمکهای دولتی - نتوانسته است در میان کارگران برای خود جایی بیابد. البته بین خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار که در حقیقت زیر مجموعه خانه کارگر محسوب می‌شوند اختلافاتی وجود دارد. اما خطا است که بدلیل اختلافات، برای شوراهای اسلامی کار ماهیت دیگری قائل شویم. حقیقت آن است که بسیاری از اعضای شوراهای اسلامی کار مانند سایر کسانی که در گذشته از رژیم حمایت می‌کردند در اثر تحولاتی که در طول سال‌های اخیر در جامعه رخ داده از رژیم و سیاستهای ضد کارگری آن رویگردان شده‌اند. بنابراین باید این نکات را نیز در نظر داشت. اما پذیرش و توجیه آنان بعنوان تشکیلات صنفی کارگری خطاست. زیرا که مقامات وزارت کار اعضای شوراهای اسلامی را که از رژیم روی برگردانده‌اند تصنیف کرده و مانع از تشکیل شوراهای جدید می‌شوند. در شرایط کنونی دفاع از تشکلهای سندیکایی و اتحادیه‌های مستقل کارگری راه دفاع از مبارزات کارگران است. متأسفانه عده‌ای از روشنفکران چپ که هدف خیر نیز دارند بدلیل آنکه تنها دستی از دور بر آتش دارند فریب ظاهرنازایی‌های تشکلهای مثل خانه کارگر را خورده و تحت تأثیر برخی از موضع‌گیری‌های آنان می‌خواهند کارگران را بدنباله‌روی از تشکلهای دولتی بکشانند. سیاسی است که در گذشته نادرستی خود را در عمل و بطور کامل نشان داده و آسیب‌های فراوانی بر جنبش مستقل سندیکائی ایران وارد نموده است.

قانون شوراهای اسلامی کار نمی‌تواند نیاز و خواست کارگران مبنی بر داشتن تشکلهای مستقل را تأمین کند. فعالین جنبش کارگری باید خواهان تصویب اینچنان قوانینی باشند که حقوق اتحادیه کارگران ایران را به‌نحوی که در کنوانسیون سازمان بین‌المللی کار آمده است، تأمین نماید.

به موجب اصل ۱۰۴ قانون اساسی به منظور تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و هماهنگی در پیشبرد امور واحدهای دولتی و صنعتی، کشاورزی و شوراهائی مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر کارکنان و مدیران در واحدهای آموزشی و خدماتی و مانند اینها شورائی مرکب از نمایندگان اعضا این واحدها تشکیل می‌شود. طبق اصل ۱۰۵ قانون اساسی تصمیمات شوراهای نباید مخالف موازین اسلامی و قوانین کشور باشد. بطور کلی دو نوع شورا از نظر قوانین اسلامی مجاز شمرده می‌شوند. یکی شورای مشورتی و دیگری شورای اجرائی. شوراهای اسلامی کار از نوع شوراهای مشورتی هستند. بنابراین نمی‌توانند نمایندگی مستقلانه کارگران را تأمین نمایند.

کودکاتی که به نوعی در معرض آسیب‌های جسمی و روحی قرار دارند، نه تنها مورد توجه قرار نگرفته بلکه برای کاهش آن اقدام مؤثری هم به عمل نیامده است.

وی به رابطه بین اشتغال زودرس و بزهکاری اشاره می‌کند و می‌گوید: کار برای کودک نه تنها مانعی در روی آوردن وی به انحرافات اجتماعی نیست، بلکه خود زمینه‌ای است برای بزهکاری. کودکان در محیط کار هم با محرک بیشتر انحراف‌زا مواجه‌اند و هم به دلیل نیاز، انگیزه‌های بیشتری برای روی آوردن به بزه دارند. از سوی دیگر کودکی که توسط پدر یا مادرش مجبور به گدائی یا فروش آدامس می‌شود، از طرف هیچ سازمانی مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. نه پرورشگاه حاضر به قبول او می‌شود، نه سازمان بزرگسالی و نه هیچ جای دیگر. او در نهایت به سوی والدینش باز گردانده می‌شود. صاحب نظران معتقدند: معضل کار کودک حل نمی‌شود مگر شرایط کاهش فقر اقتصادی را با اقتضا، محرومیت جامعه ناهمراه شود.



خانواده‌ها نوزم آموزش کودکان خود را به درستی درک کنند، برای کار کودکانی که نان آور یا کمک خرج خانواده خود هستند جایگزین مناسبی فراهم شود و در یک کلام متغیرهای اقتصادی و اجتماعی شناسائی شوند. واقعیت‌های جامعه این سؤال‌ها را بوجود می‌آورند که آیا قوانین موجود به درستی اجرا نمی‌شوند؟ آیا بخش بازرسی وزارت کار در حیطه وظایف خود نظارت کامل بر کار کودک را انجام می‌دهند؟ راه حل گریز از قانون را هم پیدا می‌کنند. مقابله شود.

وی اضافه کرد: برای جلوگیری از کار کودک ما نمی‌توانیم تنها به کار بازرسی وزارت کار که فقط روزی ۸ ساعت وظیفه سرزدن به نقاط مختلف را دارند، متکی باشیم. در حالی که گاهی رسیدن به یک کارگاه، در نقطه دورافتاده‌ای ۱۲ ساعت طول می‌کشد. خصوصاً اینکه کارگاه‌های غیرقانونی، پنهانی کار می‌کنند و از سوی دیگر کارفرمایانی که تن به چنین عمل غیراخلاقی می‌دهند، راه حل گریز از قانون را هم پیدا می‌کنند.

عبادی در رابطه با کار کودکان در خیابان‌ها گفت: وقتی کودکی در خیابان گول می‌فروشد و یا در ساعت ۱۱ شب روزنامه یا سیگار به دست دنبال مشتری می‌گردد، قطعاً متکی به کارفرمائی است که مقابله با او در حیطه وزارت کار نیست. مأمور وزارت کار نمی‌تواند در خیابان از این کودک سراغ کارفرمایش را بگیرد. در شرایطی که این کودکان به شدت احتیاج به کمک دارند، ما آنها را قانوناً رها کرده‌ایم.

یک کارشناس مسائل اجتماعی می‌گوید: هر سال در صدی از کودکان ترک تحصیل می‌کنند که تعدادی از آنها به کارهای مثل فروش آدامس، شکلات و روزنامه و بادکنک روی می‌آورند. سن اغلب کودکانی که در کارگاه‌های قالی‌بافی به طور غیرقانونی کار می‌کنند، بین ۷ تا ۱۵ سال است و آنها در بدترین شرایط بهداشتی روزی ۱۴ ساعت مشغول به کارند. وی اضافه می‌کند: مساله اشتغال کودکان نیز مانند کودک آزاری، کودکان بزهکار و همه

وی اضافه می‌کند: تنها در صورت اجرای درست و صحیح قانون شاهد مشکلات کمتری برای کودکان خواهیم بود اما مشکل فعلی ما این است که قانون کار به درستی اجرا نمی‌شود. با این حال نباید شرایط مناسب اجرای قانون را هم فراموش کنیم. آیا قانون می‌تواند مانع از کار کودکی شود که نان آور خانواده است و می‌داند که اگر روزی کار نکند، خانواده‌اش چیزی برای خوردن ندارند؟ تأمین اجتماعی به معنای واقعی و حمایت از اقشار ضعیف جامعه می‌تواند رشد فقر را که زمینه‌ساز اصلی کار کودکان است، از بین ببرد و از طرف دیگر به شدت باید با کودکان سرگردان، محرومیت جامعه ناهمراه شود.

سن اغلب کودکان که در کارگاه‌های قالی‌بافی به طور غیرقانونی کار می‌کنند، بین ۷ تا ۱۵ سال است و آنها در بدترین شرایط بهداشتی و جسمی روزی ۱۴ ساعت مشغول به کارند.

شیشه‌سازی، ریخته‌گری، بافندگی، تولید مواد شیمیائی، تعمیر اتومبیل، بخاری، ذغال فروشی، کشاورزی، معدن، سرمایه‌ک سازی، ساختمان‌سازی، قاپاق کالا و... به کار مشغولند. طبق آخرین آمارهای موجود، حدود ۲۵۰ میلیون کودک بین ۴ تا ۱۴ سال در سراسر جهان مجبور به کار هستند. اطلاعات بدست آمده نشان می‌دهد که آسیا با ۶۱ درصد کودک کارگر، مقام اول را در جسیان داراست و در بین کشورهای آسیائی، ملل در حال توسعه بیشترین رقم کار کودک را به خود اختصاص داده‌اند.

به نظر می‌رسد بی‌توجهی و بی‌تفاوتی نسبت به کار کودک در کشور ما، جامعه را از درک حقایق در مورد این معضل اجتماعی و اقتصادی دور کرده است. هرچند کودکانی که در کارگاه‌های غیرقانونی در محیط‌های سرشار از خلاف و بزه روزگار می‌گذرانند و نیروی اندک خود را تقریباً به رایگان می‌فروشند، درخور توجه و حمایت بسیار قوت‌انین هستند. اما کودکانی که سرنوشت آنها در خیابان‌ها شکل می‌گیرد به دلیل آنکه در معرض آسیب‌های شدید جسمی و روحی قرار می‌دهند و وقت بیشتری طلب می‌کنند. در سرنوشت محتوم همه خردسالانی که «دوران خوش کودکی» برایشان افسانه‌ای پیش نیست، بعضی‌ها از امتیاز اندکی برخوردارند. پسر نه ساله‌ای که در یک کارگاه غیرقانونی در زیرزمین یکی از پس کوچه‌های تهران کار می‌کند، حداقل اسم کارفرمایش را می‌داند و اگر دچار حادثه یا سوءاستفاده‌ای شد، بستگانش می‌دانند از چه کسی باید شکایت کنند، اما دختر پانزده ساله آدامس فروشی که در یکی از خیابان‌های تهران سوار اتومبیل می‌شود، نه راننده را می‌شناسد و نه می‌داند که به کجا می‌رود. در رابطه با حادائی که برای کودکان شاغل در خیابان‌ها اتفاق می‌افتد، کودکانی کار می‌کنند که از توجه نیم‌بند قانون هم معاف هستند. آنچه که در پزشک قانونی می‌گذرد، بسیار گویاست.

شیرین عبادی حقوق‌دان و عضو انجمن حمایت از حقوق کودکان ضمن تأکید بر تأثیر به سزای فقر اقتصادی در شکل‌گیری کار کودکان می‌گوید: جدائی والدین و بد سرپرستی هم یکی از عوامل مهم ترک تحصیل و بیکاره بزرگ‌شدن کودکان است. خانواده اگر منسجم باشد و کودک پدر یا مادر خود را بر اثر فوت یا جدائی از دست ندهد باشد، می‌تواند مانع از کار کودک شود. وی در مورد قوانین مربوط به کار

مساله اشتغال کودکان نیز مانند کودک آزاری، کودکان بزهکار و همه کودکانی که به نوعی در معرض آسیب‌های جسمی و روحی قرار دارند، نه تنها مورد توجه قرار نگرفته بلکه برای کاهش آن اقدام مؤثری هم به عمل نیامده است.

کودکان می‌گوید: طبق قانون سن کارگر نوجوان ۱۵ تا ۱۸ سال تعیین شده است. این کارگر از امتیازاتی همچون انجام معاینات پزشکی، داشتن گواهی پزشکی در ارتباط با مناسب بودن شغل، نداشتن حق شب‌کاری و اضافه‌کاری و برخورداری از حق کار کمتر به مدت نیم ساعت در روز برخوردار است. این قوانین شاید از مترقی‌ترین قوانین مربوط به کارگران نوجوان باشد. ضمن اینکه در قانون برای کار برابر، دستمزد برابر هم پیش‌بینی شده و در عین حال کارگر نوجوان مشمول قوانین تأمین اجتماعی هم می‌شود اما همه اینها تنها یک روی سکه است. روی دیگر سکه، قصه خانواده‌هایی است که به دلیل فقر نمی‌توانند صبر کنند تا کودکانشان به سن پانزده سالگی برسند و او را وادار به کارکردن می‌کنند. در کارگاه‌های غیرقانونی که توسط کودکان اداره می‌شوند، هیچ امنیت و قانونی حکمفرما نیست و همه این کارگاه‌ها به دور از چشم بازرسان وزارت کار وجود دارند.

مراسم بابک فرمدین از نگاهی دیگر

هفته نامه یالثارات

«به گزارش خبرنگار یالثارات مراسمی در تاریخ ۸۰/۴/۱۴ به مناسبت تولد بابک فرمدین برگزار گردید. در این مراسم عده‌ای به بهانه تولد بابک با اعمال خلاف شئون اسلامی و خواندن ترانه‌های آذری؛ به رقص و پایکوبی پرداختند؛ در این مراسم پلاکاردهائی با نشان دولت جمهوری آذربایجان به طور گسترده در بین جمعیت توزیع شد؛ این مراسم با حمایت حزب مشارکت بر پا شده بود»!!!

هفته نامه میثاق

«کهنوردی و تفریحات سالم و ورزش از مواردی است که مورد تأیید عقل و منطق است اما بزرگداشت بابک را بهانه کردن و دق دلی از رقص و طرب در آوردن نهایت سبکسری است...»

افراد معدودی که خود را «آذربایجانی بیست و چهار عیار» می‌دانند اگر جرات مبارزه دارند بهتر است به جای رفتن به تفریح و رقص و طرب به سوی قردباغ حرکت کنند و آنجا را از اشغال متجاوزان رها سازند»!!!

آیت‌الله موسوی اردبیلی

«از اینکه در سالهای اخیر بابک فرمدین توسط عده‌ای به عنوان یکی از مفاخر آذربایجان و اردبیل مطرح می‌شود جای تأسف و تأثر دارد.

منطقه اردبیل در طول تاریخ شخصیت‌های بسیار بزرگ علمی، دینی و مذهبی را تحویل جامعه داده است اما به جای ارج نهادن به چهره‌هایی که برای منطقه افتخار آفرین بوده‌اند، اینک چهره‌هایی چون بابک فرمدین به عنوان یکی از مفاخر این منطقه مطرح می‌شود.

در ۲۰۰ سال اخیر کتابهایی که در باره بابک فرمدین به رشته تحریر در آمده است مطالب غیر واقعی را مطرح کرده‌اند و چنانچه بخوانیم به شخصیت واقعی بابک پی ببریم باید به منابع معتبر تاریخی از جمله کتاب‌های دینوری رجوع کنیم بابک کسی بود که اردبیل را تاراج کرد و در منطقه عرشه اردبیل به قدر موی سر به کشتار مردم اقدام کرده است».

جمهوری اسلامی طی بیش از بیست سال حکومت در ایران همواره به قهرمانان و اسطوره‌های ملی کشورمان تاخته و با نوشتن تساری جعلی برای کشور و تبلیغات علیه قهرمانان ملی ایران کوشیده است تا افکار خود را بر مردم تحمیل کند. هر آنجانی هم که مردم کشورمان در بزرگداشت قهرمانان خود گردهم آمدند، مورد حمله حزب‌الهی‌ها قرار گرفته‌اند. آخرین نمونه آن بزرگداشت سالروز قهرمان مسلح ایران بابک فرمدین از طرف مردم آذربایجان در قلعه بابک می‌باشد، که مورد حمله مسرتجین جمهوری اسلامی قرار گرفت. متأسفانه مطبوعات دوم خرداد هم در رابطه با برگزاری مراسم شکوهمند سالروز بابک سکوت کردند.

روزنامه جمهوری اسلامی

«از تیریز خبر می‌رسد، در نیمه اول تیرماه جاری، عده‌ای در قالب کاروانهای ایرانگردی به صورت انفرادی و خانوادگی از مناطق مختلف بویژه استانهای آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل عازم منطقه کوهستانی کلبر شده و تحت عنوان «جشن تولد بابک فرمدین» به رقص و پایکوبی و مشروبخوری و عیش و نوش پرداختند. این اقدام که در دو سه سال اخیر رواج یافته امسال از ۷ تا ۱۴ تیر ماه با مقدمات گسترده‌تر و تبلیغات بیشتر صورت گرفته و افراد مرموزی با استفاده از شیوه‌های مختلف تبلیغاتی، سعی در ترغیب مردم برای شرکت در این باصطلاح جشن نمودند.

این جشن، در مجاورت قلعه بابک، که بر فراز قلعه صعب‌العبور جمهوری در جنوب غربی شهرستان کلبر واقع در آذربایجان شرقی قرار دارد، برگزار می‌شود و بهانه تولد بابک فرمدین با توجه به اینکه هیچ سندی برای همزمانی تولد وی با این ایام وجود ندارد، صرفاً با هدف استفاده از شرایط جوی برای دامن زدن به اختلاط دختر و پسر و آلودگیهای اخلاقی و اهداف مشکوک دیگر صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد این مراسم، سرپوششی است برای کارهای سیاسی افراد شکست‌خوکی که در این ایام علناً یا پخش اعلامیه‌ها و انجام سخنرانی‌های در زمینه وحدت آذریهای داخل و خارج و ترکیه به تبلیغ پان‌ترکیسم می‌پردازند».

... تا کشتار»

زندانیان و تهدید اینک همه در معرض محاکمه مجدد و اعدام هستند. زور زدن تا زندانیان را به تمکین وادارند. آنان غافل از این بودند که از همان ابتدای ورود به زندان اصفهان، زندانیان توانسته بودند با پندهای عادی تماس برقرار کرده، در ازای دادن سیگار، از آنان روزنامه بگیرند و محتوای روزنامه‌ها کاملاً نشان می‌داد که کشتار و اعدام در میدانهای برخی از شهرها آغاز شده و در جریان است. این اخبار دشتناک نه تنها روحیه را تضعیف نکرده بود، بلکه با توجه به مصائب آن دوران، عده‌ای از زندانیان را به نوعی بی‌خیالی نسبت به محاکمه و اعدام سوق داده بود. آنان با خود می‌گفتند: «بالاخر از سیاهی رنگی نیست. حال که قرار است کشته شویم چه بهتر که با سربلندی به استقبال مرگ برویم».

با چنین احساس و روحیه‌ای، عده زیادی حاضر به شرکت در برنامه صبحگاه و دعا برای رهبر نشدند و حتی در اعتراض به نداشتن حق ملاقات دست به اعتصاب زدند. حال و هوای آن ایام تلخ، وصف‌ناپذیر است. زندانیان اعلام کرده بود که به محض خلاص‌شدن از کشتار «مناقضین» به سراغ «کفار» خواهند آمد و همه را بکراست به جنهم واصل خواهند کرد!! دادیار زندان اهواز که سریعاً خود را به اصفهان رسانده بود، در جمع زندانیان با لحنی ریشخند آمیز، ضمن تشریح اوضاع گفت: «فعلاً سرمان شلوغ است. بعد از مناقضین نوبت شمامست. همانطور که همیشه گفتم، شما ضد انقلاب‌ها هرچند که عمودی و با پای خود به زندان آورده شده‌اید ولی مطمئن باشید که افتی از زندان بیرون خواهید رفت!!».

حالت بالاترین و انتظار بیش از یکسایه و نیم طول کشید. پس از این مدت، مجدداً همه را به

اعضای شورای شهر عموماً جوان بودند و اینها هستند که نسل بعدی مسئولان منطقه را می‌سازند و این نکته بسیار قابل توجه است.

من به عنوان یک خبرنگار که بیکر اخبار سیاسی هستم اخیراً احساس کرده‌ام که حزب سوسیالیست فرانسه نسبت به ایران برخورد آگاهانه‌تری داشته است و همانند گذشته و مثل بسیاری دیگر از احزاب اروپائی نیست که برخوردشان متناظر از اخبار گروههای مخالف ایرانی بوده و می‌توان گفت که با واقعیت ایران تطابق نداشته و ندارد.

من کاملاً با شما هم عقیده هستم ولی نقش اساسی در مورد اینکه احزاب اروپائی بطور صحیح شناخت از اوضاع ایران و تحولاتی که در ایران در زمینه‌های گوناگون به وجود آمده است داشته باشند بیشتر به خود شما برمی‌گردد یعنی به ایران به هر اندازه که ایران باز شود خود به خارج کمک می‌کند که شناخت بهتری به دست آورد.

من فکر می‌کنم که حزب سوسیالیست فرانسه این است که ما توانستیم با بخشی از جامعه مدنی ایران روابط پراگماتیستی ایجاد کنیم و بتوانیم سفرهای متعددی چه رسمی و چه غیررسمی به ایران داشته باشیم و اوضاع را از نزدیک مشاهده کنیم. این مشاهده نزدیک از اوضاع و بحث با مسئولان اینها همه ما را امکان می‌دهد تا شناخت بیشتری از اوضاع داشته باشیم البته دو طرفه به همان اندازه امکان ارتکاب اشتباهات را هم می‌دهد. من فکر می‌کنم که در وهله دوم علت این است که حزب سوسیالیست فرانسه از خیلی وقت‌ها پیش به مساله ایران توجه داشته است از قبیل از انقلاب حزب سوسیالیست فرانسه از نخستین احزابی بود که از گروههای مخالف رژیم سلطنتی حمایت کرد در اروپا از آن زمان به این طرف علاقمندی به ایران داشته است ما معتقد هستیم که ایران از لحاظ تاریخی و فرهنگی دارای یک تاریخ بسیار غنی در منطقه است.

حزب سوسیالیست یک نهاد مدنی است ما یک روز در مقطع قدرت قرار داریم و یک روز نقش اپوزیسیون را بازی می‌کنیم اما در هر حال ما دیدگاهمان نسبت به ایران تغییر نمی‌کند در عین حال ما معتقد هستیم که هرگاه تعرضاتی به حقوق مدنی در ایران صورت می‌گیرد مثل بستن زندان روزنامه‌ها یا زندانی شدن روزنامه‌نگاران و روشنفکران و غیره و غیره این تغییرات خیلی منفی در دیدگاه و نظر عامه مردم می‌گذارد.

مصاحبه با کریم پاکزاد عضو حزب سوسیالیست فرانسه

حل مساله کردها وابسته به سرنوشت دموکراسی در ایران است

به نقل: روزنامه ایران ۲۴ مرداد ۱۳۸۰

زبان کردی نام برد. لهذا فکر می‌کنیم که مساله کردها هنوز وجود دارد و مردم کرد و نمایندگان این خواسته‌ها را به صراحت بیان می‌کردند.

این مساله اول مساله دوم اینک ما کاملاً مشاهده کردیم که راه حل مساله کردها در ایران از طریق خشونت نیست همه اینها متفق‌العقیده بودند که حل قطعی مساله کردها وابسته به پیروزی جنبش اصلاحی و دموکراسی در ایران است. ما فکر می‌کنیم که این یکی از نتایج مهم سفر ما بود که دیدیم که نه تنها سایر مشکلات اقتصادی سیاسی و بین‌المللی ایران وابسته به تحقق اصلاحات است بلکه کردها نیز اعتقاد دارند که تا اصلاحات پیشرفت نکند مشکلات آنها نیز حل نخواهد شد.

لازم است در اینجا در صحت گفته شما تأکید کنیم که آقای خانمی در شهر مرزی مثل زابل در سیستان و بلوچستان بالای ۹۵ درصد آرا را به خود اختصاص داد در حالی که در شهر مرکزی اصفهان این میزان کمی بیش از ۶۰ درصد بود و این نکته نشان‌دهنده این است که مردم حاشیه‌نشین و اقلیتها در ایران بخوبی دریافته‌اند که رسیدن آنها به حقوقشان در سایه جنبش اصلاحی خواهد بود.

بله این یکی از مهمترین نتایج سفر ما بود. ما البته از قبل می‌دانستیم که شکست یا پیروزی اصلاحات در فرادای ایران در تمامی بخشها چه داخلی و چه خارجی نقش تعیین‌کننده خواهد داشت و این بار این را کاملاً دریافته‌ایم که متأسفانه ما اطلاعاتی از سایر مسایل قومی نداریم ولی با درک و فهم کوچکی که از مساله کردها پیدا کردیم این را کاملاً احساس کردیم و معتقد هستیم که حل مساله کردها بطور قطعی وابسته به سرنوشت این روند اصلاحی و دموکراسی در ایران است.

در سخنان شما به سراواتی اشاره کردید آیا تا به حال خصوص مساله کردها داشته‌اید اشاره کردید آیا تا به حال سفر در این خصوص به ترکیه و مناطق کره‌نشین آن انجام داده‌اید؟

بله چندین بار به ترکیه سفرهایی داشته‌ایم و من خود رفته‌ام. در اینجا لازم است که یک مساله را تشریح کنم که برای حزب سوسیالیست فرانسه روشن است و این امر صحیحی است که از حقوق مشروع کردها در مجموع دفاع کنیم. ولی بعد از این سفر ایران مساله‌ای که به آن فکر می‌کنیم این است که منبع توجه و حل مساله کردها در هر کشور باید با توجه به شرایط و مسایل خاص همان کشور صورت گیرد. اعتقاد ما در این مورد بیشتر شده است. دلیل آن هم این است که پس از مسافرت‌هایی که ما به مناطق کره‌نشین در ترکیه عراق و ایران داشتیم دیدیم که مساله کردها در یک کشور با کشور دیگر بکلی متفاوت است. بطور مثال در ترکیه ما وقتی از هویت فرهنگی ملت کرد صحبت می‌کنیم متوجه شدیم که تا چند سال پیش حتی برگزاری مراسم نوروز برای آنها ممنوع بوده است. این مساله با ایران خیلی متفاوت است در ایران رسماً ملت کرد به نام ملت کرد شناخته می‌شود و برعکس ترکیه در ایران فراکسیون نمایندگان کرد وجود دارد. بنابراین تفاوت‌هایی بین ترکیه و ایران وجود دارد. همچنین اگر مساله کردهای عراقی را توجه کنیم می‌بینیم که تفاوت‌های بیشتری وجود دارد. در عراق کردها توانسته‌اند در عمل خودگردانی خود را به دست آورند پس از جنگ خلیج فارس اما حتی خودگردانی کردها در قانون اساسی بغداد به رسمیت شناخته شده است. اتفاقاً ما در اربیل از پارلمانی که توسط رژیم عراق ساخته شده بود که پارلمان منطقه‌ای کردها باشد بازدید کردیم مشکل آنها این است که رژیم بغداد تا وقت تعهداتی را که داشته است به آنها عمل نکرده است.

تا آنجا که بنده اطلاع پیدا کرده‌ام مسئولان منطقه‌ای از سفر شما استقبال کرده‌اند و همکاری کرده‌اند و بنده شخصاً امیدوارم که این حرکت و توجه ادامه پیدا کند. نظر خودتان چیست؟

این سفر برای تمامی اعضای حیثیت از یک جهت قابل توجه بود و آن همکاری کاملاً خوب مقامات ایرانی در خصوص ایجاد تسهیلات لازم برای موفقیت سفر بسیار قابل توجه بود و این امر مورد رضایت کامل اعضای هیات بود.

آیا بین کردستان ایران و عراق و یا در مناسبه با کردستان ترکیه تفاوت و نکته قابل ذکر دیدید؟ ام از نکات منفی یا مثبت؟

مسالده‌ای که ما را واقعا تحت تأثیر قرار داد مساله ملاقات با اعضای شورای شهر سنندج بود. چیزی که ما را بسیار تحت تأثیر قرار داد فضای بحث کاملاً آزادانه‌ای بود که در آن جلسه وجود داشت نه تنها بین ما و آنها بلکه بین خود آنها با یکدیگر و در همان لحظه ما به آنها گفتیم که برای نخستین بار است که در یک کشور خاورمیانه مشق دموکراسی را این طور مستقیماً مشاهده می‌کنیم این نکته است که من را خیلی تحت تأثیر قرار داد

آقای کریم پاکزاد یک فرانسوی افغانی‌الاصول می‌باشد که عضو حزب سوسیالیست فرانسه است و از سوی این حزب چند روز را در ایران و کردستان گذرانید. این مصاحبه با ایشان که چند هفته پس از اتمام بازدید ایشان در مقر حزب سوسیالیست فرانسه در پاریس صورت گرفته است.

آیا سفر شما به ایران یک حرکت مقطعی بود که به دلیل خاصی صورت گرفت یا باید آن را بعنوان یک بخش از سلسله فعالیت‌های دانست که ادامه خواهد داشت و طبیعتاً با اهدافی خاص صورت گرفته است و در این صورت بطور مشخص هدف شما از این سفر چه بود؟

ببینید از سه چهار سال پیش به این طرف گروه کار سوسیالیسم بین‌المللی می‌خواست سفری به مناطق کره‌نشین ایران داشته باشد تا وضعیت کردها را در ایران از نزدیک ببیند. همزمان ما تصمیم گرفتیم که به عراق نیز برویم و وضعیت کردها را پس از تحولاتی که در طی چند سال گذشته بفرق پیوسته است ببینیم.

لذا هدف ما از این فعالیت‌ها حمایت از ملت کرد است. البته حمایت ما حمایت مطلق و بدون هیچ شرطی نیست حمایت ما حمایت از حقوق مشروع آنها است در کادر مبارزات مسالمت‌آمیز و دموکراتیک به این معنی که ما معتقدیم که می‌توانیم نقشی داشته باشیم که جنبشهای سیاسی کردها در این کشورها بیشتر دمکراتیزه شود و به این ترتیب سهم خود را در دمکراتیزه شدن کشورهایی که در آنجا زندگی می‌کنند به خوبی ایفا کنند. این هدف خاصی است که ما در خصوص کردها مورد نظر داریم. همچنین هر زمانی به کردها ظلم شده و حقوق آنها پایمال شده است ما از افشای این جنایت صرف‌نظر نمی‌کنیم. مساله دیگر اینکه وقتی که ما صحبت می‌کنیم از حقوق کردها مساله این نیست که ما طرفدار ایجاد دولتهای کرد در منطقه هستیم ما معتقدیم که حقوق کردها در گادر کشورهایی که در آنجا زندگی می‌کنند باید تأمین شود. ما شدیداً مخالف مبارزات تجزیه طلبی در هر کشوری که باشد هستیم.

این اصل اول دموکراسی است یعنی احقاق حقوق کردها در درون کشورهایی که زندگی می‌کنند. مساله دومی که مورد نظر ماست این است که مساله کردها از جمله موضوعاتی است که اگر به آن رسیدگی نشود می‌تواند در آینده به یکی از مهمترین مسایل منطقه‌ای تبدیل شود. یکی از عوامل دیگری که دلیل این توجه ماست این است که مساله کردها آهسته آهسته به یک مساله داخلی اروپا تبدیل شده است امروز در درون اتحادیه اروپا در حدود دو میلیون کرد زندگی می‌کنند در حالی که بسیاری از کشورهای عضو سازمان ملل دو میلیون جمعیت ندارند لهذا این نیز یکی از عللی است که ما کماکان به مساله کردها توجه خواهیم داشت.

سفر خودتان به ایران و مساله کردهای ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سفر ما به ایران بسیار کوتاه بود. ما در این سفر تنها تقاضای سه ملاقات رسمی کرده بودیم که انجام شد ملاقات با فراکسیون کردها در مجلس در تهران ملاقات با شورای شهر سنندج و ملاقات با استاندار کردستان. با وجود کمبود مدت اقامت ما در ایران من فکر می‌کنم که نتایج اولیه خوبی به دست آوردیم مجموعه هیات هنوز گزارشی رسمی در باره این سفر منتشر نکرده است ولی ما معتقد هستیم بخصوص مسن که نمایندگی حزب سوسیالیست فرانسه را بر عهده داشتیم چند مساله وجود دارد که ما در گزارش خود خواهیم گنجاند. اول اینکه مساله کردها در ایران وجود دارد. ما با ملاقات‌های مختلفی که داشتیم هم نمایندگان مجلس و هم نمایندگان شورای شهر اینها می‌گفتند که کردها مطالبات خاص و ویژه خود را در تمام زمینه‌ها دارند.

در زمینه اقتصادی همه اینها معتقد بودند که منطقه کرمان محروم‌ترین منطقه ایران است و روی این مساله خیلی پافشاری می‌کردند. تعداد بالای جمعیت بیکار که از دیگر مناطق ایران بیشتر است از این مساله خیلی شاک می‌بودند و می‌خواستند که سرمایه‌گذاری بیشتری در منطقه صورت گیرد تا عقب‌افتادگی تاریخی منطقه سریع‌تر برطرف گردد. همچنین در مساله سیاسی مطالباتی داشتند و مهمترین آن این بود که اینها فکر می‌کردند که ملت کرد به تناسب جمعیتی که دارد در ایران سهم کافی در مدیریت کشور و بویژه در پست‌های حساس ندارد و هنوز ملت کرد نتوانسته است در این بخش توسط دیگران پذیرفته شود. در بخش فرهنگی نیز مطالباتی داشتند بطور مثال می‌توان از تدریس

اهواز برگرداندند و بلافاصله کلیه وسائل زندانیان را گرفته به خانواده‌ها تحویل دادند. در آن دوران تحویل وسائل به معنی اعدام زندانی بود و غوغایی در بین خانواده‌ها پیا کرد. همدجا صحبت از این بود که «تمام زندانیان را کشته‌اند». زندانیان نیز خود را آماده محاکمه مجدد و اعدام کرده بودند. ولی بتدریج وضع تغییر کرد و از سختگیری‌ها کاسته شد. با اینکه در همین فاصله هم چند نفری را برای بازجویی بردند و خبر اعدامشان را شنیدیم ولی اوضاع بهتر شد. ظاهراً اعتراضات آقای منتظری و انتشار نامه‌های ایشان از خارج از کشور باعث موج گسترده‌ای از مخالفت‌های بین‌المللی شده بود و مقامات را از ادامه کشتار باز داشت.

همین‌ها همان سال، عفو عمومی زندانیان سیاسی اعلام شد ولی درست یک روز قبل از اجرای آن، مسئول سازمان فدائیان خلق را که حاضر نشده بود مصاحبه کنند و بر علیه اعتقاداتش صحبت کنند، اعدام کردند و این آخرین قربانی کشتارها در اهواز بود. مقامات زندان علیرغم ادعای عفو زندانیان، تا مدت‌ها حاضر به آزادکردن آنان نشدند. آنها برای آزادکردن زندانیان شرط اظهار توبه و انزجار از گروهای سیاسی را قرار دادند. کسانی که حاضر به پذیرش این شرط نشدند، تا سال ۶۸ در زندان ماندند و تنها بعد از عزل آقای منتظری در فروردین ماه بود که بالاخره توانستند از چنگال دژخیم رهائی یابند. آنان تا مدت‌ها باورش‌شان نمی‌آمد که زندان و از جهنم زندان جمهوری اسلامی خلاصی یافته‌اند، ولی حقیقت داشت. علیرغم همه دشواری‌ها و خطرات، آنان ماندند تا همانطور که رسم تاریخ است، شاهدانی باشند از ظلم و جنایت کم‌نظیری که مردان «روحانی» و مدعیان «معنویت و پارسائی» در حق بهترین فرزندان پاکباز و عاشق آزادی و عدالت و سربلندی ایران و ایرانی روا داشتند. به امید تحقق آرمانهای والا و انسانی آنان و محو ظلم، استبداد و بی‌عدالتی از میان همه انسانها.



سال گذشته دوست گرامی پرویز قلیچ خانی، سردبیر نشریه وزین آرش، ضمن مراجعه به بسیاری صاحب نظران سوال هائی در باره تعریف چپ، اصول عقاید و برنامه و چشم انداز آینده مطرح و با همت والا همه جوابها را در شماره ۷۵ نشریه آرش به چاپ رسانید.

پس از انتشار مجموعه مقالات فوق و مطالعه نوشته های صاحب نظران بر آن شدم که ضروری است پاسخ هایم به پرسش های آرش را دوباره نویسی و از جنبه موضوعی تکمیل کنم و آنچه در زیر آمده حاصل همین کار است.

تعریف چپ

من از حدود ده سال پیش به این سو بر این پیشنهادم که به جای معیارهای ایدئولوژیک، یک، طبقاتی، برای تعریف و شناسائی نیروهای سیاسی، من جمله چپها، معیار تاریخی ملاک اصلی باشد و دیگر معیارها به تبع آن به کار گرفته شوند.

حسن این تعریف آنست که حد بالاتری از عینی بودن (objectivity) و قسابل استناد بودن (authenticity) و نیز امکان استفاده از آن در مورد سایر نیروهای سیاسی را فراهم می آورد. هر تعریف هر قدر که از بهره مندی از این دو ویژگی دور می شود به همان اندازه اهمیت خود را به مثابه تعریف از دست می دهد.

با کار بست معیار تاریخی کلیه جریانهای سیاسی که به نوعی نشأت گرفته از جریانی که اسلاف آنها بنیان نهاده اند، کلیه جریانهائی که برای خود شجره شناسی مشترک ترسیم می کنند، در یک خانواده تعریف می گردند و گروههایی که از هیچ یک از جریانهائی تاریخی شکل گرفته جامعه ما برخاسته یا هویت خود را با پیشینه خود نمی توانند توضیح دهند در خارج از محدوده این گروه بندی قرار می گیرند. البته فکر نکنم چنین نیرهایی در جامعه ما زیاد جدی گرفته شوند و یا شناخته شده باشند. پیشینه و پیوندهای تاریخی هر حزب و گروه سیاسی، از نظر دیگران، ضرورتی ندارد و تشخیص هویت تعیین جایگاه آن گروه و حزب سیاسی است.

بر این اساس ما در ایران چهار نخله سیاسی داریم که عبارتند از نیروهای نیفتد اسلامی، چپها، ملیون و طرفداران رژیم سابق.

دشمال پیش من تصریح کرده بودم که مساجدین خلقی در ایران نیرویی بی اینداند، زیرا خود را واری جریانهائی تاریخی شکل گرفته ایران قرار می دهند. مطالعه آماری ثابت می کند که اکثریت قریب به اتفاق نسل کنونی چپها در ایران به نوعی از محیط های وابسته به بستر اجتماعی (مستمالین به) حزب توده ایران یا نیفتد فدائیان برخاسته و یا در انتخاب سست و جایگاه سیاسی کنونی خود از فعالین فدائی و توده های در خانواده یا در محیط کار و تحصیل تاثیر گرفته اند. درست همانگونه که نزدیکی به ۸۰ درصد فعالین فدائی در خانواده ها و محیط های شخصیت فکری - اجتماعی خود را شکل داده اند که در آنها فعالین سابق حزب توده ایران حضور داشته و به نوعی مرجع فکری بوده اند.

تجربه و شناخت من در طول ۴۰ سال اخیر حاکی از آن است که انتخاب راه اجتماعی و سست فکری - که از مهمترین رویکردهای دوران نوجوانی و جوانی است - لزوما محصول یک رابطه شخصی مستقیم و مستند است. این انتخاب از راه دور و به صرف استفاده از کتاب، رادیو تلویزیون، و غیره شکل نمی گیرد. هرکس می تواند به یاد آورد که کدام عضو فامیل، کدام معلم، یک کدام دوست قطعی ترین تاثیر را در نخستین انتخاب های او داشته و چگونه هسو تمایل به انکاد، اعتماد و استفاده از منابع معین تغذیه فکری را در وی تولید کرده است. من هیچکس را نیافته ام که در کادر مرکزی یک گروه سیاسی پایدار فعال بوده باشد و انتخاب راهش، قبل از همه، تحت تاثیر ارتباط با فرد یا افرادی معین، که در سالهای جوانی و نوجوانی در محیط وی نبوده باشد.

به این ترتیب پیشنهاد من اینست که برای تعریف و گروه بندی نیروهای سیاسی کشور پیشینه و پیوندهای تاریخی هر یک از آنان را باز شناسیم و گروه بندی کنیم. در این نوع تعریف از قبل می دانیم که گروهها و محافل خلقی الساعه و نافذ پیشینه تاریخی «بی هویت» شناخته شده و حذف می شوند. و این نیکوست. چرا که گروه نواخته هنوز در بعد اجتماعی ناشناخته و لذا هنوز تعریف ناپذیر است. با این معیار من از تمام گروههایی که پیشینه خود را به حزب توده ایران می رسانند، ولی اکنون در

تعریف و خصلت نگاری نیروی چپ در ایران

فرخ نگهدار

روشنای قانونی یا فراقانونی یک انتخاب الزامی و پایداری است. به هر حال باور عمیق من اینست که طی یک دهه اخیر جریان چپ ایران به دو جناح «انقلابی» و «اصلاح طلب» تقسیم شده که شکار میان آن دو را پیشماری گرایشهای بینایی و در حال گذر پر می کند.

در تحلیل سست تحول اوضاع سیاسی می دانیم که از آغاز استقرار جمهوری اسلامی در ایران تا امروز یک موضوع اصلی بحث و اختلاف میان نیروهای برون حکومتی این بود که امکان و زمینه اصلاح وضع، بخصوص در سست تأمین حق مخالف بودن با حکومت و تضمین حقوق و آزادیهای پایداری شهروندان، وجود دارد یا اوضاع از این نظر - به دلیل ماهیت حکومت - رو به وخامت می رود و برای رسیدن به آزادی ابتدا باید به این حکومت پایان داد.

از اوایل دهه ۶۰ تا همین ۶۵ سال قبل نظر عموم نیروهای برون حکومتی بخصوص چپها، الا اعدای قلیل و نسبتاً منزوی (یا خاوش) این بود یا این شد که امید اصلاح از درون پوچ است. از ۲ خرداد به این سو به هر زمان بخش بزرگتری از فعالین چپ در ارزیابی خود شک کرده و پذیرفته اند که حرکت اصلاح طلبانه در جمهوری اسلامی ایران با معنا و جدی است و مضمون و سست عمده روند جاری تقویت عناصر جمهوری و مردم سالاری در کشور است. با این حال بخش قابل ملاحظه ای از نیروهای برون حکومتی - به ویژه در خارج کشور - با هنوز «اصلاحات در جمهوری اسلامی» - را از اساس سراپ و پوچ می انگارند، یا سیر کنونی و سرنوشت «اصلاحات در جمهوری اسلامی» را منفی و نومیدکننده می بینند.

مارکسیست ها معتقدند که تحلیل اوضاع سیاسی سیر تحول آن نمی تواند از دیدگاه طبقاتی تحلیل گر متاثر نباشد. من البته نمی توانم و نمی خواهم دیدگاه کسی که نظام فکلی را اصلاح پذیر می داند یا نمی داند به طبقات اجتماعی معین وابسته کنم. اما به تجربه و بخصوص طی سالهای اخیر به وضوح بر من ثابت شده است که تحلیل روند سیاسی و پیش بینی سمت، سیر و فرجام آن به شدت تحت تاثیر عوامل ذهنی و انتخاب های قبلی است. نه دیدن در اوضاع در جهت تقویت استبداد به تاثیر پذیری از طبقه کارگر ربط دارد و نه دیدن سیر اوضاع در جهت تضعیف استبداد برخاسته از بورژوازی است. هر دو در این نسبتها غیر مستند و بی دلیل است.

روزی نامه های مستقل ایرانی - چه اینترنتی چه کاغذی - را باز کنید هر صفحه و هر صدائی که از آن بشنوید می یابید که به شما باوراند محافظه کاران دارند تعرض می کنند و اصلاح طلبان عقب نشینی. و یا می خواهد به شما ثابت کند که مواضع راستپا در حال تضعیف و اصلاح طلبان در حال تقویت است. بررسی پیش زمینه های فکری و ارکان خط مشی سیاسی این دو تحلیل متضاد از وضع حاضر نکته جالبی را بر ملا می کند. در طیف چپ تقریباً عموم کسانی یا جریانهائی که هنوز خود را به لحاظ فکری انقلابی می دانند، و نیز کسانی که خود را از گفتمان یک دهه اخیر بر سر انقلاب یا رفرف برکنار نگاه داشته و هنوز با مسایل پایداری خط مشی سیاسی اشتین تکلیف نکرده اند، کسانی هستند که یا منکر امکان هر نوع تغییر مثبت در کادر جمهوری اسلامی هستند و یا آینده حکومت را از امروز آن بدتر پیش بینی می کنند.

ناید ساده انگارانه پنداشت که تحلیل اوضاع سیاسی موضوعی جدا از انتخاب سمت فکری و بنیان های خط مشی سیاسی است. اینکه تحلیل گر ما تا چه میزان روند تغییرات در حکومت را چگونه ببیند به میزان زیادی بستگی به این دارد که فکر او تا چه میزان انقلابی و سرنگونی طلب و تا چه میزان اصلاح طلب است. نمونه های دیگر: تراهای نشریات برون حکومتی در مقاطع پیش از انتخابات در سالهای اخیر را مرور کنید تا ببینید پیش بینی میزان شرکت مردم تا چه میزان تابع اصلاح طلب بودن یا سرنگونی طلب بودن آن نشریه بالا و پایین شده است. و جالبتر اینکه این تفاوت در ارزیابی از وضعیت سیاسی و تخمین امکانات و احتمالها به هیچ وجه خاص گروه های چپ نیست. همین دو نگاه به تفاریق در میان عموم محافل سیاسی و اجتماعی دیده می شود. این تفاوت از همان نوع تفاوت میان دو بختیار تا بازرگان، همایون تا شفا و حتی میان کانون نویسندگان در ایران و در تبعید است.

بخش بزرگ فعالین چپ اکنون پذیرفته اند که مضمون و سست عمده روند سیاسی جاری در کشور، که از ۶۵ سال قبل آغاز شد، همانا تلاش برای تقویت عناصر جمهوری و مردم سالاری در نظام سیاسی فعلی بوده و هنوز گرانگانه این روند در درون حکومت است و نه میان حکومت و نیروهای غیرحکومتی. با این حال بخصوص در این باره که سیر آینده و فرجام روند جاری چیست اختلاف پیش بینی ها - به ویژه در خارج کشور - همچنان قابل ملاحظه است. یک پیش بینی آنست که چون - یا تا زمانی که - سر روند جاری در حکومت و محصور به قوانین فعلی است لذا سترون و محکوم به شکست است. بر اساس این پیش بینی گذر ایران به دموکراسی تنها ادامه در صفحه ۱۱

بسیار محدود است. از این گذشته همه احزاب مدعی چپ - حتی راه کارگر و حزب کمونیست کارگری - متوجه شده اند که موضوع اصلی فعالیت روزمره همه آنها - چه در رژیم سابق چه در رژیم فعلی - به گونه ای گریزناپذیر مبارزه ای است فراطبقاتی و عام، علیه استبداد و برای آزادی. نظر به این حقیقت من معتقد نیستم که صرف تصمصیم یک حزب سیاسی برای دفاع از منافع خاص این یا آن طبقه آن حزب را در فهم و پیگیری آن منافع توانمند کند.

از سوی دیگر تجربه تاریخی نشان داده است که نیروهای سیاسی نه تنها به میزان وسیع از اقتضای اجتماعی تاثیر می پذیرند، بلکه بی اغراق پیدائی، رشد، رفتار سیاسی، و نیز اصلی ترین قلمرو فعالیت آنان در بستگی تکانتگ با اقتضای اجتماعی معین قرار داشته است. از این نظر بجای اینکه سوال کنیم «چپها منافع کدام طبقات را بیشتر نمایندگی می کنند» شاید درست تر باشد پرسیم «کدام اقتضای اجتماعی بیش از همه فعالین چپ را تولید و بیش از دیگران بر مواضع و سیاست های آنان تاثیر می گذارند». اگر سوال به این نحو طرح شود آنگاه هر تحقیق آماری و جامعه شناسانه پاسخ خواهد داد که اقتضای مدرن شهری، در درجه اول روشنفکران و سپس تا حدی طبقه کارگر صنعتی، که خواست اولشان دموکراسی است، بیش دیگران چنین نقش داشته اند.

پایه های عشی سیاسی برای دهدها برجسته ترین خط چهره مشی سیاسی چپ در ایران یا «انقلابی بودن» تعریف می شده است. طی دهدها مهمترین گفتمان و موضوع بحث و اعتقاد (discourse) عموم فعالان چپ - جز اعدای معدود در دوره ای کوتاه - این بوده است که چگونه باید انقلاب را علیه امپریالیسم و پانیکاه داخلی اش سازمان داد؟ چگونه باید در آن سرکردگی به دست آورد؟ چگونه باید قدرت سیاسی را به دست گرفت؟ و چگونه باید بنیان جامعه سرمایه داری را برانداخت و سوسیالیسم را برپا ساخت؟

سازماندهی طبقه کارگر، بسج توده ها و پیشبرد مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی، همبستگی با نیروی سوسیالیسم در عرصه جهانی و حمایت متقابل، تکیه بر مبارزه فراقانونی و آسادگی برای تسلسل، به قهر در صورت اعمال قهر دشمن، استخوان بندی اصلی تدابیر چپ در قبال سنوانهای فوق بوده است. اما از یک دهه پیش به این سو هر زمان عده بیشتری از فعالان چپ و جریانهای مربوطه در تعریف خود به مثابه «انقلابی» بیشتر تردید کرده و به این درک رسیده اند که سنوانهای فوق پایه سناسی برای پی ریزی خط مشی سیاسی چپ نیست. این ساختار، که بیشتر خود را چپ اصلاح طلب (رفرسیست) و گاه سوسیال دموکرات یا «چپ دموکرات» می نامند، موضوع بحث را اساساً تغییر داده اند. مساله مرکزی برای آنها اینست که چگونه می توان راه گذر ایران به دموکراسی را هموار ساخت؟ چگونه می توان از شکار طبقاتی رو به تازید جلوگیری و فرصت های مساوی برای همگان، برای زن و مرد، فراهم آورد؟ چگونه می توان از نقار ملی و از جدائی ملت ها فرو کاست؟ و چگونه می توان همسکاری عادلانه و متقابلاً سودمند در عرصه بین المللی سود جست و دهها سوال دیگر. دامن زدن به دیالوگ میان گرایشهای سیاسی مخالف و جلب افکار عمومی، فرارویاندن افکار عمومی به آرای عمومی از طریق شرکت در انتخابات و تبدیل آن به اراده ملی - تقویت تشکلهای مردمی مستقل (نهادهای مدنی دموکراتیک) و اعمال فشار بر دولت و پارلمان برای تحقق مطالبات خود با تکیه بر سیستم حقوقی عملا موجود، از اعدا ترین ارکان خط مشی چپ اصلاح طلب به شمار می رود که گاه از آن با عنوان «مشی مسالمت آمیز مردم سالار» نیز نام برده شده است.

به این ترتیب با پیدایش یک نیروی نوین چپ اصلاح طلب و رشد بسیار سریع آن در سالهای اخیر صحنه سیاست در کشور ما نسبت به یک دهه قبل محسوساً دگرگون شده است. امروز دیگر «چپ انقلابی» نه سیمای عمومی چپ ایران را نمایندگی می کند و نه آینده آن را. چپ انقلابی گرچه هنوز هواخواهان جدی دارد اما، هم در ایران و هم در جهان، پایه اجتماعی و استحکامات نظری آن هر دو همچنان ریزش دارند.

گرچه در حال حاضر «چپ اصلاح طلب» و «چپ انقلابی» در بعد اجتماعی کاملاً خود را آکارا کتریزه کرده و شناسانیده اند، اما صحنه واقعی منحصر به آن دو نیست. بخش عمده ای از فعالان چپ هنوز خود را نه اصلاح طلب می دانند و نه انقلابی. برخی عنوان «اصلاح طلب رادیکال» را ترجیح می دهند. برخی از «اصلاحات انقلابی» نام می برند. برخی هم معتقدند که تقسیم بندی چپ به «انقلابی» و «رفرسیست» بیهوده و تفرقه افکنانه است. یا مثلاً بسیاری از فعالین چپ هنوز نپذیرفته اند که انتخاب بین تکیه بر

بشری را به فرا دست و فرودست تقسیم می کند احساس و عاطفه بسیاری در گروه های فرودست ترغیب خواهد شد که برای جبران یا تخفیف این نابرابری خرد ورزند و چاره جویی کنند. دستاورد این خردورزی، چنانچه گذشته گرا نباشد، تنوری (مدل هائی) را تولید می کند که سرفه های نظری هویت چپ محسوب می شوند. همانگونه که در ایران مدل مارکسی گذر از سرمایه داری به «سوسیالیسم»، مخصوص تعبیر نشینی از این مدل، برای دهدها شکل دهند. مولفه های نظری هویت چپ محسوب می شده است. هنوز هم بسیاری باقی هستند که همین مدل را معرف هویت نظری خود می دانند و تلاش برای پیاده کردن آن در ایران را دارند بی می گیرند.

اما مدل تجربه شده مارکس، یعنی تنوری سوسیالیسم علمی، برای انسان، رهائی بخش، برابری ساز و رفاد آفرین نبوده است. بعلاوه تا امروز هنوز کسی تعبیر و شکل امیدوارکننده دیگری از مدل مارکس برای گذر عرضه نکرده است. به نظر می رسد ما باید به جای تلاش برای تولید تعبیر دیگری از مدل مارکس - که سنگ پایه اش الفاء مالکیت خصوصی است - در صدد کشف مدلی آفریناتر بر آنیم و هم اکنون نیز بسیاری در همین صددند.

آیا اکنون زمان آن نرسیده که برای تنوری موسوم به «سوسیالیسم علمی» یک مدل آفریناتر ارایه شود؟ حدس من اینست که برای کشف مسیر و مشخصه های گذر از جامعه طبقاتی به جامعه ای که در آن قدرت در بعد اجتماعی بطور نابرابر توزیع نشده است، هنوز باید زمان بیشتر بگذرد. باید چشم اندازها روشن تر شود.

کسانی بسیاری هنوز منتظرند بسیند تکلیف و فرجام انقلاب انفرماتیک به کجا می انجامد و تاثیر آن روی نظام کنونی توزیع قدرت چیست. کسانی دیگری دارند روی دگرگونی های بنیادین که در جنبه که معنا کردن حیرانگی در موسسات و تاثیر آن بر نحوه توزیع قدرت هر جامعه دارد، مکث می کنند. کسانی هم توجه خود را به روندهای شتابگیر مهاجرت از جنوب به شمال و از شرق به غرب از یک سو و جهانی شدن سرمایه، تولید، بازار و فرزندگ از سوی دیگر معطوف کرده اند.

می دانیم که این کاوشها هنوز به یک کشف فراگیر نیانجامیده است. شاید هنوز یک دهه و بیشتر وقت لازم باشد تا چشم انداز مسیر عبور از سرمایه داری و سیاست جامعه فراسرمایه داری شناخت پذیر شود. در این غرقابه مه گرفته و طوفانی چرخشگاه دو قرن برای ایستادن بر یک مدل قطعی دل شیر هم کفایت نمی کند.

با این حال به نظر من تجربه پیروزی و شکست انقلاب کبیر اکتریک چیز را کاملاً مسلم کرده است و آن اینکه «پروسه» گذار هرچه باشد یک «پروژه» است. آنان که برای فراتر رفتن از سرمایه داری هنوز مشغول تهیه و تدوین برنامه اند به بیراهه می روند. اجرای هر برنامه به ستاد رهبری کننده نیاز دارد و تأسیس چنین ستادی معادل است با تولید حیرانگی و تمرکز قدرت. اجرای هر پروژه به مرکز نیاز دارد و تولید مرکز یعنی تزاید نابرابری در توزیع قدرت. فراتر رفتن از ساختار توزیع قدرت در جامعه موجود، یعنی سرمایه داری، به تاسیس رهبری سیاسی، به معنای اخض کلمه، نیاز مند نیست، به زوال آن نیاز مند است.

از میان تمام رهیفات ها برای فراتر رفتن از سرمایه داری توجه من بیشتر به راهی ست که روندهای تضعیف حیرانگی و تحدید ضرورت سلسله مراتب را مورد مطالعه قرار می دهد. تا توزیع قدرت میان بالا و پایین در سازمانها (از هر نوع) تسطیح نشود، تا موضوعیت حیرانگی بیهوده نشود، تا خصلت کار تیوری، به صورت وظایف از قبل تعیین و زمان بندی شده (Preprogrammed tasks)، جای خود را به کار بر اساس تصمصیم و حس تشخیص (Discretion) ندهد، بسیار بعید است راهی برای فراتر رفتن از جامعه منبستی بر توزیع ناعادلانه قدرت بطور اعم و سرمایه داری بطور اخض راهی یافته شود. از این نظر کند و گاو در مسایل مربوط به خصلت کار و در عرصه سیاست خود (Micropolitics) - یعنی در عرصه مسایل مربوط به توزیع قدرت در سازمانها - شاید حلقه ای بسیار مهم در کشف مسیر گذر باشد.

بستکی های اجتماعی ما خوشبختانه اکنون بیش از یک دهه است که از سالهائی که چپ ایران خود را نماینده بلامنازع طبقه کارگر ایران می پنداشت دور شده ایم. زمانی بود که عبارت «سازمان ما - یا حزب ما - سازمان طبقه کارگر ایران است یا باید باشد» همه جاسر زبان ما بود. امروز عموم جریانهائی چپ - دست کم آنها که خود را جدی می گیرند - به این درک رسیده اند که نه تنها طبقه کارگر ایران تحت رهبری انسان مشکل نیست، بلکه حتی دسترسی احزاب چپ به کارگران نیز

تشکلهای مختلف، حول نامه مردم، راه آزادی، راه توده، پلاتفرم دموکراتیک، فعالیت می کنند، تمام گروههایی که سابقه خود را به چریکهای فدائی خلق می رسانند و اکنون در سازمان فدائیان خلق (اکتریت)، سازمان اتحاد فدائیان خلق، سازمان چریکهای فدائی خلق فعالیت دارند، و نیز سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) را بدنه اصلی جریان چپ در ایران می شناسم و برای چپ شناختن گروههایی که پیوندی با تاریخ چپ ایران ندارند و یا آن تاریخ را انکار می کنند - مثل کسانی که تحت نام حزب کمونیست کارگری ایران دور هم جمع شده اند - علیرغم مواضع تند و تیز و اصرار بسیارشان در زعامت چپ - هنوز زمان را زود می دانم.

نظام ارزشی پس از مشخص کردن جایگاه هر گروه سیاسی می توان مولفه های ارزشی - عقیدتی و بستگی های اجتماعی - طبقاتی آن را شناخت. جالب اینکه جستجوها نشان نمی دهد که گروههایی به لحاظ تاریخی همخون در عام ترین بنیان های ارزشی - عقیدتی یا از نظر بستگی های طبقاتی با یکدیگر خوشاوندی نداشته باشند.

عام ترین مولفه های ارزشی - عقیدتی چپ، آنطور که من می بینم، قبل از همه دگرگونی طلبی و نوجونی در حیات و مناسبات اجتماعی است. بنیان تنکر چپ در ایران - مثل همه جای دیگر - با مدرنیته و ارزشهای آن - از جمله با عدالت - ارتباط نزدیک دارد. اینست که چپ ایران در دوره معینی به سست، به شرقی بودن، به قومیت و ارکان آن توجه و علاقه نشان داده است. به نظر من به علت جنگ سرد و رشد تنفر از سیاست های غرب بوده است. فاصله گیری چپ ایران در فاصله سالهای ۲۲ تا ۵۷ از ارزشهای مدرن پدیددای واکنشی و منتقلی باید دیده شود. سنت گرانی و مذهب در ایران همواره پیوندی تنگ داشته و فعالان چپ هیچگاه خود را جریانی سنت گرا یا دینی معرفی نکرده اند.

پایه حسی - عاطفی گرایش چپ در ایران، مثل بقیه جاها، توده دوستی یا مردم گرایی بوده است. این پایه حسی - عاطفی به صورت مفاهیم نظری معینی چون دموکراسی و سوسیالیسم در ذهن فعالان چپ معنا (تئوریزه) شده و صف آنان را از سایر نخله های که در جستجوی تزویق مدرنیته از بالا به جامعه اند متمایز و متقابل ساخته است. یادآور سست که بخصوص شاعران، رمان نویسان، نقاشان، سینماگران در تولید این احساس و عاطفه در چپ ایران نقش بسیار بزرگ بر عهده داشته اند.

«استقلال - آزادی - عدالت اجتماعی» در دهدهای اخیر رایج ترین بیان شعاری سست گیری نظری - برنامه ای چپ در ایران بوده و مطابق تلقی بسیاری عرصه مبارزه برای استقلال و آزادی عرصه ای عام و شعار «عدالت اجتماعی» (Social Justice) شعار خاص چپ شناخته شده است. در جاهای دیگر کمتر دیده شده که چپ برای بیان آرمان ویژه خود مفهوم «عدالت» را عاریت کند. در سایر زبانها پیش از همه مفهوم برابری (Equality) و عنوان آرمان اصیل چپ شناخته شده است. «عدل» در وسیع ترین شکل آن یعنی عمل به «حق» و وسیع ترین پایه برای تشخیص «حق» نظامی است که زبان قدرت آن را در هر جامعه تعریف و رعایت آن با طلب می کند. لذا «عدل» به نظر من برای بیان ایده آل چپ دقیق نیست.

رفع نابرابری نژادها، ملت ها، مردها و زنها، ثروتمندان و فقرا و... همواره بنیانی ترین آرمان همه چپها بوده و هست. جالب اینکه عمر این آرمان از عمر چپ پیشتر و همیای عمر خود انسان است. چپ به مثابه یک نیروی سیاسی پدیددای مدرن است که شهرت آن پیش از همه در گرو تلاش و اعتقادش به یافتن یا دانستن راه (تنوری) از بین بردن سلطه انسان بر انسان و تأمین برابری انسان با انسان بوده است.

در عرصه تنوری مارکسیسم (یا هر سازه تنوریک دیگر) فقط با سطرده دیدگاههای سکتاریستی می تواند معیار هویت چپ شناخته شود. مارکس و بعدا مکتب مارکسیسم تلاشی بوده است برای تولید تنوری و برنامه برای رسانیدن انسان به جامعه ای برابر. غایت تمام سخن مارکس - یا هر تعبیری، چه بلشویکی و چه سوسیال دموکراتیک - جستجوی رانکارهای براندازی نظم طبقاتی و رهاسازی انسان از قید نابرابری های اجتماعی است.

بر این اساس من مخالف ادعاهائی هستم که می گویند ناموفق از آب در آمدن تنوری ها و پیش بینی های مارکسیستی در باره راه گذار از جامعه طبقاتی به تمایل به گذار پیاپی می دهد و «چپ بودن» را بلا موضوع می کند. تنوری مارکس محصول این تمایل و تلاش بوده و نه تولیدکننده آن. لذا تا زمانی که هنوز نابرابری در توزیع قدرت در بعد اجتماعی (گروهی) - چه به لحاظ طبقاتی، چه به لحاظ نژادی یا قومی و چه به لحاظ جنسیتی - جامعه

حزب سیاسی، ستون‌های مردم سالاری

احمد فرهادی

این کابینه فرجام خوشی نخواهد داشت

دانش باقرپور

می‌دهد که با آرایش و اقدامی آرام برخی از روش‌های سیاسی و حکومتی را از طریق رایزنی‌های پنهان تبدیل سازد و برای نیل به این هدف به این هدف آماده است یا دیگر گرایش‌ها

محافظة کار درون نظام از در توافق برآید. بنابراین زوایای دید آقای خاتمی با نگاه اصلاح‌طلبان رادیکال، پیرامون جنبش اصلاحی کشور متفاوت است و تدابیر سیاسی وی نیز به هیچ عنوان با ضرب‌آهنگ و سطح انتظارات جامعه هماهنگی ندارد.

اکنون سوالات بسیاری ذهن پویای افکار آگاه جامعه را به خود مشغول ساخته است، که چرا در دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی چنین کابینه‌ای ضعیف به مجلس معرفی ساخت، آیا آقای خاتمی به این امر واقف نیست که با این ترکیب از کابینه که وی نای و محافظه کاری می‌دهد، نمی‌تواند در عرصه توسعه سیاسی و فرهنگی گامی جدی به جلو بردارد، آنچه که مسلم است و آن‌گونه که آقای خاتمی بارها اظهار داشته‌اند، این لیست انتخابی در یک شرایط آزاد توسط خود وی گزینش شده است، که خود بیان از یک انتخاب استراتژیک پیرامون موفقیت و جایگاه ایشان در حوزه مسائل سیاسی کشور دارد، و به هیچ عنوان تحت فشار ارگان‌های غیر انتخابی و نیروهای محافظه کار صورت نگرفته است.

بی‌شک نیست که تئوری پردازان جناح محافظه کار، با شفافیت هر چه بیشتر تاکتیک جدید خود را در حیات از آرایش و اقدامات سیاسی و مدیریتی آقای خاتمی برگزیده‌اند. این تصمیم و انتخاب از سوی آنان آگاهانه اتخاذ شده است. زیرا محافظه کاران به خوبی واقفند اگر ترکیب حیات دولت را افرادی تشکیل دهند که جدیت و باوری هماهنگ با مطالبات مردم و رادیکال‌های اصلاح‌طلب به ویژه نیروهای مستقل از حکومت، در تغییرات ساختاری نظام نداشته باشند، محافظه کاران به لحاظ زمانی از گزند آسیب‌های اجتماعی در امان خواهند ماند و جنبه نیروهای مردمی فاقد امکان اجرایی و تدارکاتی و مدیریتی برای تغییر خواهد گشت. «تجربه آقایان مهاجرانی و نوری فاکتوری اساسی برای محافظه کاران به شمار می‌رود». لذا فرصت‌های موجود هر روز بیش از پیش از دست آنان خارج خواهد شد و این عمل تأثیرات مخرب خود را نسبت به اصلاح‌طلبان در افکار عمومی بجا خواهد گذارد و ضمن بروز اشتقاق در صورت آنان، سطح انتظارات مردم را نیز نسبت به تغییر و تحولات اجتماعی توسط این نیرو مدواما کاهش خواهد داد.

اکنون که افکار عمومی با این آرایش سیاسی و مدیریتی روبرو شده‌اند، مسئولین جنبه مشارکت نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس شورا و فعالین جنبه دوم خرداد که برای کسب رای اعتماد وزرا دادند سر دادند باید به ملت ایران پاسخ دهند که اساسا چه وجود قوانین دست و پاگیر و نامتعارف و حضور حکم‌رسانان و رهبران مذهبی که در نهادهای غیرانتخابی سیاست‌های کلان نظام را تدوین می‌نمایند، چگونه می‌توان به سیاست‌های زیان‌بار و زارت امور خارجه تعلقه پایان گذاشت و خطمی و روشی نو برای این وزارتخانه برگزید که منجر به تعدیل و کاهش چالش‌های منطقه‌ای و جهان بر اساس منافع ملی کشور گردد، و یا وزارت آموزش و پرورش را که نهادی کلیدی برای جامعه جوان ماست از سیستم ایدئولوژیک، امرانه و ناکارآمد رها نماید. همچنان جای سؤال دارد که با وجود و حضور مداخله‌جویانه عناصر روحانیت در وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، چگونه می‌توان این وزارتخانه علمی و تحقیقی را به استقلال علمی و منزلتی رساند و حوزه مدیریت و بررسی تصمیمات آن را به اراده آزاد کارکنان مستعد کشور موقوف ساخت. و همچنین به خصوصیت و کینه تاریخی روحانیت سنتی و محافظه کار بر این وزارتخانه خاتمه داد.

بنابر خصلت ایدئولوژیک نظام کلیه نهادهای حکومتی سیاست و مبانی برنامه خود را پیشاپیش از سوی رهبری و دیگر نهادهای غیرانتخابی دریافت می‌دارند.

ولی فقیه و عناصر اصلی و کلیدی مافیای قدرت و ثروت هر چهار سال یک بار اراده کلیه مدیران را بر مدار سیاست‌های کینه و ضدملی قرار می‌دهند، دایره قدرت با اتخاذ این روش ارتجاعی و استبدادی سرنویس مردم و کشور ما را رقم می‌زنند. هر چند که با تعیین صرف برخی وزرا و مدیران کشور نمی‌توان سیاست‌های کلان و قوانین و روش‌های جاری به مقابله پرداخت، اما حضور برخی از عناصر متخصص و کارآمد به سود مصالح و منافع ملی خواهد بود که در نتیجه زمینه تعدیل و تجدید نظر برخی از قوانین را درون بخشی از کادرهای دولتی تقویت می‌سازد و به تبع آن بدنه اجرایی را در یک فضای رقابتی قرار می‌دهد که در قبال اسرار جاری و حوزه مسئولیت خویش مجبور به شفافیت و پاسخ‌گویی باشند. این امر دامنه اختلافات را درون طیف نیروهای اصلاح‌طلب و محافظه کار به سود جنبش اصلاحات و وسعت می‌بخشد و به ازوای هر چه بیشتر ادامه در صفحه ۱۱

پس از مدت‌ها انتظار، سید محمد خاتمی وزرای کابینه خود را به مجلس شورا معرفی ساخت، که در این میان حیرت و شگفتی محافل سیاسی و مطبوعاتی کشور را برانگیخت. در حلقه اصلاح‌طلبان دولتی ترکیب معرفی شده وزرا، ابتدا با مخالفت عناصری از نمایندگان مجلس و برخی دیگر از اعضا فراکسیون چپه دوم خرداد روبرو گردید. که پس از چند دور گفتگو و ملاقات‌های پنهان و دفاع آقای خاتمی از کابینه معرفی شده و نیز پاسخ وزرا به سوالات نمایندگان در صحن علنی مجلس، به ناگهان مخالفت‌ها فروکش کرد و نتایج حاصله عاقبت به رای اعتماد کلیه وزرای خاتمی انجامید.

در معرفی این وزرا، ابتدا اعضا شورای مرکزی جنبه مشارکت و برخی از فعالین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مهر سکوت بر لب زدند و سپس در روز حضور وزرای کابینه در مجلس شورا، به دفاع آتین از آنان پرداختند، و انتقاد از عدم معرفی وزیر زن در ترکیب کابینه را به دست فراموشی سپردند. آقای خاتمی که به لیست انبوه و متنوع چهره‌های معرفی شده بی‌توجهی نشان داده بود، ترکیب وزرای کابینه را از چهاردها و مدیران شناخته‌شده سابق برگزید و باز هم این انتخاب بسان دور قبل از دایره عناصر مومن و معتقد به نظام فراتر نرفت و گزینش مورد نظر عموما چهره‌های شناخته‌شده و ناکارآمد چند ساله اخیر را در بر گرفت.

با این عمل افکار عمومی باز هم شاهد نئی شعار شایسته‌سالاری از سوی آقای خاتمی بود و عنصر تخصص، مدیریت و کارآمدی موفقیت خود را در ترکیب وزرا باز نیافت. وفاداری و باور به نظام اسلامی و اعتقاد به آئین اسلام مبنا و فاکتور اصلی انتخاب اعضا کابینه از سوی آقای خاتمی قرار داده شد، که به تبع آن حسی از اعتماد نسبت به این انتخاب در مردم بوجود نیامد. در طول سال‌های حکومت اسلامی کاستی از مدیران دولتی که اساسا هم‌گیش و هم‌مسلسک یکدیگرند، مدیریت و تقسیمات امور کشوری را بر عهده دارند که هر از گاهی بنا بر ضرورت پست و صندوق‌های آنان جابجا می‌گردد. این دولت‌سردان همان چهره‌های شناخته‌شده‌ای هستند که همواره به دو حلقه از گرایش‌ها و سلیقه فکری تقسیم شده‌اند. وقوع دوم خرداد و شکل‌گیری جنبش اصلاحی در کشور امید به پایان رسیدن این نوع حاکمیت دوگانه و استبدادی را در مردم تقویت ساخت، که با دعوت و معرفی مجدد خاتمی از این نوع سبک و سیاقی و آرایش دولتی موجه از نایمندی به افکار عمومی منتقل شد. مردم از هم‌اکنون با مشاهده این گزینش غیر مسئولانه و حضور چهره‌های ضعیف و محافظه کار در کابینه چشم‌انداز پروژه اصلاحات در کشور را با مدیریت آقای خاتمی، تیره و تار می‌بینند و این انتخاب و تصمیم ایشان را اقدامی ضدملی و در تقابل با آرا ۲۲ میلیونی خود در راه توسعه سیاسی و فرهنگی تلقی می‌کنند. بی‌شک آن که وزرای معرفی شده هیچ برنامه‌ای روشن و مدونی حول پذیرش مسئولیت خود به پیشگاه ملت ارائه ندادند، و اگر هم بحسی حول این ترکیب از وزرا از سوی نمایندگان مجلس پیش برده شد، عموما بیان ایرادات حول هویت و شخصیت وزرا را در بر می‌گرفت و یا اعلام نارضایتی خود را از عدم انتخاب اعضا کابینه از منظر و حوزه انتخابی آنان شامل می‌گردید. این اظهارات بیشتر به رقابت‌های قومی شیبه بود تا نقد اساسی از حوزه آسیب‌شناسی و مسئولیت ملی.

عملکرد سیاسی و فرهنگی آقای خاتمی در طول چهار ساله اخیر، این شناخت را به افکار عمومی منتقل ساخت که وی همواره از مخالفان جدی گرایش و تفکری است که قصد دارد بدون در نظر گرفتن مصالح نظام بسست به تغییرات را درون ساختار سیاسی و حقوقی بوجود آورد. وی بر این باور است که برای بازتعریف انقلاب و اهداف آن می‌باید از همه امکانات و استعدادهای جناح‌بندی‌های حکومتی استفاده بهینه به عمل آورد و در این میان نیز مصالح و منافع هیچ گروه و جریان فکری را به کل مومنین و معتقدین نظام ارجح نمی‌شمارد، از همین رو ایشان عملا انتظار مردم از ایجاد تحولات ساختاری را امری عبث و بی‌بهره می‌انگارد. زیرا که مردم و وقوع ناآرامی‌های اجتماعی، نظام اسلامی فاقد توان کنترل مدیریت آن خواهد بود، لذا ترجیح

آرمان و هدف مشترک بدون گردآمدن در حزبی جدی که دارای برنامه‌ای بر پایه واقع‌گرایی باشد عملی نیست. سازمان ما، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در طول بیش از سی سال حیات خود همواره علیه استبداد و نابرابری‌های اجتماعی - طبقاتی و در راه آزادی، دموکراسی، صلح، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم پیکار کرده است. اطمینان دارم سازمان ما در شرایط نوین با به کارگرفتن امکانات نوین کارآیی بیشتری از خود نشان خواهد داد و گام‌های استوارتر و عملی‌تری در راه آرمان‌های والای خود برخواهد داشت.

تصمیم‌گیری و عمل سیاسی هستند. حزب جمع داوطلبانه افراد سیاسی آماده فعالیت است. اما کسی که به مردم سالاری اعتقاد دارد نباید حفظ وحدت حزبی را به پهای تخطی به مرز دموکراسی ببیند. سازمان سیاسی که تنها منشأ قدرت سیاسی را اراده اکثریت مردم بر مبنای رای‌گیری دموکراتیک و متواتر و تکرار شونده در دوره‌های کوتاه زمانی می‌داند نمی‌تواند در زندگی روزی خود گونه دیگری عمل کند. تمام اصول دیگر بر پایه این دو اصل پایه‌ای تعریف می‌شوند.

مبارزه برای سوسیالیسم دموکراتیک
گرچه فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم از جانب نمایان سرمایه‌داری به معنای ابدی بودن نظام سرمایه‌داری تبلیغ می‌شود اما خود آن‌ها نیز به این دروغ بزرگی که می‌گویند باور ندارند. نظامی که تنها اصل تعیین‌کننده آن کسب سود برای سرمایه و صاحبان سرمایه است و تمام معیارهای دیگر اجتناب باید بر پایه رعایت آن تنظیم شوند نمی‌تواند پاسخگوی خواست‌های والائی باشد که روز به روز دامنه گسترده‌تری می‌یابد. با وجود شکست سنگینی که بر اردوی مبارزان سوسیالیسم وارد آمد، امکان بدیل سوسیالیسم در افق دید عدالت‌خواهان قرار دارد، جامعه‌ای که در آن منافع انسان‌ها اصل مرکزی است و نه منافع سرمایه و در نتیجه منافع سرمایه‌داران. امروزه در سایه تغییر رادیکال شرایط فعالیت سیاسی، گرچه نافیان مکانیکی نظام سرمایه‌داری تقلیل یافته‌اند اما گسترش بسیار زیاد آرمان‌های بشر دوستانه سابق شده است سوسیالیسم برای درصد بیشتری از مردم جذابیت یابد. ارزش‌های سوسیالیستی امروزه در درون همین نظام سرمایه‌داری مقبولیت بیشتر و گسترش بیشتری می‌یابند و هرچه مبارزان راه سوسیالیسم در نشان‌دادن درهم آمیختگی دموکراسی و سوسیالیسم بیشتر بکوشند این مقبولیت بازمی‌یابد و بیشتر خواهد شد. تاریخ نشان داد که سوسیالیسم بدون وجود گسترده‌ترین دموکراسی نمی‌تواند دوام یابد و دیر یا زود از پهنه جهان زوده می‌شود. اصلا بدون دموکراسی سوسیالیسم معنا ندارد.

امروزه آن دیدی که می‌خواست از طریق دیکتاتوری پرولتاریا یا ظواری دیکتاتوری طبقاتی را برچیند ناکارآمدی خود را نشان داده است. نمی‌توان با دیکتاتوری دموکراسی برقرار کرد حتی اگر معتقد باشیم که این دیکتاتوری به معنای دموکراسی برای توده گسترده‌ای از مردم باشد. جامعه سوسیالیستی به دموکراسی نیاز دارد و دموکراسی را باید از هم امروز آموخت و تمرین کرد.

زندگی هدفمند حزبی و پاس بدایر
کشور ما امروز در وضعیت ناخوشایند قرار دارد. بیکاری و فقر بیداد می‌کند. در سایه جبهه‌های اسلامی روز به روز بر تعداد مردم زیر حطوری افزوده می‌شود. درده و حشمتاک و عمیق بین ثروتمندان و فقر آرم و وسعت بیشتری می‌یابد. فسادهای گوناگون اجتماعی از اعتیاد و دزدی گرفته تا فحشا بیداد می‌کنند. و این در حالی است که کشور ما به لحاظ منابع طبیعی و نیروی انسانی ماهر و آموزش‌دیده و آندوخته فرهنگی یکی از غنی‌ترین کشورهای محسوب می‌شود. بخش اصلی درآمد عظیم حاصل از منابع زیرزمینی کشورمان یا خرج دم دستگاه و نمایندگی‌های جور واجور «ولی فقیه» و نهادهای موازی حکومتی می‌شود، یا به جیب رانت‌خواران قدرت‌مند می‌ریزد یا حیف و میل می‌شود.

گرچه حکومت یک‌دست نیست اما دست بالا را در حرم قدرت نیروی مخالف - و بهتر است گفته شود دشمن - مردم سالاری دارد. نیروی که از حیاسیت بیش از دده درصد مردم برخوردار نیست. و این نیرو هم به لحاظ منافع طبقاتی و هم به لحاظ دیدگاه ایدئولوژیک نه خواهان اصلاح اساسی جامعه است و نه توان آن را دارد. حداکثر توان اصلاحی این نیرو زدن شلاق بر پشت جوانی است که جرات کرده کسی متفاوت از این پوسیده‌مغزان زندگی کند. تازه با انتخار اعلام می‌کنند که این کارهای درخشان هم نه فقط حاصل تفکرات مشعشع شایع‌شده‌ای و امثالهم بلکه به دستور و تأیید مستقیم ولی فقیه بوده است. در این شرایط اولین گام ضرور در راستای برقراری جامعه‌ای انسانی در ایران مبارزه در راه استقرار حکومتی مبتنی بر مردم سالاری است. و این امر تلاش و فداکاری همه مردم ایران و همه نیروهای سیاسی معتقد به مردم سالاری را نیاز دارد. حیاسیت ما از اصلاح‌طلبان حکومتی نیز در همین راستا قرار دارد. اما این مبارزات بدون نهادهای مدنی و در رأس همه آن‌ها احزاب سیاسی امکان پیروزی ندارند. امروز نیاز به مبارزه حزبی از همیشه بیشتر است. این درد مشترک، بی‌رزم مشترک، درمان نمی‌شود. احزاب، سنگ‌زیر بنای دموکراسی هستند. هم رژیم پهلوی و هم جمهوری اسلامی با بستن راه فعالیت احزاب سیاسی لطمات فراوان و جبران‌ناپذیری به کشورمان زده‌اند. برای مائی که هدف بلندمدت‌مان برپائی جامعه سوسیالیستی دموکراتیک در کشورمان است فعالیت حزبی معنا و منظومی دو برابر می‌یابد. مبارزه در راه

زده محال بود.

چرا «سائترالیسم دموکراتیک» کار نیست؟
اشکال اساسی «سائترالیسم دموکراتیک» همان تفکر پایه‌ای آن یعنی تکیه بر مرکزیت و وحدت متکی بر آن است که همان‌گونه که اشاره کردیم در ادراک جامعه و هم در ادراک حزب مینا قرار می‌گرفت. در «سائترالیسم دموکراتیک» دموکراسی نه تنها بر سائترالیسم برتری ندارد بلکه در خدمت آن و مقهور آن است. دموکراسی صفت است و سائترالیسم وجود. وجود دموکراسی متکی است بر سائترالیسم در حالی که وجود سائترالیسم مشروط به وجود دموکراسی نیست. هرجائی که دموکراسی خطری برای سائترالیسم تلقی گردد به راحتی کنار گذاشته می‌شود. خطرناک‌تر آن که سائترالیسم در تداوم خود منجر به سائترالیسم گروه کوچکی از افراد و حتی یک فرد و گردآمدن قدرت فراوان در دست این مرکز کوچک می‌گردد و این سائترالیسم دیگر نمی‌تواند دموکراسی را خطری برای خود تلقی نکند.

آن نیروی آرمان‌خواه و مبارزی که در راه آرمان‌های انسانی خود هستی خود را فدا می‌کند و از حق خود برای احقاق حق دیگران می‌گذرد، با اعتقاد به «سائترالیسم دموکراتیک»، با مختصاتی که گفته شد، خود و فردیت خود را فراموش می‌کند و تسلیم مرکزیتی می‌شود که معتقد است تحت هدایت - شاید بهتر باشد بگوییم فرماندهی - آن در راستای پیاده کردن آرمان‌هایش گام برمی‌دارد. کم‌کم در چنین حزبی فردیت مذموم شناخته می‌شود و تحت شعار فرد فدای جمع، فرد فدای مرکزیتی می‌شود که گاه از یک فرد تشکیل شده است و در تداوم خود به از دست‌دادن اعتماد به نفس فرد فراموشی می‌رود. فرد جرات نمی‌کند نه تنها انتقاد که حتی اظهار نظر بکند. چراکه فکر می‌کند مرکزیتی این چنین توانا که به همه اطلاعات لازم نیز آگاهی و احاطه دارد بهتر از او می‌اندیشد و تصمیم می‌گیرد. و نگران است که مبادا انتقاد یا اظهار نظر او از سر ناآگاهی به مسائل و ناتوانی از تحلیل اوضاع باشد و مبارزه حزبی را تضعیف و ناکار کند. فرد خود را در برابر آنانی که به سائتر نزدیک‌ترند ناتوان احساس می‌کند و جرات داوطلبی برای مسئولیت‌ها را از دست می‌دهد. علاوه بر این تداوم طولانی تصدی مسئولیت‌ها معنای مسئولان را چنان بالا می‌برد که رقابت با آن‌ها آسان نیست.

اما در عرصه اندیشه اختلاف‌ناشدن واقعی نیست و چون در حزب مخالف‌اندیشی نه به صورت فردی و نه به صورت گروهی تحمل می‌گردد، به نفع صوری اختلافات و آورده می‌شود. بدیهی است یا نفعی واقعیت نمی‌تواند واقعیت را بر طرف کرد لذا چنین نفعی‌ای به وحدت و یکپارچه‌گی صفوف احزاب منجر نمی‌شود و اختلاف عقاید را از بین نمی‌برد و تنها به اختفای اختلافات منجر می‌شود. اختلاف عقاید اغلب به شکل فراکسیون‌های مخفی در احزاب به حیاسیت خود ادامه می‌دهند و هرگاه فرصت یابند برآمد کرده و حریف را به زندگی مخفی می‌رانند و یا به ترک صفوف حزب تشویق می‌کنند.

کدام پرسش‌ها؟

امروزه جهان‌گستر و بی‌تاریخ شدن اندیشه مردم سالاری و گسترش سائترالیسم فن‌آوری و مبادله اطلاعات این امکان را در اختیار انسان‌های آرمان‌گرا قرار می‌دهد که به گونه‌های دیگر مبارزه کنند. تغییرات در جامعه تغییرات در اندیشه‌ها و روش‌های فعالیت‌های مدنی را نیز ایجاد و ایجاد کرده است. در فعالیت‌های سیاسی افراد و احزاب واقعا معتقد به مردم سالاری در ارتباط متقابل با امکانات جدید عناصر دیگری شکل گرفته است. اکنون دیگر این ایده رنگ باخته است که میوه مبارزه را به این زودی‌ها نمی‌توان دید. امروزه مبارزه گام به گام است و همراه مردم، و «پیشانک» واقعی کسی است که همگام مردم برای ساختن جامعه دلخواه حرکت می‌کند و راه و چاه چنین حرکتی را می‌کاود و به مردم نشان دهد. امروزه دیگر ادعای مبارزه برای دموکراسی از حزبی که دموکراسی را در زندگی روزانه خود رعایت نمی‌کند پذیرفته نمی‌شود. امروزه دیگر دوران قهرمان‌ها گذشته و این گام‌ها که جای قهرمانان دوران استبداد را گرفته‌اند. امروزه اختلاف‌ناشدن در اندیشه و چوب‌کبیتی فکر کردن ارزشمند تلقی نمی‌شود. امروزه جای نفعی اندیشه‌های متفاوت و تظاهر به وحدت صوری را رعایت نمدندان و متقابل حقوق اکثریت و اقلیت از هر دو جانب و ایجاد وحدت مبتنی بر آگاهی - وحدت در کثرت - گرفته است. امروزه تحمل مخالف جای دفع مخالف را گرفته است.

این تغییرات در ارزش‌گذاری‌ها و در فرهنگ مبارزات سیاسی رعایت دو اصل پایه‌ای را در حزب مدون و در عین حال مبارز امروز می‌طلبد. دموکراسی و وحدت اراده متکی بر دموکراسی ضمن قبول وجود اختلاف نظر. من به صراحت می‌گویم که بین این دو اصل نیز باید دموکراسی حرف آخر را بزند. این به این معنا نیست که حزب کلوب بحث‌های روشنگرانه است. نه کسی که دموکراسی می‌خواهد باید ابزارهای لازم آن را نیز فراهم کند و مهم‌ترین و اصلی‌ترین این ابزارها احزاب سیاسی قادر به

درآمد
فعالیت سیاسی به معنای امروزی آن دیرگامی نیست که در جامعه جا پا کرده است. از همان آغاز شکل‌گیری حکومت‌ها در جوامع انسانی، نه تنها طبقات حاکم حاضر به تحمل هیچ چون و چرانی در انحصار قدرت و امتیازات حکومتی در دست خودشان نبودند، بلکه دولت‌سردان و نجیبان طبقات حاکم نیز این امتیازات را فقط برای خود می‌خواستند و تحمل هیچ شریکی، حتی از هم‌تایان خود، را نداشتند و در راه حفظ این انحصار ده‌ها هزار انسان را به کام مرگ و نیستی می‌فرستادند. انحصارطلبی فرادستان جامعه و مباح‌ناستن خون کسانی که به آن انحصار به دیده احترام نمی‌نگریستند هیچ راهی در مقابل فرودستانی که جرات تغییر خواهی داشتند نمی‌گذاشت جز شورش. تاریخ جوامع انسانی به نوعی داستان بی‌پایان جنگ و خشونت و خونریزی بر سر کسب و حفظ حکومت و گاه گاهی شورش‌های شکست‌خورده و سرکوب‌شده و بی‌سرانجام بوده است.

در عصر اجتماعی جدید نیز، تا همین اواخر، پاشنه بر همان در می‌چرخید. از همان پگاه گسترش مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری، آنگاه که طبقات و اقشار برآمده از این مناسبات، ابتدا سرمایه‌داران در پی آنان کارگران، جرات کرده و نقش برای خود در ساختار سیاسی جامعه خواستند و به فعالیت سیاسی روی آوردند آوار همان خشونت و توحش بر سرشان فرود آمد. بعدها که روشنفکران و نجیبان طبقه سرمایه‌دار به برکت توان اقتصادی رقیبان اشراف را از میدان بدر کردند سلاح رقیبان مغلوب را برای سرکوب طبقه همزاد خود و روشنفکران متمایل به آن طبقه بکار گرفتند و هر بی‌احترامی به انحصار قدرت‌شان را بشدت و با خشونت سرکوب نمودند.

این فضا سرتر سه قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم را تسخیر کرده بود و کم‌کم از بعد از جنگ جهانی دوم آن هم در بخشی از جهان شروع به رنگ باختن کرد. فعالیت حزبی معتقدان به سوسیالیسم که در چنین فضایی آغاز شد و ادامه یافت نمی‌توانست از تأثیرات آن برکنار بماند. آنان که نمی‌خواستند فقط به بحث و فحش‌های روشنفکرانه و آکادمیک اکتفا کنند و ضرورت فعالیت سیاسی مستمرا متشکل را برای پی‌افکنند جامعه‌ای بهتر بسایر داشتند و در پی برابرقوتی تمام انسان‌ها بودند، راه چنان تحریری را برگزیدند که از گزند سرکوب طبقه مدرن سازد به حکومت رسیده و مصمم به سرکوب «شیخ کمونیسم» در امان بماند. این بار روشنفکران و نجیبان فرودستان جامعه نه در پی شورش بی‌سرانجام که در پی فعالیت سیاسی مستمر بودند.

اصل اساسی حزبیت حاصل این دوران وحدت بود و مرکزیت. احزاب سوسیال - دموکرات و کمونیست که در راه آرمان‌های والا و انسانی مبتنی بر عدالت اجتماعی و مردم سالاری مبارزه می‌کردند در عمل حزبی‌ناچار شدند دموکراسی را در خدمت سائترالیسم قرار دهند. این‌که بعدها این امر تسویه زد شد و عنوان جافانده «سائترالیسم دموکراتیک» را گرفت تصادفی نبود.

«سائترالیسم دموکراتیک» قریب یک سده مبنای بی‌بدیل ساختار احزاب کمونیستی بود. اما ایده اساسی این اصل، یعنی وحدت و مرکزیت، فراتر از این بعنوان اصل راهنمای ساختمان جامعه‌های بکار گرفته شده که ساختن آن از روی هزاران ساله زحمتکشان و استبدادستیزان بود. این ایده در کشورهای سوسیالیستی اصل راهنمای اداره دولت و جامعه گشت و هرچه فشار همه‌جانبه آشکار و پنهان اردوی سرمایه‌داری بر اتحاد شوروی (و بعدها کشورهای اردوگاه سوسیالیسم) فزونی گرفت بر غلظت و پایداری آن افزوده شد. به این ترتیب هدف اولیه که می‌بایست همه چیز در خدمت انسان طراز نوین قرار گیرد و دموکراسی حقیقی سوسیالیستی و کمونیستی جایگزین دموکراسی ظاهری بورژوازی گردد فعلا به کنار گذاشته شد. اکنون می‌بایستی نخست شرایط بقای نهال تازه‌ها تأمین و تضمین و سپس به دموکراسی پرداخته می‌شود. در جامعه‌ای با این ساختار فقط یک صدا وجود داشت، یک حزب وجود داشت و حزب هم می‌بایستی یکپارچه باشد. این موضوع هم اصلا انکار نمی‌شد. دیکتاتوری پرولتاریا می‌بایستی دیکتاتوری بورژوازی را نابود می‌کرد تا امکان ساختمان جامعه مبتنی بر سوسیالیسم و سپس کمونیسم فراهم شود. و همین امر هم در نهایت سبب اصلی ناکامی و فروپاشی جامعه‌ای شد که امید همه عدالت‌جویان بود.

امروز، در سایه بیش از صد و پنجاه سال مبارزه و دورانی که حتی بسیاری از عملدهای استبداد مذهبی کشورمان نیز ناگزیرند دم از مردم سالاری بزنند، برای ما راحت است این اصول را نه برزاندند اداره جامعه و نه برزاندند اداره احزاب معتقد به پیروزی مردم بدانی. اما منصفانه باید در نظر داشت که این اصول زاده دوران پر تلاطم تاریخی گذر از استبداد به مردم سالاری بودند و بدون مبارزات آن جان‌های عزیز که هستی خود را با رعایت این اصول بر سر آرمان‌های والای انسانی‌شان نهادند گذر به دورانی که بتوان از مردم سالاری واقعی حرف



سخنرانی ناصر گیلانی مسئول مرکز تحقیقات ت. ژ. ت فرانسه

سطوح، اماکن و عرصه‌های عمل برای «جهانی شدن متناسب با اشتغال کامل»

باید این استراتژی را شکست داد با تکیه بر وسائلی که در این روند پدیدار می‌گردد. بطور نمونه، وجود کمیته‌های گروهی در داخل شرکت‌های چند ملیتی که در کشورهای متعدد مستقر شده‌اند، می‌تواند مرکز اقدام و مبارزه علیه جهانی شدن نسلی‌رئال باشد و آنهم در حول مبارزه برای دفاع و ارتقا حقوق مزدگیران و همچنین برای فشار آوردن به صندوق بین‌المللی پول به منظور مراعات نرم‌های اجتماعی و حفظ محیط زیست.

برخلاف آنچه که ایدئولوگ‌های «جهانی شدن نسلی‌رئال» وانمود می‌کنند، محمل اصلی این جهانی شدن همچنان بر پایه ملی قرار داشته و از پشتیبانی دولت‌ها بهره‌مند می‌شود. این امر نشان می‌دهد که وسایل اقدام کننده در سطح ملی وجود ساختار فضاهای منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، میدان عمل را وسیع می‌کند. (برای نمونه: ایجاد پول یورو و نقش آن برای جنبش اجتماعی اروپا به منظور اهرم رشد و ارتقا حقوق اجتماعی).

سرتاجام، حساسیت فزاینده مردم در باره «اموال عمومی جهانی» موجب گسترش بیشتر میدان عمل و مبارزات می‌گردد. مثلا اتحادیه اروپا اکثریت سهام صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را در اختیار دارد. آیا نمی‌توان از نمایندگان کشورهای اروپایی در داخل این موسسات درخواست کرد که سیاست دیگری در پیش گیرند؟ مطمئنا این مسئله از محتوای رونه اروپایی‌ها جدا نا پذیر می‌باشد. بطور مشخص مبارزات علیه اروپایی‌ها نسلی‌رئال جز تفکیک‌ناپذیری از مبارزات جهانی علیه جهانی شدن نسلی‌رئال می‌باشد.

سهمی کردن حاکمیت با چند کشور خارجی نیست. باید به کشورهای در حال توسعه وسائلی داد که بتوانند از مشارکتشان در این موسسات بهره‌مند گردند. دمکراتیزه کردن باین امر خلاصه نمی‌شود که مشارکت مزدگیران، نیروهای اجتماعی و جامعه مدنی در اجرای استراتژی موسسات معین شده در غیاب مردم تحقق یابد و آنهم بصورت اداری و خودکامه. بالاخره، دمکراتیزه کردن این موسسات به معنی خصوصی کردن آنها نیست.

برای دمکراتیزه کردن موسسات بین‌المللی باید اختلاف ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و بطور خلاصه اختلافات سطح توسعه در نظر گرفته شود. سیاست نسلی‌رئالی این اختلافات را نندید می‌گیرد. و حدت از طریق بازار یعنی ضد دمکراسی، عرصه‌های ممکن تصعب و مبارزه جهانی شدن ظاهری است فریبنده به منظور کم بهادان و حتی نفی امکان یک نظم نوین روابط بین‌المللی می‌باشد. تحولات تکنولوژیک که جهانی شدن را ممکن و آسان می‌کند همچنین می‌تواند بوسیله خلق سازمان داده شود برای آنکه علیه جهانی شدن مبارزه می‌کند.

جهانی شدن نسلی‌رئال موجب می‌گردد که سیستم‌های اجتماعی - تولیدی با هم رقابت کنند.

بنیادهای بین‌المللی باید در خدمت چه باشند؟ اقتصاد جهانی نیاز به «رهبری» مراجع بین‌المللی دارد برای آنکه بتواند اقدامات اجتماعی و سیاسی کرده تا در انتخاب‌های اقتصادی تعیین‌کننده باشند. بنیادهای بین‌المللی از دولت‌ها بوجود می‌آیند و این دولت‌ها باید به انتخاب مردم احترام بگذارند. این است آئین دمکراسی. اگر گوش شنوا به مردم داشته باشیم، باید قبول کنیم که اهداف اصلی در سیاست بین‌المللی باید برای ایجاد شرایط صلح، امنیت، رونق و توسعه اقتصادی و اجتماعی در جهان باشد. ضروری است که بنیادهای بین‌المللی به قوانین و موازنه‌نامه‌های بین‌المللی احترام بگذارند و بویژه همه حقوق اساسی کار، حقوق بشر و حفظ محیط زیست. چنین التزامی موجب خواهد گردید که در منطق عملکرد موسسات بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت تحولی بوجود آید. چنین تعهدی موجب می‌گردد که بحث علنی شده و مسئله در سطح اساسی تری قرار گیرد و نباید موضوع را خلاصه کنیم به اینکه: آیا باید این موسسات را منحل کنند و یا اینکه آنها را اصلاح کنند.

موسسات بین‌المللی باید دمکراتیزه بشوند. ما پیشنهاد مشخص می‌کنیم. دمکراتیزه کردن بمعنی

یعنی: توسعه اقتصادی و اجتماعی دراز مدت، مبارزه علیه فقر و نابرابری، سهم دانش‌ها، بودهجه برای توسعه، ناپایداری بازارهای مالی، نرخ مبادلات و بهای مواد اولیه، بدهی و غیره... حل این مشکلات، یک نگرش طولانی را ایجاد می‌کند که به نیازهای مردم اولویت داده شود. اکنون عرصه‌ای باز در میان مردم برای بحث و مذاکره در باره مشکلات اساسی وجود ندارد. دولت‌ها مشاهده می‌کنند که قدرشان بعلم سیاست‌های نسلی‌رئال و بسود شرکت‌های چند ملیتی کاهش می‌یابد. فعالین غیر دولتی هنوز بقدر کافی نیرومند نیستند و وضعشان بشابه عوامل مستقل بطور رسمی شناخته نشده است.

گسترش جنبش اعتراضی نقش اساسی و تسعین‌کننده عوامل اجتماعی و مردم را برای ایجاد یک آلت‌رناتیو در برابر نسلی‌رئالیسم برجسته می‌کند. مبارزات اجتماعی ضروری است برای آنکه بتواند تصمیمات دولت‌ها را در جهت منافع مردم راهنمایی کرد. یعنی اینکه باید از دستاوردهای تکنولوژی جدید برای پیشبرد توسعه همه خلق‌ها استفاده کرد. بزبان دیگر، باید جهانی شدنی برقرار گردد که در آن تأمین کار کامل در دنیا تحقق یابد.

نولی‌رئالیسم جهانی، سرچشمه مشکلات خطرناکی است برای میلیاردها انسان در سطح جهان. به منظور حل این مشکلات، جوامع ما نیازمندند که مبادلات را افزایش دهند و جهانی شدنی را بسازند که در آن اشتغال کامل تأمین گردد.

جهان ما در شرایط ناخنجاری قرار دارد. هرگز به این اندازه ثروت ایجاد نشده است، معینا میلیاردها انسان همچنان با درد و گریستگی و سوءتغذیه دست به گریبان بوده و با کمبود آب آشامیدنی و فقدان بهداشت روبرو هستند. نابرابری موجب شکاف عمیقی میان کشورها و همچنین در داخل هر یک از آنان گردیده است.

نقش اساسی مبارزات اجتماعی برای یک «جهانی شدن هم‌بسته با اشتغال کامل»

ایدئولوژی نولی‌رئال حاکم و دولت‌هایی که مدافع آن می‌باشند، نمی‌پذیرند که ارتباطی بین این واقعات و انتخابی که مورد نظر این ایدئولوژی می‌باشد وجود دارد، یعنی پی‌نظمی، آزادی بازارها، خصوصی کردن و غیره. قهرآمیز بودن این موضوع و مشکلات ناشی از آن برای میلیاردها انسان موجب می‌گردد که جنبش پرتوانی علیه این وضع در سطح جهان بوجود آید. تکنولوژی‌های اطلاعاتی مبادلات و سازماندهی اعتراضات را آسان می‌کند و این اعتراضات موجب عقب‌نشینی‌هایی می‌گردد. جهانی که سرمایه آنرا بشابه «فضائی خصوصی» برای منافع خود و بخصوص سرمایه‌های مالی در نظر گرفته بود، بیش از پیش به «فضائی عمومی» مبدل می‌گردد که در آن سرزنش بشریت ترسیم می‌گردد و آنهم از طریق توانایی ما برای حل مسائل اساسی که محتوای آن همانا «ثروت عمومی» می‌باشد.

تعریف و خصلت نگاری....

ادامه از صفحه ۹

می‌تواند به حکومت‌رسیدن آلت‌رناتیو دمکراتیک - که اساسا در خارج حکومت باید سازمان داده شود - صورت تحقق پذیرد. همانطور که در فوق گفتیم این «پیش‌بینی» بیشتر از زبان کسانی شنیده می‌شود که هنوز خود را در معنای عام انقلابی می‌شمارند.

پیش‌بینی دیگر آنست که این روند - که با جایجانی چهره‌ها و سیاست‌ها در قوه مجریه و سپس مقننه و تغییر در برخی سیاستها آغاز شده - نمی‌تواند به تغییرات بیشتر در تناسب قوا در حکومت، به تغییر در ساختار و نحوه توزیع قدرت نینجامد. شکست و بازگشت این روند قسابل پیش‌بینی نیست و علیرغم پیچیدگی‌ها و تضارعی فرجام آن استقرار دمکراسی در مفهوم عام آن در کشور است.

ظرفداران پیش‌بینی اول تاکنون کمتر یک تحلیل مستند و مبتنی بر شواهد (facts) جامعه‌شناختی، تاریخی، سیاسی و یا بین‌المللی، برای دفاع از پیش‌بینی خود عرضه کرده‌اند. آنها پیش‌بینی خود را بیشتر بر توصیف ماهیت برای رژیم و یا بر آرزوی قلبی خویش متکی می‌کنند.

پسیند این سطور در تحلیل‌های میسوط تر در مقالات و گفتارهای متعدد از جهات مختلف نشان داده است که چرا و به استناد کدام شواهد احتمال بسط و تداوم روند سیاسی جاری در جهت تقویت عناصر جمهورییت و مردم‌سالاری و تحقق تغییرات ساختاری در نظام سیاسی کشور بسیار بیش از احتمال شکست و برگشت آن است.

اینکه از هم اکنون با این حد از اطمینان وقوع تحولاتی در ساختار و در نحوه توزیع قدرت در حکومت و اداره کشور احتمال غالب دیده شود البته نگاهی نامنتظر و محتاج استدلال و توضیح است.

قبل از پرداختن به استدلال یادآور می‌شوم که منظور از نقطه چرخش مشخصا نقطه‌ای است که طی از یک سو آن مواضع قانونی و شبه قانونی بر سر راه سیاست‌گذاری و اداره کشور از پیش پای نهادهای انتخابی برداشته یا بی‌اثر شود و از سوی دیگر مواضع مشارکت همه شهروندان در حیات سیاسی و اجتماعی کشور و تقسیم آنان به خودی و غیر خودی خنثی یا رفع گردد. گرچه فعلا دیدن این امکانات با چشم غیر مسلح به تحلیل دشوار است اما این دشواری به هیچ وجه به اندازه دشواری رصد کردن نقطه سرنگونی حکومت و جایگزینی «آلت‌رناتیو دمکراتیک» نیست.

گفته شده است در انقلاب مشروطه، در نهضت ملی شدن نفت، در انقلاب بهمن نیز امید به تغییر بینادین ساختار حکومت و استقرار دمکراسی ناچیز نبود. با این حال آن کوشش‌ها به دمکراسی نینجامید. از کجا معلوم که از دل روند کنونی تغییرات ساختاری زاده شود؟ در پاسخ باید گفت ۴ کیفیت سیر و فرجام روند کنونی را از سه دوره گذشته متفک می‌کند:

اولا - سمت فعالیت عمده‌ترین نیروهای سیاسی که روند سیاسی جاری را تولید و هدایت و حفظ می‌کنند، بر خلاف دوره‌های پیش در حد اطمینان‌زا هموست. آنها می‌دانند چه می‌خواهند و می‌دانند چگونه باید بخواهند.

این کابینه....

ادامه از صفحه ۱۰

سقوط....

ادامه از صفحه ۱۲

گروه از متخصصین با برنامه «ثبات اقتصادی» که معنی آن قطع خشن بودجه بخش عمومی و بخصوص امر آموزش از کار درآمد، سکان امور را به عهده گیرند. با تظاهرات و تحصن و اعتراضات وسیع مردم دولت از اجرای برنامه این گروه منصرف شد.

متعاقب آن رئیس‌جمهور، دومینگو کالوالو که قبلا در زمان کارلوس منم سالها وزیر اقتصاد بود را به این سمت گماشت. او در اولین اقدام مالیاتپا را افزایش داد که این امر باعث تشدید رکود اقتصادی شد. سپس طی مذاکراتی ۲۴ میلیارد یورو قروض خارجی کوتاه و میان مدت را به قروض طولانی مدت تبدیل کرد. حالا هم وزارت دادگستری مشغول تحقیقات در این زمینه است. شواهدی وجود دارد که افرادی برای انجام این معامله حق کمیسیون‌های کلانی دریافت کرده‌اند.

تحت تاثیر شرایط سخت اقتصادی در برزیل که بزرگترین شریک تجاری آرژانتین است و کند شدن آهنگ رشد اقتصاد جهان، بالاخره دولت در اواسط ماه ژوئن تصمیم گرفت ارزش برابری پزو را کاهش دهد. یک دهه ارزش پزو بصورت مصنوعی بالاترگه داشته شد و برابری یک دلار بود که صدمات جبران‌ناپذیری بر عرصه صادرات وارد کرد. پسری جدیدی که برای تجارت خارجی وجود آمده ۸٪ نسبت به دلار ارزان تر است ولی پسری داخلی هنوز هم برابر یک دلار ارزش دارد.

این هم یک عامل نامطمئن دیگر در شرایط سخت اقتصادی است. شکست ثبات ارزی و شناور شدن آن، همزمان به معنی درم‌پاشی همه رویاهای نسلی‌رئالی دهه ۹۰ و خرد شدن غرور کارلوس منم رئیس‌جمهور سابق محسوب می‌شود. با سیاست ثبات ارزی و همسانی نرخ پزو در مقابل دلار، آرژانتینی‌ها فکر می‌کردند معجزه‌های رخ داده و پولشان به دلار تبدیل شده است. آنها به این مسئله توجه نکردند که نرخ برابری بالای پزو به کنسرن‌های خارجی امکان سلب منابع مالی و بدهکار کردن آرژانتین را می‌دهد.

برگردان: معهود صالحی

محافظه کاران در سطح کشور می‌انجامد. بنابراین، مادامی که کابینه نمداد توافقی حاکمیت دوگانه باشد، نمی‌تواند روشنها و دستورات اصلاح‌طلبانه را در دستور کار خویش قرار دهد. نوسازی و یکدست‌سازی ترکیب کابینه حداقل انتظاری بود که مردم از آقای خاتمی و نمایندگان واقعی مجلس شورا داشتند. با این اقدام، اکنون بخش قابل توجهی از امیدهای مردم به پاس تبدیل شده است، زیرا اظهارات پیشین آقای خاتمی تغییر قانون اساسی و خیانت‌نمایدن آن و سخنان اخیر وی پیرامون مطبوعات و به بند کشیدن روزنامه‌نگاران و نیز معرفی کابینه دوم، همگی نشان از فاصله مداوم او از عهدی دارد که وی با مردم بسته بود. به گواه بیانات و عملکرد و مساله ایشان هر روز بیش از پیش از طرح و پیشبرد مطالبات مردم، خواستهای برحق دانشجویان، زندانیان سیاسی، عقیدتی، مطبوعاتی و نیز خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای پسائیز ۶۷ سرباز زده‌است و یا رادیکال‌های پیگیر دوم خرداد را از بیان و طرح مطالبات مردم منع ساخته است. آنچه که حوزه عملکرد آقای خاتمی را اکنون مشخص می‌سازد، مسامحات طلبی سهل‌انگاری و چانه‌زنی‌های پنهان در پشت درهای بسته با محافظه کاران بوده، که آن هم حاصلی جز تمسکین به خواست‌های آنان در بر نداشت‌است.

از همین رو پیشبرد آرایش موجود قبل از آنکه به سود دمکراسی و مردم‌سالاری درآید به زیان آن منجر خواهد گردید، و در نتیجه می‌توان با صراحت اعلام نمود که دیگر نمی‌توان از آقای خاتمی به مثابه نماد جنبش اصلاح‌طلبانه یاد کرد و از ایشان انتظار رهبری جنبش دوم خرداد را داشت!

با توجه به حضور ضعیف آقای خاتمی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور، با اطمینان می‌توان اظهار داشت که رهبری جنبش اصلاحی در سطح کشور از کف ایشان رها شده است و به طور ویژه جنبش در حال انتقال استراتژی یک این رهبری به فرد یا جریان سیاسی دیگر برآمده است که متعاقب این عمل، سطح شکاف ملت و دولت مداوما رو به گسترش خواهد گذارد.

مستعلل کردن و بی‌توجهی نشان دادن به خواستهای معوقه مردمی که در چهار انتخابات به شکل مسالمت‌آمیز در پی حقوق خویش برآمده بودند، راه‌کارهای دیگری را جدا از مسیر قانونی طی شده پیش روی آنان قرار خواهد داد که اولین فرصت‌های ممکنه و در تالظلمات اجتماعی برای نیل به اهدافش از آن بهره خواهد گرفت.

کنون (با پرداخت بها) امکان پذیر بوده اما قطعی نیست در آینده نیز همیشه عملی باشد.

گرچه زمان به زیان ضداصلاح‌طلبان است و ایران به سمت نقطه‌ای و روزی راهی است که رهبران جناح راست یا ترجیح خواهند داد از سر راه دولت و مجلس کنار روند، و یا با مقاومت بیش از ظرفیت به بحران سیاسی بعد اجتماعی خواهند داد و زمینه‌ساز اقدام مستقیم مردم خواهند شد.

تخمین اینکه این مداخله به چه اشکالی ممکن است بروز یابد البته از اکنون قابل پیش‌گویی قطعی نیست، اما به استناد تست‌های سالیهای گذشته اشکال تدافعی و امتناعی بیش از تعرضی و تهاجمی زمینه‌سازند.

شمار بسیار بالای حامیان جنبش اصلاح‌طلبی (حدادقل ۲۱ میلیون)، حد بالای آگاهی و تجربه سیاسی و حد پایین سازمانیابی، شکل واکنش جامعه در برابر یک تهاجم همگانی استبداد را بیشتر به صورت یک تحریم و اعتصاب همگانی و فلج امور متصور می‌سازد یا به صورت تظاهرات یا تعرضات تودایی. تکرار می‌کنم هنوز هیچ مسلم نیست که نقطه یا نقاط چرخش و تغییرات ساختاری در حکومت و نظام حقوقی لزوما به فراروئیدن بحران سیاسی به حرکت تودایی بیانجامد. اما اگر کارشناسی، زیاده‌طلبی، یا «ایستادگی بیش از ظرفیت» روحانیون محافظه کار در حکومت سرانجام در نقطه‌ای یک تحریم همگانی را قرا آورد، حذف بدیکاره آن روحانیون از قدرت دست‌کم کنترل روحانیون در راس قدرت سیاسی را برای همیشه به پایان خواهد برد.

در این نوشته تلاش شد تا مولفه‌های مختلف شاخص‌گرایش چپ و تحول آن بر بستر روندهای سیاسی و اجتماعی مورد تفحص و اشاره قرار گیرد. تنها عرصه‌ای که در این نوشتار نانوشته ماند کند و کاو در گذشته، حال و آینده سیمای تشکیلات و حیات درونی نیروهای چپ است که در نوشته‌های دیگر به آن خواهم پرداخت.

من این بحث را برای چه اصلاح طلب بسیار حیاتی تر از چپ‌انقلابی می‌بینم. چپ انقلابی برای بازنگری در سازه‌های سازمانی هنوز وقت بسیار دارد. اما تحول بنیادین دیدگاهها، چپ اصلاح طلب را لزوما به بازنگری در بنیاتی ترین مفاهیم و پرنسپ‌های زندگی حزبی و رابطه حزب و جامعه فراموشی‌خواند، چپ اصلاح طلب ایران باید اشکال تشکلی را برای شرایط سیاسی مشخص دوره گذر از استبداد به آزادی، و در کشاکش رزمایش خویش برای کسب حق فعالیت علنی و قانونی طراحی کند و این کار نه ساده است و نه تجربه شده. در این عرصه هنوز حتی یک بحث همگانی نیز آغاز نشده است.

تصحیح و پوزش

در مقاله آقای ماشالله رزمی در شماره ۲۶۳ نشریه کار تحت عنوان «اختلافات ایران با جمهوری آذربایجان» در پاراگراف ۵ مربوط به اختلافات ایران و عربستان و کویت در دهه هفتاد به اشتباه به جای ایران نام جمهوری اسلامی آمده است. و همچنین نام کافتار دیزه به اشتباه کافتار زاده آمده است. بدینوسیله این اشتباهات در مقاله مورد نظر تصحیح می‌شود.

ارکان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

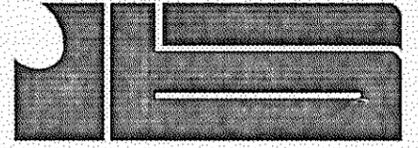
بهرروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهراد کریمی

علی مختاری



چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۰ - ۵ سپتامبر ۲۰۰۱ - دوره سوم - شماره ۲۴۴
KAR - No. 264 Wednesday 5. Sep. 2001
G 21170 D

ادرس کار در اینترنت: <http://www.fadai.org>
ادرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بیای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک، یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک، یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

I.G.e.v آدرس:
22 44 20 32
37 05 01 98
Stadtparkasse Köln
نام بانک:

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تعهد اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

Name:

Address:

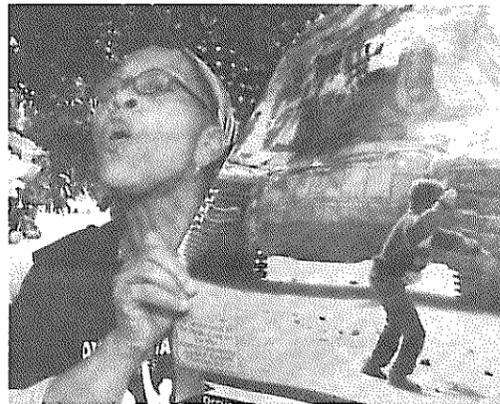
فرم را همراه با بای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)

به آدرس  بستانید!

کنفرانس جهانی مبارزه با نژادپرستی

Mission Impossible?

محمود صالحی



هزاران نفر بر علیه سیاست‌های دولت اسرائیل در شهر دوربان تظاهرات کردند

کافی عنان در سخنرانی افتتاحی کنفرانس گفت: «اگر ما اینجا به توافق نرسیم عرصه را به بدترین عناصر جوامع واگذار کرده ایم.»
هدف اصلی کنفرانس دوربان ارزیابی میزان موفقیت‌های

سومین کنفرانس ضد نژادپرستی سازمان ملل از ۹ تا ۱۶ شهریورماه در شهر دوربان آفریقای جنوبی برگزار می‌شود. در این کنفرانس ۱۴۰۰ نماینده از ۱۵۰ کشور جهان و شمار چشم‌گیری از نمایندگان وابسته به سازمان‌های غیر دولتی حضور دارند.
پیش‌زمینه‌ها:
دو کنفرانس جهانی ضد نژادپرستی در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۳ تحت الشعاع بحران خاورمیانه و دولت آپارتاید آفریقای جنوبی قرار داشت و با اعمال قدرت آمریکا، انگلیس و اسرائیل با شکست مواجه شد. پیش از این نشست، پیش‌کنفرانس‌های منطقه‌ای در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و اروپا برگزار شدند که نتایج آنها ماه گذشته در نشست عمومی ژنو به مدت سه هفته مورد بحث قرار گرفت. کشورهای آسیایی و آفریقایی در این پیش‌کنفرانس خواستار سه رسیت‌شناختن برده‌داری و استعمار به عنوان جنایت علیه بشریت و پرداخت غرامت از سوی کشورهای اروپایی و آمریکا بودند که با مخالفت آنان روبرو شد. با چشم‌پوشی دول آفریقایی و آسیایی از دریافت غرامت گروهی از کشورهای اروپایی

چشم‌داشتن و زنده‌نگه‌داشتن این معضلات در افکار و اندام عمومی جهان و تلاش دائمی و روزمره برای حل آن است. نتایج به خود!

انگشت سبانه را بر دیگران گرداندن شاید کار آسانی باشد. اما ایرانی و راسیسم؟، ایرانی و نژادپرستی؟ برای آنهایی که این سؤال برایشان گران می‌نماید، تنها اشتراک‌های فهرست‌وار: جوک‌های ترکی و رشتی و عربی «نمک» میهنی‌ها، انسانی که هنوز برایشان «سگ اصفهانی» آب یخ می‌خورد و عرب در بیابان ملخ می‌خورد، نگاهی به زندگی افغانی‌های مهاجر و ستم و جوری که بر این مردم روا رفت و می‌رود، وضعیت بنیادین، مردم کرد، بلوچ و ترکمن، کافی باشد.

نتیجه دوربان هرچه باشد، آنچه به ایران مربوط می‌شود: تخصیص نیرو، بحث‌های جدی و تحقیقی و تعمیم آن به همه عرصه‌های جامعه و ارائه راه‌کارهای مبارزه با راسیسم آشکار و پنهان ایرانی جدی تر خواهد شد.

دارند. ۵ - جوامع چند ملیتی: حقوق اقلیت‌های قومی در بسیاری از کشورها پایمال می‌شود. موارد نقض خشن آن طی سال‌های گذشته در بروندی، رواندا و یوگسلاوی سابق مشاهده شد که حتی تا حد «نسل‌کشی» هم پیش‌رفت.
مسائل مورد بررسی کنفرانس با این حجم و گرانی‌ها در واقع به معنی بررسی همه معضلات «جهان معاصر ما از دیروز، امروز و فردا» است. دستیابی به راه‌حس‌های مناسب در یک کنفرانس چند روزه برای مسائلی که صدها و دهها سال وجدان بشر را می‌آزارد ناممکن می‌نماید. اما آنچه به این کنفرانس اهمیت می‌دهد، فراخواندن، پیش

می‌توان موارد مطرح در بحث‌های کنفرانس را به پنج محور کلی تقسیم کرد:
۱ - تجارت انسان: بنا بر برآورد سازمان «ضد برده‌داری» که در سال ۱۸۲۹ تأسیس گشت هنوز هم ۲۷ میلیون زن، مرد و کودک به بیگاری و فحشا واداشته می‌شوند.
۲ - تبعیض جنسی: دو سوم از ۹۶۰ میلیون بیسواد و ۷۰ درصد از ۱/۳ میلیارد انسان فقیر در سراسر جهان را زنان تشکیل می‌دهند. علاوه بر آن تبعیض از نوع کاست‌های اجتماعی آن گونه که در هندوستان رواج دارد نیز موضوع بحث است.
۳ - مهاجرت: سال گذشته مجموعاً ۱۵ میلیون نفر از زاد و بوم خود دور بوده‌اند. ۵۰ میلیون نفر از این عده به سبب نقض حقوق بشر و یا خطر تعقیب و بازداشت مجبور به مهاجرت شده‌اند. زندگی مهاجرین در کشورهای مهمان با خارجی‌ستیزی و تبعیض همراه است. سازمان‌های مدافع حقوق بشر از خارجی‌ستیزی بعنوان شکل مدرن راسیسم یاد می‌کنند.
۴ - حمایت از ساکنان و اقوام بومی: حمایت و حفظ اقوام بومی مثل ایندوهای آمریکای لاتین و یانومایی‌های آمازون که در معرض انقراض و نابودی قرار

جهانی در مبارزه علیه نژادپرستی از زمان تصویب منشور حقوق بشر، بررسی امکانات تحقق بهتر حقوق موجود برای رفع نژادپرستی، بررسی عوامل سیاسی، تاریخی که منجر به بروز راسیسم و نژادپرستی می‌شوند و بالاخره بررسی تأمین منابع مالی و غیر مالی مورد نیاز سازمان ملل در جهت مبارزه با نژادپرستی، تعیین کردید است.
در کنار بحث‌های جنبجالی محکومیت اسرائیل و صهیونیسم،

سخنرانی ناصر گیلانی مسئول مرکز

تحقیقات ژ. ت فرانسه

سلوچ، اماکن و عرصه‌های عمل برای

«جهانی شدن متناسب با اشتغال کامل»

در صفحه ۱۱

سقوط توقف‌ناپذیر آرژانتین

پرفسور خورخه باین‌اشتاین منبع: لوموند دیپلماتیک

یعنی از ۳/۵ میلیارد دلار به ۳۵ میلیارد دلار رسید. در اواخر سال ۲۰۰۰ جمع بدهی بخش دولتی و خصوصی به ۲۰۰ میلیارد دلار رسید. این مبلغ ۷۰٪ درآمد ناخالص ملی است و برای بازپرداخت سود و بدهی‌های خارجی، آرژانتین مجبور به دریافت وام‌های دیگری است که اقتصاد کشور را ورشکسته خواهد کرد.
البته شاید کمبود سرمایه دولت و بخش خصوصی از یک سو و جستجوی سرمایه‌گذاران بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری از سوی دیگر، عاملی برای تشویق جذب و صدور سرمایه از سوی شرکت‌های دولتی و خصوصی است. اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ با آغاز روند خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی سرمایه‌های عظیمی وارد کشور شد و این گمان را برانگیخت که روند افزایش بدهی تحت کنترل قرار گرفته است. اما از سال ۱۹۹۳ به بعد بدهی‌های خارجی دولت مجدداً آغاز به افزایش کرد و تا سال ۱۹۹۸ به ۱۱ میلیارد دلار رسید. در حالی که بدهی بخش دولتی در این سالها دوبرابر رشد از خود نشان داد، بدهی خارجی بخش خصوصی ۱۰ برابر شد،

رشته‌های پارازیتی، غیرقانونی و نیمه‌قانونی از فروش مواد مخدر گرفته تا غارت خزانه دولت پرداخت.
از سال ۱۹۸۵ تا آغاز بحران مالی در مکزیک در سال ۱۹۹۴ تمام کشورهای آمریکای لاتین دچار رکود اقتصادی شدند. درآمد ناخالص ملی در شبه‌قاره بطور متوسط ۱/۵ نزول کرد. آرژانتین با ۶/۲٪ و مکزیک با ۸/۲٪ رکورددار رشد منفی درآمد ناخالص ملی بودند. بدهی‌های خارجی از ۴۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱ به ۷۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ افزایش یافت. درآمد ناخالص سرانه در اکوادور و ونزوئلا ۶٪ و در آرژانتین و کلمبیا ۳٪ رشد منفی از خود نشان داد. در سال گذشته وضعیت بدتر شد و به نظر می‌رسد سال جاری اوضاع هنوز هم وخیم‌تر شود. ادامه این اوضاع کار را به آنجا کشاند که دمکراسی‌های لاتین به دیکتاتورهای مضحک و کاریکاتوری مثل اکوادور و یا به «سلف روسی» پاندهای مافیایی در بولیوی، پرو، آرژانتین، نیکاراگوئه و السالوادور مبدل شوند. بحران کنونی آرژانتین نتیجه و

بازارهای مالی قرار گرفت. خصوصی‌سازی در واقع «غیر ملی» کردن بود که با خود تغییراتی به همراه داشت که می‌توان نام «مستعده» شدن بر آن نهاد.
بازپرداخت قروض خارجی به همراه بهره کم شدن آن و خروج ارز به شکل سود کنسرن‌هایی که در آرژانتین سرمایه‌گذاری کرده‌اند، این کشور را تا مرز ویرانی پیش برده است. از سال ۱۹۹۷ تا ژوئن ۲۰۰۰ درصد بیکاری از ۱۳/۸٪ به ۱۵/۴٪ رسید. تنها در منطقه بوئنوس آیرس بیش از ۳/۵ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند.
رکود اقتصادی اجتناب‌ناپذیر بود. اما این رکود مقوله‌ای ادواری و زودگذر که مربوط به رشته‌های تجارت و یا سیاست مالی باشد نیست، بلکه واقعیت ساختاری کاپیتالیسم است که به یک سیستم چپاولگرانه تنزل یافته است.

ماه دسامبر سال ۲۰۰۰ دیگر قطعی شده بود که دولت ورشکسته است و باید برنامه نجات مالی که از سوی صندوق بین‌المللی پول تهیه شده به تصویب برسد. این کمک مالی به میزان ۴۴/۳ میلیارد یورو بود که قرار بود با آن اقتصاد راداندازی شود. دو ماه بعد دویساره دولت در معرض ورشکستگی قرار گرفت. وزیر اقتصاد استعفا داد و قرار شد یک ادامه در صفحه ۱۱

روز ۱۷ ژوئن بر اثر تیراندازی پلیس بر روی تظاهرکنندگان در ایالت سانتا، در نزدیکی مرز بولیوی دو نفر کشته شدند. نیروهای امنیتی تلاش داشتند جاده مرسلاتی که تظاهرکنندگان در اعتراض به وضعیت وخیم اقتصادی و اجتماعی‌اشان بلوکه کرده بودند را باز کنند. به گزارش روزنامه «La Nación» ۵۶٪ مردم منطقه در فقر بسر می‌برند و ۱۷٪ حتی از تأمین هزینه یک وعده غذا در روز عاجزند.
بحران اقتصادی و فقر فزاینده هرروز اقتدار وسیعی از جامعه را در اعتراض به وضعیت موجود به خیابانها می‌کشاند. این وضع رهبریت سیاسی را نیز ایزوله و منزوی کرده است. در حدود دو سال پیش «فرناندو دلا روا» با شعار مبارزه با ارتشا و بهبود اوضاع اقتصادی در راس یک ائتلاف چند حزبی به ریاست جمهوری رسید. پس از چندی رای دهندگان از او نیز مایوس شدند. اینک نه تنها وضعیت بهبود نیافته، بلکه اوضاع بدتر نیز شده است. مدت کوتاهی پس از کسب مقام ریاست جمهوری، «روا» قراردادی با صندوق بین‌المللی پول به امضا رساند و بدین وسیله راه سلف فوق لیبرال‌اش، «کارلوس منم» را ادامه داد.
انتقاد از او فساد مالی عمیق نبود و از محدوده چند نفر از نمایندگان دولت پرونیست و

فوق لیبرال کارلوس منم که در سال حکومت کرد، فراتر نرفت. درک و فهم فساد مالی سازمانیافته در آرژانتین بدون نظر داشت بر بستر اقتصادی آن ناممکن است. سیاست چپاولگرانه کنسرن‌های بزرگ خارجی و سودهای عظیم آنان تنها با همکاری دولت ممکن است. بر خلاف ادعای برخی «منایسم» چیز خارق‌العاده‌ای نبود. این همان پرونیسم افراطی است با مشخصات باندبازی در سیاست، اقتصاد، دستگاه قضایی، پلیس و غیره که حول مراکز قدرت دولتی به شکل یک الیگارشی دزد سازمان یافته بود.
آنچه که ما امروز شاهد آن هستیم تلاقی عناصر یک بحران جهانی: فروپاشی اقتصادی ملی، فرهنگ و هویت است که از سوی بحران و رکود اقتصادی در آمریکا این روند تقویت می‌شود. این وضع در تصویر عمومی و منفی که از آمریکای لاتین وجود دارد نیز می‌گذرد. در دهه ۱۹ این منطقه بدنبال رویای اشی سرمایه‌داری توسعه نیافته (با دولت تعدیل‌یافته، تعدیل قوانین کار و اجتماعی) با دمکراسی پارلمانی رفت. با جهت‌گیری برای تشکیل یک ائتلاف جدید اقتصادی، افسار وسیع اجتماعی به حاشیه رانده و فقیر شدند. با آغاز دهه ۸۰ رسته‌های معین تولیدی افول کرد و بسوزروازی به فعالیت در